

# امام شناسی

جلد چهارم

(فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام)

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

بِسْمِ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هوالمزین

## امام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، روایتی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی

و در باره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های استدلالی علمی - فقهی از زمان کربلا

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و اجابت حلی و نقضی

پیرامون ولایت

لمؤلفه الخیر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ جَمِيعِينَ

## امام شناسی

خلاصہ گفتار در ماه مبارک رمضان بیلور رسید و در پنج مجلد  
در سجد قائم طران منقذ از آیات کریمه قرآنی و  
احادیث لعل البیت در دیات عامه که در انجمن خرم و در  
مؤتسد حسین نظرانی

جلد چهارم

- ۱- تفسیر آیه: ثم اوردنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق الى الخیرات ما ذنبت الله ذلک هو الفضل الکبیر و انذیر المؤمنین علیہم السلام و ارث جمیع کلمات و فضائل و معجزات و بلا یا بجزایان برده است و انذیر فی ذلک انک صرت از شماره افزونست
- ۲- تفسیر آیه: قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و انصبر و لعل ان در المؤمنین و ائمه طاهرین علیہم السلام
- ۳- تفسیر آیه: ان من کان علی بینه من ربہ و یقله شاهد منه
- ۴- تفسیر آیه: اما انت منذر و کلّ قوم هاد

فهرست

## أهم مطالب و عناوين برگزیده

### جلد چهارم امام شناسی (فضائلِ أميرالمؤمنين عليه السلام)

- ۱ - امام ، وارث جنبه‌های روحی و علمی پیامبران است
- ۲ - ابتلائات و امتحانات عجیب أميرالمؤمنين عليه السلام
- ۳ - أميرالمؤمنين وارث جميع کمالات پیامبر اکرم جز نبوت بوده است
- ۴ - فضائل أميرالمؤمنين از شمار بیرون است
- ۵ - اعلام ممنوعیت ذکر فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام توسط معاویه
- ۶ - تفسیر آیه مبارکه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و انحصار مدلول آن در أميرالمؤمنين و بعد از آنحضرت ائمه طاهرین عليهم السلام
- ۷ - تفسیر آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و اینکه در این آیه مبارکه صاحب بینه رسول اکرم و شاهد أميرالمؤمنين عليهما السلام هستند
- ۸ - علت اختلاف معجزات انبياء
- ۹ - بحث پیرامون آیه إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و اینکه مراد از « هادی » أميرالمؤمنين و ائمه اهل البيت عليهم السلام هستند
- ۱۰ - صفات امام در دعای روز عرفه حضرت سجّاد عليه السلام
- ۱۱ - ضرورت وجود امام
- ۱۲ - نقش امام تنها حفظ نظام اجتماعی نیست

## فهرست امام شناسی جلد ۴

درس چهل و شش تا پنجاه و یک :

تفسیر آیه « تَمَّأَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ »

- ۱۰ معنای کتاب در آیه
- ۱۱ منظور از ارث بردن قرآن
- ۱۲ تقسیم بندگان خدا به سه دسته
- ۱۴ وارثین کتاب همه از اولاد فاطمه هستند
- ۱۶ امام ، بنده برگزیده است
- ۱۹ امام ، وارث همه علوم قرآن است
- ۲۲ امام ، دارای علوم همه انبیاء است
- ۲۴ امام ، وارث جنبه‌های روحی و علمی پیامبران است
- ۲۹ شباهت امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبران در ویژگی‌های آنها
- ۳۲ مزایا و کمالات امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۵ آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به مدائن برای دفن سلمان(ره)
- ۳۷ ذکر برخی معجزات و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۳ ابتلائات و امتحانات عجیب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۵ امیرالمؤمنین علیه السلام وجود باقیه رسول خدا (ص) است
- ۷۰ امیرالمؤمنین وارث جمیع کمالات پیامبر اکرم جز نبوت بوده است
- ۷۲ کلام حضرت خضر علیه السلام در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۷۵ فضائل امیرالمؤمنین از شمار بیرون است
- ۷۹ اعلام ممنوعیت ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام توسط معاویه
- ۸۱ قصیده اُزری در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۶ برخی اشعار در مناقب امیرالمؤمنین
- ۹۱-۱۲۱ درس پنجاه و دو و پنجاه و سه
- تفسیر آیه : « وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ »
- ۹۲ اقوال گوناگون در تعیین مصداق عالم به کتاب
- ۹۴ مرور اجمالی بر سوره مبارکه رعد
- ۹۶ کیفیت شهادت خداوند بر رسالت پیامبر اکرم (ص)
- ۹۸ نقد و بررسی اقوال مختلف درباره مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
- ۱۰۴ مقصود از عالم به کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام است
- ۱۱۰ میزان علم ائمه علیهم السلام
- ۱۱۴ شرح حال عبدالله بن سلام
- ۱۱۸ بیان اعلیّت امیرالمؤمنین علیه السلام

## درس پنجاه و چهار تا پنجاه و شش

تفسیر آیه: « أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ... »

- ۱۲۶ مروری اجمالی بر سوره مبارکه هود  
۱۳۱ مراد از «شاهد» در آیه و شاهد شاهد علی مِثْلِهِ  
۱۳۲ مراد از «شاهد» امیرالمؤمنین علیه السلام است به روایت آنس  
۱۳۹ مراد از «شاهد» امیرالمؤمنین علیه السلام است به روایت قیس  
۱۴۱ مراد از «شاهد» امیرالمؤمنین علیه السلام است به روایت عمروعاص  
۱۴۴ شرح حال عمروعاص و دشمنی وی با رسول خدا  
خطبه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در اینکه مراد از شاهد امیرالمؤمنین علیه السلام  
است

- ۱۵۵ گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام که: سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تُتَّقِدُونِي  
۱۵۸ گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در اینکه مراد از شاهد خود آن حضرت است  
۱۶۰ منزلت و نسبت امیرالمؤمنین با رسول خدا علیهما السلام  
۱۶۸ اشعار ابن ابی الحدید در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام  
۱۷۶

## ۱۸۱-۲۳۵ درس پنجاه و هفت تا شصت

تفسیر آیه: « وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ »

- ۱۸۲ علت اختلاف معجزات انبیاء علیهم السلام  
۱۸۴ در معانی ذکر شده برای هادی در آیه شریفه  
۱۸۸ مراد از هادی ، امیرالمؤمنین علیه السلام است  
روایات علمای اهل سنت در اینکه « منذر » رسول خدا و « هادی » امیرالمؤمنین علیهما السلام  
است  
۱۹۰ روایات داله بر اینکه مراد از هادی عموم ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشند  
۲۰۳ خطبه پیامبر اکرم (ص) در تمسک به ثقلین  
۲۰۶ تواتر حدیث ثقلین  
۲۰۸ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در علم خاندان نبوت  
۲۱۰ صفات امام در دعای روز عرفه حضرت سجاده علیه السلام  
۲۱۱ ضرورت وجود امام برای جامعه  
۲۱۴ نقش امام تنها حفظ نظام اجتماع نیست  
۲۱۵ هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نیست  
۲۱۸ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خصوصیات حجج الهی  
۲۲۱ اشاره به ظهور حضرت قائم آل محمد علیهم السلام  
۲۲۴ اشعار ابن الحدید معتزلی در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام  
۲۳۰



درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم

تفسیر آیه

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَى الْكِتَابِ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ...



## درس ۴۶ تا ۵۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَّلَعْنَةُ  
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مَنْ اٰنَ اِلٰی قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَّلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.  
قال اللّٰهُ الْحَكِيْمِ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيْمِ :

وَالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ بَعِبَادِهِ  
لَخَبِيْرٌ بَصِيْرٌ \* ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَّ مِنْهُمْ  
مُقْتَصِدٌ وَّ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ اِذْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ<sup>۱</sup>.

« و آنچه از کتاب آسمانی قرآن به تو وحی فرستادیم آن حق است که کتب  
آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند، به درستی که پروردگار به بندگان بصیر و  
آگاه است \* سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم،  
بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه روی پیمودند و  
بعضی به واسطه اعمال خیر گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند و این همان  
مقام فضل بزرگ الهی است.»

آیه اول خطاب پروردگار است به حضرت رسول اکرم ﷺ در حقانیت  
کتابی که بر آن حضرت وحی شده است و آن همان قرآن مجید است که مصدق تمام  
کتب آسمانی که از طرف خدا بر پیغمبران گذشته نازل شده است می باشد. آیه دوم  
راجع به انتقال همین قرآن کریم است بعد از پیغمبر به عنوان ارث بر بندگان  
برگزیده خدا.

۱- سوره فاطر : ۳۵- آیه ۳۱ و ۳۲

گرچه بعضی از مفسرین در معنی کتاب تردید نموده و گفته‌اند: شاید جنس کتابهای آسمانی باشد یا خصوص تورات و انجیل باشد، لیکن این تردید به کلی از درجه واقع بینی ساقط است، چون الف و لام کتاب در این آیه برای جنس نیست، و لفظ تورات و انجیلی سابقاً در آیات، نگذشته تا بعنوان الف و لام عهد، بر آنها دلالت کند بلکه چون در آیه قبل مراد از کتاب مسلماً قرآن کریم است که بر پیغمبر وحی شده است و بلافاصله بعد از آن در این آیه ارث کتاب را برای برگزیدگان از بندگان خود قرار داده است یقیناً الف و لام این کتاب برای عهد بوده و دلالت بر همان قرآن مجید دارد، و مفاد و مفهومش این خواهد بود که همین قرآن را ما به ارث به برگزیدگان از بندگان خود خواهیم داد.

و علت آنکه به صیغه ماضی بیان می‌کند و می‌گوید: ارث دادیم، برای آن است که در حکم و قضاء الهی این ارث واقع شده و تسجیل و تثبیت گردیده، مثل آنکه اگر کسی برای فرزند خود وصیت کند که مثلاً فلان مال را یا فلان کتاب را به او بدهند بعد از تثبیت وصیت و امضای آن می‌گوید: ای فرزند من وصیت خود را کردم و برای تو فلان مال یا فلان کتاب را دادم. و اهل ادب گویند که کارهایی که بعداً به طور حتم و یقین واقع خواهد شد در تعبیر کلام به منزله کارهای واقع شده است. و مراد از ارث قرآن، انتقال قرآن است به وارث از هر جهت، چون حقیقت معنای ارث انتقال آن چیز است به دیگری به طوری که در همان جهات، آن وارث، قیام به مصالح آن چیز کند و متکفل امور آن گردد. مثلاً مالی که از کسی بعد از فوت به دیگری ارث می‌رسد معنیش این است که آن وارث در حکم آن ارث گذارنده در تمام جهات قرار می‌گیرد و باید به مصالح آن مال از حفظ و رسیدگی و صرف در موارد صحیحه قیام و اقدام کند، و نیز تعلق ملکیت آن مال به همان نحو که بر او بود بر این نیز خواهد شد.

ارث در سلطنت و حکومت همین معنی را دارد، می‌گویند: فلانی وارث سلطنت پدر شد، یا زید حکومت خود را به فرزند شبه ارث سپرد، یا فلانی وارث علم پدر شد، یا فلانی از میان این همه فرزندان پدرش تنها وارث علوم و فنون او شد، یعنی آن علوم و فنون را این فرزند گرفت و از عهده آن برآمد.

## منظور از ارث

## بردن قرآن

ارث قرآن مجید در این آیه مبارکه نیز همین طور است، یعنی خداوند عین آن حقیقتی را که از قرآن مجید بر پیغمبرش وارد کرده است از ظاهر آن مانند احکام عام و خاص، مجمل و مبین،

مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، و قصص انبیاء و امت های گذشته، اخلاق و معارف دینی، توحید به تمام مراتب آن، و وعظ و وعده و وعید، مصالح و مفاسد و مراتب نفس و ظهور آن در عوالم دیگر، و از باطن قرآن مانند تأویل و تفسیر و کلیت و تطبیق و جرئی و حقائق منطویه در آیات مانند حقیقت عالم طبع و عالم برزخ و صور مثالی، و عالم عقل و ملائکه و روح و مقامات آنها، و درجات ثواب کاران و درکات عاصیان و حقیقت و ادراک توحید خالص و واقعی و کیفیت احاطه اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم و اندکاک اسماء و صفات در ذات، و حقیقت تجلی بر جمیع جهانها، و آیات الهیه آفاقیه و آنفسیه و غیر اینها، تمام این حقایق را خدا به وارثان قرآن سپرده است به طوری که جانشین و نازل منزله رسول خدا در همه این معانی خواهند بود، و حکم وجود باقیه رسول اکرم را در تکفل و حفظ و قیام به آن و اقدام به مصالح امت طبق مدلول آن را خواهند داشت.

بنابراین وارث قرآن یک نسخه تمام نما و کبیه وجود رسول خدا هستند، و قرآن به همان نحوه تجلی قرآن محکم و قرآن مفصل «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»<sup>۱</sup>، در وجود وارثین یکی پس از دیگری متجلی خواهد شد، چون بین ارث گذارنده و وارث یک نسبت واقعی باید باشد، همه چیز به همه کس ارث نمی رسد، سلطنت به فرزند وزیر یا وکیل ارث نمی رسد، فن طب طیب به فرزند فلان رفته گر ارث نمی رسد علم عالم به فرد جاهل و غیر قابل ارث نمی رسد. و از این دریچه می توان تماشا کرد که وارثین قرآن مجید از تمام افراد بشر شبیه تر و نزدیک تر به پیغمبر اکرم بوده و بلکه در صفات و صفای باطن و استعدادات تلقی حقایق و بواطن قرآن مانند رسول اکرم وسیع الصدر و قوی القلب می باشند.

و بنابر همین نکته خدا می فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا « کتاب

۱- سوره هود: - آیه ۱.

را به بندگان برجسته و برگزیده که آنها را از میان جمیع بندگان خود اختیار و انتخاب نموده و صافی و پاک آنان را برداشتیم سپردیم»؛ چون معنی اصطفا برگزیدن و انتخاب چیز صافی و بی غلّ و غشّ می‌باشد. و جمله مِنْ عِبَادِنَا ظاهراً بیانیه است چون عِبَادِنَا برای تشریف، اضافه شده است و می‌خواهد بفرماید که: آن برگزیدگان و وارثان قرآن بندگان هستند که به ما نسبت بندگی و عبودیت دارند، مانند قول خداوند عزوجل: وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ<sup>۱</sup> «و سلام بر بندگان خدا آنان که برگزیده است خدا آنان را».

اما جمله: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ممکن است برای تقسیم عبادنا یعنی بندگان خدا به این سه دسته باشد، بنابر آنکه ضمیر منهم به عبادنا برگردد، و در این صورت این جمله در مقام تعلیل برای جمله قبل خواهد بود، یعنی ما قرآن را به برگزیدگان از بندگان خود دادیم به علت آنکه همه بندگان ما مساوی نیستند بلکه سه دسته هستند، و البته قرآن به بهترین آنها که سابق بالخیرات هستند به ارث می‌رسد، و بهشت‌هایی که وعده داده شده است در سه آیه متصل به این آیه برای آنان خواهد بود: جَاءَتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ \* وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ \* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ<sup>۲</sup>.

«در آن بهشت‌های ابدی وارد شده و با دستبندهائی از طلا و لؤلؤ زینت شوند و لباسهای حریر و ابریشم در بکنند\* و بگویند: حمد و سپاس اختصاص به ذات مقدس پروردگار ما دارد که حزن و اندوه را از ما ببرد و پروردگار ما بسیار جرم بخشنده گناهکاران و پاداش دهنده سپاسگزاران است\* آن خدائی که ما را در این خانه ابدی از فضل و کرم خود وارد کرد که در اینجا ابداً سختی و تعب به ما نمی‌رسد و هیچ ناراحتی و آلمی و رنجی برای تحصیل معیشت و زندگی نخواهیم داشت».

و ممکن است برای تقسیم الذین اصطفینا باشد یعنی ما قرآن را به برگزیدگان خود ارث دادیم و آنها سه دسته هستند: دسته اول - افرادی که به نفس‌های خود ظلم می‌کنند. دوم - افرادی که راه عدل و انصاف و میانه روی را

۱- سوره نمل: ۲۷- آیه ۵۹.

۲- سوره فاطر: ۳۵- آیه ۳۳ تا ۳۵.

می‌پیمایند. سوّم - افرادی که با حسنات و خیرات گوی سبقت را از همه ربوده و به اذن خدا از همه سبقت گرفته‌اند. قرآن به نحو ارث به هر سه طائفه رسیده به علّت آنکه همه آنها از برگزیدگان هستند با اختلاف مراتب و درجات. گرچه البتّه وارث حقیقی و کفیل قرآن و قائم به امر آن همان دسته سوّم که سابقون هستند خواهد بود.

و این قسم از استعمالات نیز در عرف و محاورات شایع است که نسبت چیزی که اختصاص به شخص خاصی دارد به جمعیتی که با آن شخص ارتباط دارند داده شود، مثل آنکه می‌گویند: در فلان مسابقه فلان دسته جایزه گرفت در صورتی که جایزه اختصاص به یکی از آنها داشته است، یا آنکه بگویند: قرآن بر اهل مکه نازل شد و سپس بر اهل مدینه با آنکه بر خصوص رسول الله نازل شده است. و در قرآن مجید نیز از این قبیل استعمالات بسیار است، در سوره مؤمن آیه ۵۴ می‌فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًىٰ وَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ .**

« ما به موسی هدایت دادیم و کتاب تورات را به بنی اسرائیل به عنوان ارث سپردیم ». در حالی که تورات به همه بنی اسرائیل داده نشد و پس از حضرت موسی به بعضی از آنان داده شد. یا اگر مراد از کتاب تورات بخصوص نباشد بلکه همان کتاب آسمانی وحی بوده باشد، آن به خود حضرت موسی به عنوان تورات داده شد، نه به همه بنی اسرائیل.

لیکن از ملاحظه روایاتی که در این باب چه از طریق شیعه و چه از طریق سنّت وارد شده است معلوم می‌شود که این احتمال دوّم قوی‌تر است. و در این آیه خداوند بندگان برگزیده خود را به سه گروه قسمت می‌کند که آنها در عین آنکه با هم مختلف‌اند و بلکه یک دسته از آنان ستم به نفس خود نموده‌اند در عین حال دارای مزیت و صفائی بوده و از سایر مردم جدا هستند، و همه آن سه طایفه وارث کتاب‌اند به نحو اجمال، گرچه حقیقت ارث به همان دسته سوّم که سابقین در خیرات و پیشی‌گیرندگان در حسنات‌اند مربوط خواهد بود.

و شاهد بر این آنکه آن بهشت‌های موعود نیز برای همان ستم‌کنندگان به نفس و میانه‌روها و عدالت‌پیشه‌هاست که در اثر مغفرت خدا و جزای اعمال به آنها رسیده است.

چون در آن آیات، آنان خدا را به **غفور و شکور** می‌ستایند، و این معنی مناسب با گناه و آمرزش و عمل نیک و پاداش آن است، و این راجع به دسته اول و دوم است. دیگر آنکه حمد خدای را به جای آرند آن خدائی که اندوه و غصه را از آنان برده و در آن بهشت منخلد و مکان اقامت دائم از فضل خود بدون تعب و سختی و رنج و ناراحتی داخلشان کرده است. و این فقرات از حمد نیز با دو دسته اول مناسبت دارد نه با دسته سوم که آنها بدون حساب وارد در بهشت شوند و در حرم امن و امان الهی فی مَعَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ جای گیرند و با خطاب يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً مخاطب شوند.

باری در روایات بیان می‌کند که آن سه دسته همه از اولاد فاطمه علیها السلام بوده و همه داخل در بهشت شوند، غایة الامر دسته اول با حساب شدید و رسیدن به نتیجه اعمال خود از ظلم به نفس خود، و دسته دوم با حساب آسان، و دسته سوم که وارث حقیقی قرآنند بدون حساب در بهشت داخل گردند.

وارثین کتاب  
همگی از اولاد  
فاطمه هستند

از کتاب «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود روایت است از احمد بن عمر قال: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ»، فَقَالَ: «وُلْدُ فَاطِمَةَ علیها السلام، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ الْإِمَامُ، وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ».

می‌گوید: «از حضرت امام رضا علیه السلام درباره تفسیر و مراد این آیه شریفه سؤال کردم. حضرت فرمود: بندگان برگزیده، اولاد فاطمه هستند، و سابق به سوی خیرات امام است، و میانه‌رو و عادل، عارف به امام است، و ستمگر بر نفس خود آن کسی است که امام را نمی‌شناسد».

و نظیر این روایت را با همین الفاظ (به استثنای وُلْدُ فَاطِمَةَ علیها السلام) کلینی از سالم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند.<sup>۲</sup>

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث چهارم، و تفسیر «المیزان» ج ۱۷ ص ۴۹، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «بصائر الدرجات».

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث اول و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «بصائر الدرجات» و نیز در ص ۴۵ از «تفسیر علی بن ابراهیم».



و نیز ابن بابویه با سند متصل خود از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند البته به استثنای لفظ **وَلَدُ فَاطِمَةَ علیها السلام** ولیکن در ذیلش دارد: **جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُوهَا يَعْنِي الْمُقْتَصِدَ وَالسَّابِقَ**<sup>۱</sup>. «افرادی که در بهشت عدن از این سه دسته وارد می‌شوند دسته دوم و سوم یعنی عارف به امام و خود امام خواهد بود».

و طبرسی از عبدالعزیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن - حضرت فرمود: **الظَّالِمُ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْأِمَامِ، وَالْمُقْتَصِدُ مِمَّنَا الْعَارِفُ بِحَقِّ الْأِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ الْأِمَامِ، وَهُوَ لَا يَكُلُّهُمْ مَعْفُورٌ لَهُمْ**<sup>۲</sup>.

حضرت صادق نیز آیه را مانند حضرت باقر تفسیر کردند و در ذیل فرمودند: «و این سه دسته همه مورد عفو و مغفرت خدا واقع خواهند شد».

و ابن بابویه با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: **إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ». فَقَالَ: الظَّالِمُ يَحُومُ حَرَمَ نَفْسِهِ، وَالْمُقْتَصِدُ يَحُومُ حَرَمَ قَلْبِهِ، وَالسَّابِقُ يَحُومُ حَرَمَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ**<sup>۳</sup>.

حضرت صادق در تفسیر این سه دسته از برگزیدگان می‌فرماید: «مراد از ظالم به نفس کسی است که دائماً دور حرم نفس خود می‌گردد (یعنی فکر نفس خود و منافع و لذات نفسانی است)، و مراد از مقتصد و میانه‌رو کسی است که دور قلب خود دور می‌زند (یعنی مراقب دل خود بوده معصیتی نکند و طاعتی از او فوت نشود و زنگ و زنگاری بر دل او ننشیند و قلب خود را پیوسته به نور طاعت پاکیزه نگاه دارد)، و مراد از سابقون بالخیرات کسی است که دائماً دور پروردگار خود دور زند و طواف آن کعبه

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث هشتم.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۳ حدیث شانزدهم. و در تفسیر «الذکر المشهور» ج ۵ ص ۲۵۱ در ذیل آیه شریفه گوید: و أخرج الطيالسی و أحمد و عبد بن حمید و الترمذی و حسنہ و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و البیهقی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال فی هذه الآية: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» قال: هُوَ لَا يَكُلُّهُمْ مَعْفُورٌ لَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ وَكُلِّهِمْ فِي الْجَنَّةِ.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث هفتم.

کند (یعنی از نفس و قلب گذشته و در خود وجودی نمی‌بیند و دلی ندارد که در صدق پاکي و نظافت آن باشد، او دائماً ناظر جمال حق و تجلیات اوست و محو در شعاع صفات و اسماء و فانی در ذات مقدس اوست)».

ولیکن علامه طباطبائی از «معانی الأخبار» صدوق از حضرت صادق علیه السلام بدین قسم روایت کرده‌اند که: **الظالمُ یحومُ حومَ نفسه، و المقتصدُ یحومُ حومَ قلبه، و السابقُ بالخیراتِ یحومُ حومَ ربه!**

«ستمگر به نفس دور نفس خود می‌چرخد، و مقتصد دور قلب خود می‌گردد، و سابق به خیرات دور خدای خود طواف می‌کند». و در هر دو صورت مراد و مفهوم یکی است.

و محمد بن عباس ابن مهابار که از موثقین است در تفسیر خود از ابی اسحاق سبعی روایت کرده است که گفت: **خَرَجْتُ حَاجًّا فَلَقِيتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، فَقَالَ: مَا يَقُولُ فِيهَا قَوْمُكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ - يَعْنِي أَهْلَ الْكُوفَةِ - ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُونَ إِنَّهَا لَهُمْ، قَالَ: فَمَا يُحَوِّثُهُمْ إِذَا كَانُوا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: هِيَ لَنَا خَاصَّةٌ يَا أَبَا إِسْحَاقَ أَمَّا السَّابِقُونَ بِالْخَيْرَاتِ فَعَلَى عليه السلام وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام وَالْإِمَامُ مِنَّا، وَالْمُقْتَصِدُ فَصَائِمٌ بِالتَّهَارِ وَقَائِمٌ بِاللَّيْلِ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ فِيهِ مَا فِي النَّاسِ وَهُوَ مَغْفُورٌ لَهُ. يَا أَبَا إِسْحَاقَ بِنَا يَفُكُّ اللَّهُ رِقَابَكُمْ وَيَحِلُّ رِبَاقُ الذَّلِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَبِنَا يَغْفِرُ اللَّهُ ذُنُوبَكُمْ، وَبِنَا يَفْتَحُ وَبِنَا يَخْتِمُ، وَنَحْنُ كَهْفُكُمْ كَكَهْفِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، وَنَحْنُ سَفِينَتُكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ، وَنَحْنُ**  
**بَابُ حِطَّتِكُمْ كَبَابِ حِطَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ٢.**

۱- «تفسیر المیزان» ج ۱۷ ص ۵۰، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۳ از «معانی الاخبار».

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۲ حدیث یازدهم، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از کتاب «سعد السعود» ابن طاووس از کتاب تفسیر «محمد بن عباس مروان». و در تفسیر «الدر المنثور» ج ۵ ص ۲۵۱ گوید: و اخرج الفربابی و احمد و عبید بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی و الحاکم و ابن مردویه و البیهقی عن ابی الدرداء: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: قال الله تعالى: «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله» فاما الذين سبقوا فاولئك يدخلون الجنة بغير حساب، واما الذين اقتصدوا فاولئك الذين يحاسبون حسابا يسيرا، واما الذين ظلموا انفسهم فاولئك يحسبون في طول المحشر ثم هم الذين

ابواسحاق سبیعی می‌گوید: «برای ادای مناسک حجّ از کوفه حرکت کردم و وقتی که خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم از تفسیر آیه: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ از آن حضرت پرسش نمودم حضرت فرمود: قوم شما یعنی اهل کوفه و علمای آنان در معنی وارثین و برگزیدگان چه نظری دارند؟ عرض کردم: آنها می‌گویند که: آنان خودشان وارث کتاب‌اند و بندگان برگزیده خدا. حضرت فرمود: اگر آنها اهل بهشت‌اند پس چرا از عذاب خدا در ترس و وحشت‌اند؟ عرض کردم: فدایت شوم پس رأی و نظر شما در تفسیر این آیه چیست؟ حضرت فرمود: این آیه اختصاص به ما دارد. ای ابواسحاق، سابقون به خیرات علی و حسن و حسین علیهم السلام و ائمه از ما اهل بیت هستند، و مقتصد و میان‌ه‌رو از ما آن کسی است که به عبادت مشغول، روزها را روزه و شبها را در محراب عبادت به نماز می‌گذرانند، و ظالم به نفس کسی است که حال او مانند حال سایر افراد مردم است، و البته مورد مغفرت و رحمت خدا واقع خواهد شد. ای ابواسحاق به سبب ما خداوند گردن‌های شما را رها نیده و بند ذلّ و مسکنت و ذلّت کفر و شرک و سایر صفات شنیعه را از شما باز کرده است، و به واسطه سعه رحمت و فیض ما خدا گناهان شما را می‌آمرزد، و به ما خداوند فتح ابواب سعادت و توحید نموده، و به ما ختم ابواب توحید و معرفت میشود، و ما کهف و پناهگاه شما هستیم مانند پناه اصحاب کهف، و ما کشتی نجات شما هستیم مانند کشتی نجات نوح، و ما باب آمرزش و در رحمت و مغفرت و ریزش گناهان شما هستیم مانند در آمرزش در بنی اسرائیل.»

و ابن بابویه شیخ صدوق با سند متصل خود از ابو حمزه ثمالی رضوان الله علیه روایت می‌کند که قال: كُنْتُ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَقَالَا لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ أُرِيدُ أَنْ تُسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ فَقَالَ لَهُمَا: سَلَا عَمَّا شِئْتُمَا. قَالَ: أَخْبَرْنَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ، - إِلَى آخِرِ آيَتَيْنِ - قَالَ: تَرَكْتُ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ. قَالَ أَبُو حَمَزَةَ الثَّمَالِيُّ: فَقُلْتُ: بِأَبِي

←

تلقاهم الله برحمة، فهم الذين يقولون: «الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور» الذي احلنا دارالمقامة من فضله يمسنا فيها نصباً ولا يمسنا فيها لغوباً.»

أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَنْ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِنْكُمْ؟ قَالَ: مَنْ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَ سَيِّئَاتُهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَهُوَ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ. فَقُلْتُ: مَنْ الْمُقْتَصِدُ مِنْكُمْ؟ قَالَ: الْعَابِدُ لِلَّهِ فِي الْحَالَيْنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْيَقِينُ. قُلْتُ: فَمَنْ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ؟ قَالَ: مَنْ دَعَا وَ اللَّهُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ وَ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلْمُضْلِيْنَ عَضُدًا وَ لَا لِلْخَائِنِينَ حَصِيمًا، وَ لَمْ يَرْضَ بِحُكْمِ الْفَاسِقِينَ إِلَّا مَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ وَ دِينِهِ وَ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا.

ابوحمره ثمالی گوید: «من نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودم که دو نفر از اهل بصره آمدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا اجازه می دهی مسئله ای را از تو پرسیم؟ حضرت فرمود: هرچه می خواهید پرسید. گفتند: از معنی و تفسیر این آیه مبارکه می پرسیم که مراد و منظور از وارثین چیست، و برگزیدگان بندگان خدا کیانند؟ حضرت فرمود: این آیات درباره ما اهل بیت نازل شده است. ابوحمره گوید: من عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت باد ستم کننده به نفس خود در شما اهل بیت کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی از خاندان رسول خدا که حسنات و سیئات او برابر باشد آن ظالم به نفس خود خواهد بود. عرض کردم: میانهر و عادل از شما اهل بیت کیست؟ فرمود: آنکه عبادت خدا را در دو حال (گرفتاری و گشایش، تنگی و فراخی) به جای بیاورد تا زمانی که مرگ، او را دریابد. عرض کردم: پس سبقت گیرنده به خیرات و اعمال ستوده کیست؟ فرمود: سوگند به خدا کسی که فقط مردم را دعوت به خدا کند و امر به معروف و نهی از منکر بنماید و بازوی قدرت گمراهان و کمک گمراه کنندگان مردم نباشد، و با خیانت پیشگان دوستی ننموده و به عداوت دوستان خدا قیام نکند، و به حکم فاسقان و رأی و قانون آنها راضی نباشد مگر آنکه بر جان و دین خود بترسد و یار و معینی نداشته باشد».

و صاحب کتاب «ثاقب المناقب» از ابوهاشم جعفری حدیث کند که او گوید: من در نزد حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از آن حضرت راجع به این آیه سوال کردم: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْذُرَ اللَّهُ». قَالَ علیه السلام: كُلُّهُمْ مِنْ آلِ -

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۲ حدیث نهم، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «معانی الاخبار».

مُحَمَّدٍ، الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ بِالْإِمَامِ، وَ الْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ، وَ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ الْإِمَامِ. قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنَايَ وَ جَعَلْتُ أَفْكَرُ فِي نَفْسِي مَا أَعْطَى اللَّهُ آلَ مُحَمَّدٍ، فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِمَّا حَدَّثْتِكَ بِهِ نَفْسُكَ مِنْ عَظَمِ شَأْنِ آلِ مُحَمَّدٍ فَاحْمِدِ اللَّهَ فَقَدْ جَعَلَكَ مُسْتَمْسِكًا بِحَبْلِهِمْ تُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُمْ إِذَا دُعِيَ كُلُّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ، فَأَبْشِرْ يَا أَبَا هَاشِمٍ وَ إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ!

ابو هاشم گوید: «چون از حضرت عسکری علیه السلام از تفسیر این آیه و وارثین کتاب و انقسام آنها به اقسام سه گانه سؤال کردم، حضرت فرمودند: همه اقسام آنها از آل محمداند، ستمگر به نفس خود کسی است که به امام خود معترف نباشد و به ولایت او اقرار نکند، و عادل و میانه رو کسی است که معترف به امامت امام خود باشد و او را بشناسد، و پیشی گیرنده به خیرات به اذن خدا خود امام است. ابو هاشم گوید: با بیانات امام راجع به درجات آل محمد اشک از چشم من سرازیر شد و من با خود در فکر فرو رفتم که چه اندازه خداوند به آل محمد از عنایات خود عطا فرموده است! در این حال حضرت به من نظری کرده فرمودند: مطلب از این مقادیرها که تو فکر می کنی بالاتر و بزرگتر است، شأن آل محمد از اینها بیشتر است، شکر و سپاس خدا را بجا آور که تو را متمسک به ریسمان ولایت آنها قرار داده است، و زمانی که در روز بازپسین هر امتی را به امامشان بخوانند تو را با ائمه اهل بیت می خوانند؛ ای ابو هاشم بشارت باد تو را بدین موهبت الهی».

محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از احمد بن حماد از ابراهیم از پدرش از حضرت ابوالحسن اول موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که می گوید: «خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از تمام پیغمبران در علم و مقامات آنها ارث برده است؟ حضرت فرمود: بلی از آدم ابوالبشر تا آنکه برسد به خود او از همه پیغمبران ارث برده است. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننموده مگر آنکه محمد از او اعلم و افضل بوده است. عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن خدا مرده زنده می کرد، فرمود: راست می گوئی و سلیمان بن داود زبان مرغان را می دانست و حضرت

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۳ حدیث هجدهم، و «بحارالانوار» ج ۷ ص ۴۴ از «کشف الغمّة».

رسول الله ﷺ تمام این منازل را طی نمود. سلیمان بن داود در وقتی که هُدهد از او ناپدید شد و در امر او شک نمود که شاید تمرّد نموده و به حضورش حاضر نشده است غضب کرد و گفت: مَالِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ «چه شده است که من هدهد را نمی بینم یا آنکه او تمرّد نموده و غیبت کرده است». چون هدهد به حضرت سلیمان آنها را نشان می داد و با تیزی چشمی که داشت جاهای آب را در زمین می دید و سلیمان را بر آن مواضع دلالت می نمود.

حضرت سلیمان از غیبت او به خشم آمد و گفت: لَأُعَذِّبَنَّكَ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَاذُبِحْتَهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّيَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ «من او را عذاب سختی خواهم کرد یا او را سر خواهم برید یا باید برای من دلیل آورده عذر موجه خود را بر غیبتش بیان کند». حضرت سلیمان به خشم آمد به علت آنکه آب می خواست و هدهد او را راهنمایی بر آب می نمود و در اثر غیبت بی آب ماند، سلیمانی که باد و مورچه و جن و شیاطین و سپاهیان شیاطین همه فرمان بر و منقاد او امر او هستند از علم هدهد بی بهره بود و خداوند علمی را که به این حیوان آموخته بود به او نیاموخته بود و مکان آب را در زیر هوا نمی دانست و این مرغ میدانست، بنابراین سلیمان در علومش ناقص بود وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى، و خداوند در قرآن کریم می فرماید: «و اگر قرآنی بوده باشد که با آن کوهها به حرکت درآیند، و زمین با آن قطعه قطعه شود، و مردگان با آن به سخن درآیند (همین قرآن است)». این قرآن با این خصوصیات به ما آل محمد ارث رسیده است، این قرآنی که با آن کوهها در گردش آیند و زمین با آن تکه تکه گردد و با آن با مردگان تکلم شود؛ و ما آب را در زیر هوا در مواضع خود می دانیم (و محتاج به هدهد و علم او نیستیم)، و در کتاب آفرینش و تکوین، هیچ امری واقع نشده که خدا اذن در تصرف آن را به سابقین از پیغمبرانش داده است مگر آنکه علم و اذن در تصرف آن را به ما آل محمد داده و آن قدرت و تصرف را به اذن خود برای ما در ام الكتاب قرار داده است.

خدا می فرماید: وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، و سپس می فرماید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا «هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است»، و در

جائی دیگر می‌فرماید: « ما این کتاب را به بندگان برگزیده و پاک خود به میراث سپردیم ». ما آل محمد کسانی هستیم که خداوند ما را برگزیده و سپس کتاب را به ما به ارث داده است، آن کتابی که در آن علم هر چیز موجود است، فیهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۱</sup>!

و از « کافی » با اسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که فرمود: يَمْصُونَ الثَّمَارَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ. قِيلَ: وَمَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْعِلْمُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَهَلَمَّ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ. قِيلَ لَهُ: وَمَا تِلْكَ السُّنَنُ؟ قَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: « این مردم آب کم غیر متصل به ماده و چشمه را که بعضی از اوقات از زمین پیدا می‌شود و وقت دیگر می‌خشکد می‌کنند ولیکن نهر بزرگ و جاری را رها می‌کنند. بعضی گفتند: مراد از نهر بزرگ چیست؟ حضرت فرمود: مراد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن علمی که خدا به او عنایت نموده است. خداوند عزوجل تمام سنت‌های پیامبران گذشته را از آدم تا خاتم در وجود مبارک محمد صلی الله علیه و آله جمع کرده است. عرض کردند: آن سنت‌ها چیست؟ فرمود: علوم تمام پیغمبران، و محمد صلی الله علیه و آله همه آن علوم را نزد امیرالمؤمنین گذارده است ».

و از « بصائر الدرجات » از علی بن نعمان عین این روایت نقل شده است<sup>۳</sup>. و نیز از « کافی » با سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: كَانَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ، مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُو الْعِزْمِ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيٌّ، وَ إِنْ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ هِبَةَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ وَ وَرَثَ عِلْمِ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ. أَمَّا إِنْ مُحَمَّدًا وَرَثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ<sup>۴</sup>.

۱- « غاية المرام » ص ۳۵۱ حدیث چهارم و « بحار الانوار » ج ۶ ص ۲۲۶ از « کافی ».

۲- « بحار الانوار » ج ۶ ص ۲۲۶.

۳ و ۴- « بحار الانوار » ج ۶ ص ۲۲۶.

« تمام پیغمبران یکصد و بیست هزار نفرند که از آنها پنج نفر اولوا العزم (صاحب شریعت و کتاب آسمانی) هستند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - که درود و صلوات خدا بر محمد و بر آنان باد - . و محمد وارث علوم جمیع انبیاء و پیغمبران مرسل است و علی بن ابیطالب موهبت و بخششی است که خداوند به محمد عنایت کرده است و او وارث علوم تمام پیغمبران و اوصیای آنان است. »

و از « کافی » و « بصائر الدرجات » با اسناد خود از ضُرَیْس کنانی روایت کنند که گوید: « من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم و در حضور آن حضرت ابوبصیر نیز بود، حضرت فرمودند: داود پیغمبر علوم تمام پیغمبران قبل از خود را ارث برد، و سلیمان فرزندش تمام علوم داود را ارث برد، و ما ائمه اهل بیت تمام علوم محمد صلی الله علیه و آله را ارث بردیم، و صحف ابراهیم و ألواح حضرت موسی نزد ماست. ابوبصیر عرض کرد: منظور از صحف ابراهیم و ألواح موسی همین علم است (که برای مردم بیان می کنید)؟ حضرت فرمود: ای ابابصیر این علوم را که بیان می کنیم در هر شب و روز، روز به روز و ساعت به ساعت تازه برای ما پیدا می شود (لیکن آن صحف و ألواح حقیقت دیگری است که به نحو کلیت در وجود ما قرار گرفته و قابل تغییر و حدوث نیست و این علوم روزانه از آن معدن و منبع سرازیر می گردد) ». »

و از « بصائر الدرجات » نظیر این روایت از ایوب بن نوح و محمد بن عیسی از صفوان روایت شده است<sup>۱</sup>. و از « کافی » از ابن مسکان از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: « أَيْ أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا جَمِيعاً مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ، وَعِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: « صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ». قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ هِيَ الْأَلْوَابُ؟ قَالَ: نَعَمْ<sup>۲</sup>. »

حضرت فرمود: « ای ابامحمد خداوند عزوجل هیچ علمی و موهبتی به پیغمبران نداده است مگر آنکه تمام آنها را مجموعاً به محمد صلی الله علیه و آله داده است، و صحفی که خداوند می فرماید: « صحف ابراهیم و موسی » در نزد ماست. عرض کردم: فدایت شوم آیا آن صحف، ألواح است؟ فرمود: بلی. »

و از « کافی » از هارون بن جهم روایت است که او گفت: از مردی از

۱ و ۲- « بحارالانوار » ج ۶ ص ۲۲۶.



اصحاب حضرت صادق علیه السلام که اسمش در خاطرمان نمانده روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانِ يَعْمَلُ بِهِمَا، وَأُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ، وَأُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ، وَأُعْطِيَ نُوحٌ حُمْسَةَ عَشْرٍ حَرْفًا، وَأُعْطِيَ آدَمُ حُمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدًا اثْنَيْ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ<sup>۱</sup>.

« به حضرت عیسی بن مریم از اسماء خدا که تمام دعوت و معجزات خود را (از مرده زنده کردن و کور مادرزاد و مرض پیس را شفا دادن و خیر دادن به مردم از غیب مانند آنچه را که می‌خورند یا در خانه‌های خود نگاهداری می‌کنند) بر اساس آن اسم‌ها قرار داده بود فقط دو حرف داده شده بود، و به حضرت موسی چهار حرف عنایت شده بود، و به حضرت ابراهیم هشت حرف، و به حضرت نوح پانزده حرف، و به حضرت آدم بیست و پنج حرف، و به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هفتاد و دو حرف عطا شده است از مجموع اسامی خدا که هفتاد و سه حرف است، و یک حرف مخزون مکنون، اختصاص به ذات واجب دارد. »

و از « بصائر الدرجات » با سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجّاد علی بن الحسین علیه السلام روایت می‌کند که قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الْأَيْمَةُ يُحْيُونَ الْمَوْتَى وَيَبْرُونَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيَمْسُونُ عَلَى الْمَاءِ؟ قَالَ: مَا أُعْطِيَ اللَّهُ نَبِيًّا شَيْئًا قَطُّ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَعْطَاهُ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ - الخبر<sup>۲</sup>. ابو حمزه گوید: « به حضرت سجّاد علیه السلام عرض کردم: آیا ائمه اهل بیت می‌توانند مردگان را زنده کنند؟ و آیا می‌توانند کور مادرزاد را بینا نموده و مریض پیس را شفا دهند؟ و آیا می‌توانند بر روی آب راه بروند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ موهبتی به پیغمبری از پیغمبران خود نداده است مگر آنکه آن را به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنایت فرموده است و علاوه بر آنها چیزهایی به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عطا فرموده است که به هیچ یک از آنها نداده است. »

و از « بصائر الدرجات » با سند خود از جابر از حضرت امام محمد

۱- « بحار الانوار » ج ۶ ص ۲۲۶.

۲- « بحار الانوار » ج ۶ ص ۲۲۷.

باقر علیه السلام روایت است که قال: **أَعْطَى اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ مَا أُعْطِيَ آدَمَ فَمَنْ دُوْنَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ كُلِّهِمْ، يَا جَابِرُ هَلْ تَعْرِفُونَ (يَعْرِفُونَ - خ ل) ذَلِكَ؟**<sup>۱</sup>

حضرت باقر فرمودند: « خداوند به حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عنایت فرموده است تمام چیزهایی را که به آدم ابوالبشر و تمام اوصیای او تا خاتم النبیین عنایت کرده است، ای جابر آیا این مطلب را شما ادراک می کنید؟ (یا آنکه مردم این حقیقت را درک می کنند؟)».

و از کتاب «اختصاص» شیخ مفید از عبدالله بن بُکَیْر هجری از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود: **عَلَىٰ بَنِ اِبِيْطَالِبٍ تَحْفَهُ وَ هِبَةُ خَدَاةٍ بِهٖ رَسُوْلٌ بَزْرْغُوَارِشٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَرَثَ عِلْمِ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمِ مَا كَانَ قَبْلَهُ، أَمَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ عِلْمِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ.**<sup>۲</sup>

« حضرت امیرالمؤمنین تمام علوم اوصیاء و علوم پیغمبران سابق را ارث برد چون وارث پیغمبر بود، و پیغمبر وارث جمیع انبیاء و مرسلین بودند».

باری آنچه از مجموع این احادیث استفاده می گردد آنکه جمیع کمالات روحی و علمی که در انبیاء گذشته بوده به حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام و از او به ائمه اهل بیت علیهم السلام ارث رسیده است، نه تنها در وحی و علوم الهی که راجع به شرایع آنها بوده است بلکه تمام حالات و صفات روحی و کیفیّت اتّصال آنها به مبدأ اعلی از نقطه نظر اسم خاصی که به آن اختصاص داشته اند؛ و بلکه تمام معجزات و کراماتی که به اذن خدا از آنها سر می زد همه و همه در وجود مبارک پیغمبر اسلام منطوی و موجود است. چون معجزات انبیاء در اثر قدرت روحی و صفای قلب آنهاست که امر خدا در آنها تجلّی نموده و از دریچه نفوس طاهره آنها این معجزات به اذن خدا پیدا می شود، و چون نفوس آنها متفاوت بوده لذا این تجلّیات نیز مختلف و از هر پیغمبری یک نوع معجزه خاصیه وجود آمده است.

و نیز علوم الهیه آنها همگی بر یک روش و یک صراط نبوده بلکه از نقطه نظر درک مقام عظمت و توحید خدا هر یک از جنبه خاصّ و اسم مخصوص به بارگاه الهی بار یافته و از مخلصین شده اند. و القاب روح الله، یا کلیم الله، یا خلیل الله، یا نجی -

۱ و ۲- «بحار الانوار» ج ۶ ص ۲۲۹.

الله، یا صفیُّ الله و امثال آنها القاب تشریفاتی و اعتباری نیست بلکه حکایت از یک نوع خاص از ملکه و کیفیت مخصوص از نفوس آنها می‌نماید که جذبات الهی در هر یک از آنها به یک منوال نبوده بلکه هر یک از طریقی خاص و روشی مخصوص با صفای باطن خود سیر در اسمی از اسمای الهیه نموده و حقیقت آن اسم در آنها ظهور پیدا کرده است، و به واسطه آن اسم معجزات و خارق العادات را انجام می‌دادند، و علوم ربّانی از دریچه همان اسم از عالم علم کلی الهی توسط جبرائیل امین بر قلب آنها سرازیر می‌گردیده است.

اما وجود مقدّس خاتم الانبیاء و المرسلین که جامع جمیع ظهورات اسماء الهیه هستند دارای نفسی وسیع و قلبی فسیح و دارای اسم اعظم و مقام فناء در اسم اَحد و ذات مقدّس باری تعالی می‌باشند. لقب خاتم النبیین بر آن حضرت اعتبار و تشریف نیست بلکه سعه روح و استعداد سیر در همه اسماء و صفات و تجلی اسم اعظم و تلقی آخرین مراتب توحید و فنای در ذات احدیت و اندکاک و انطوای جمیع عوالم در نفس مبارک آن حضرت بلکه انطواء و اندکاک جمیع علوم و مواهب انبیای گذشته با کمالات روحی و علمی در آن حضرت حکایت از عنوان خاتم النبیین می‌کند. همه انبیاء مقدّمه الجیش آن حضرت بوده و هر یک از زاویه‌ای و دریچه‌ای خاص و راهی مخصوص به خدا راه یافته و صاحب کمال مخصوص شده‌اند، لیکن نفس بزرگ پیغمبر اسلام از همه زوایا و همه دریچه‌ها و از همه راهها به آن مقام منیع بار یافته و همه اسمای الهیه در او تجلی نموده است. بنابراین آن حضرت وارث همه پیغمبرانند و همه زیر نگین آن حضرت واقع و به شرف خدمت و تمسک و استشفاع متمسک‌اند.

«آنچه خوبان همه دارند تو به هزاران مرتبه بالاتر و والاتر از آنها داری.»

بنابراین وجود مبارک آن سرور کاینات دارای علوم همه انبیاء و اوصیاء و دارای همه معجزات آنان و بیش از آنها هستند و لوای حمد در روز بازپسین فقط به دست آن حضرت داده خواهد شد، یعنی پیشوای حمدکنندگان خدا به همان طریقی که سزاوار مقام حمد اوست.

تمام این مراتب و درجات و کمالات و فضایل و مزایا و علوم و معجزات و اسماء الهیه کلّیه و اسم اعظم از آن حضرت به خلیفه و وصی آن حضرت و آئینه

تمام نمای آن، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام منتقل شد و لوای حمد در روز قیامت از دست آن حضرت به امیرالمؤمنین می‌رسد.

این مقام وارثیت در کتاب تکوین و کتاب تشریح است که علم ما کان و ما یكون الی یوم القیامة و ما هو کائن در صفحه ذهن آن حضرت مشهود و قدرت و عظمت اسماء الهیّه در نفس صافی و ضمیر منیر آن وصی، متجلی و ظاهر است. **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا.**

و بر این اساس است آیه مبارکه قرآن<sup>۱</sup> در قضیه مباحله که علی علیه السلام را نفس رسول خدا می‌داند و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی که آن حضرت را نفس رسول خدا شمرده است، و لازمه اتحاد نفس اتحاد کمالات و معارف است. و علاوه بر این روایات بسیاری از شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت امیرالمؤمنین را به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یوسف تشبیه نموده و لازمه تشبیه تحقق صفت **مُشَبَّه** به در **مُشَبَّه** است، بلکه در بسیاری از آنها عنوان تشبیه نیست بلکه عنوان مثلّیت و برابری است. ما در اینجا فقط بعض روایاتی را که از طریق عامّه ذکر شده است نقل می‌کنیم.

محمد بن طلحه شافعی<sup>۲</sup> از بیهقی با سند خود و ابن صباغ مالکی<sup>۳</sup> از بیهقی در

کتابی که در فضائل صحابه تصنیف کرده است با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که قال: **مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.**

حضرت رسول اکرم فرمودند: «هر کس بخواهد به آدم ابوالبشر نظر کند در علم او، و به نوح در تقوای او، و به ابراهیم در حلم و شکیبائی او، و به موسی در هیبت و جلال او، و به عیسی در عبادت او، باید نظر کند به علی بن ابیطالب».

۱- **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ.** -سوره آل

عمران: ۳- آیه ۶۱)

۲- «مطالب السؤل» ص ۲۲.

۳- «الفصول المهمّة» ص ۱۲۱

و فخر رازی در تفسیر آیه مباهله بعد از آنکه می‌گوید که از آن استفاده میشود که علی نفس رسول خدا بوده است و لازم‌هاش آن است که چون رسول خدا از جمیع انبیاء افضل و اشرف بوده است علی نیز باید از رسول خدا گذشته از بقیه انبیاء افضل و اشرف باشد، می‌گوید: و این استدلال به آیه را تأیید می‌کند حدیثی که موافق و مخالف بر آن اتفاق دارند که رسول خدا فرمود: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ نُوحًا فِي طَاعَتِهِ، وَ إِبْرَاهِيمَ فِي حُلَّتِهِ، وَ مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَ عِيسَى فِي صِفْوَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ.

« هر کس بخواهد آدم را، در علمش و نوح را در طاعتش، و ابراهیم را در خلقتش، و موسی را در هیبتش، و عیسی را در برگزیدگی و خلوصش ببیند باید علی بن ابیطالب را ببیند ». و سپس گوید: این حدیث دلالت دارد که تمام کمالاتی که در آن پیامبران جدا جدا و متفرق بوده در علی بن ابیطالب جمع شده است، و این دلالت دارد بر آنکه علی از تمام پیامبران افضل است. و اما شیعیان از قدیم الایام تا این زمان به آیه مباهله استدلال می‌کنند که علی از همه اصحاب رسول خدا افضل است، چون آیه دلالت دارد که علی - رضی الله عنه - مثل نفس محمد ﷺ است مگر در آنچه که دلیل، تخصیص زده است، و نفس محمد از جمیع اصحاب افضل بوده است پس واجب است که علی از همه اصحاب افضل باشد<sup>۱</sup>.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی از ابوالحمراء روایت کرده از رسول خدا که: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ إِلَى نُوحٍ فِي عَزْمِهِ، وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَ إِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ، <sup>١</sup> إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. أخرجه أبو الخير الحاکمی<sup>۲</sup>.

رسول خدا فرمود: « هر کس بخواهد آدم را در عملش، و نوح را در اراده و عزمش، و ابراهیم را در حلم و بردباریش، و موسی را در زد و خورد و گرفتن و دادن و قوتش، و عیسی را در زهدش ببیند، باید علی بن ابیطالب را ببیند ». و نیز از ابن عباس روایت کرده است که رسول الله فرمودند: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ

۱- « تفسیر فخر رازی » آیه مباهله ج ۷ ص ۸۶.

۲- « ینابیع المودة » ص ۲۱۴.

إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. أخرجہ الملاء فی سیرتہ.<sup>۱</sup>

« هر کس بخواهد به آدم نظر کند در علم او، و به نوح نظر کند در حکم و فرمان و قضاوت او، و به ابراهیم در حلم او، و به موسی در هیبت او، و به عیسی در زهد او باید نظر کند به علی بن ابیطالب». و این حدیث را ملاء علی متقی در «کنز العمال» آورده است.

و محبّ الدین از ابوالحمراء روایت کرده که قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. أخرجہ أبوالخیر الحاکمی.<sup>۲</sup>

رسول خدا فرموده است: « هر کس بخواهد به آدم در عملش، و به نوح در فهم و ادراکش، و به ابراهیم در حلمش، و به یحیی بن زکریا در زهدش، و به موسی در گریو دار و همت و پشتکارش نظر کند باید به علی بن ابیطالب نظر کند». و این روایت را ابوخیمر حاکمی با سند خود تخریج کرده است.

و در پاورقی از ص ۲۱۲ از «مناقب» ابن مغازلی گوید که: این حدیث را خواریزمی در «مناقب» خود ص ۴۹ و ص ۲۴۵، و محبّ الدین طبری در «الریاض النضره» ج ۲ ص ۲۱۷، و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۲۲۹ آورده و گفته است که: احمد حنبل در «مسند» خود، و بیهقی در «صحیح» خود این روایت را آورده‌اند.

و همچنین محبّ طبری از ابن عباس روایت کرده است که قال: قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ، وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. أخرجہ الملاء فی سیرتہ.<sup>۳</sup>

ابن عباس گوید که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که بخواهد به ابراهیم در حلم و شکیبائی او، و به نوح در حکم و فرمان و قضاوت او، و به یوسف در

۱- «ینابیع الموده» ص ۲۱۴.

۲- «ذخائر العقبی» ص ۹۳.

۳- «ذخائر العقبی» ص ۹۴.

جمال او تماشا کند باید تماشای علی بن ابیطالب را بنماید.» و این روایت را ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده است.

و نیز ابن المغازلی با سند خود از انس بن مالک روایت نموده است که رسول - خدا فرمود: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِلْمِ آدَمَ، وَفَقَهُ نُوحٍ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ.<sup>۱</sup> «هر کس بخواهد به علم و دانش آدم و فقه نوح بنگرد علی بن ابیطالب را بنگرد.»

و گنجی شافعی با اسناد متصل خود از ابن عباس روایت کند قال: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ أَقْبَلَ عَلِيٌّ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ.

ابن عباس گوید: «هنگامی رسول خدا ﷺ در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بودند که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام وارد شد. چون نظر رسول - خدا به او افتاد فرمود: هر کس از شما بخواهد نظر کند به آدم ابوالبشر در علمش و به نوح در حکمت و اطلاعش به حقائق اشیاء، و به ابراهیم در بردباری و حلمش باید نظر کند به علی بن ابیطالب.»

و سپس گوید: علّت آنکه رسول خدا علی را تشبیه به آدم نمود در علمش برای آن است که خداوند خواصّ و صفات هر چیز را به آدم آموخت کَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا.<sup>۲</sup> پس هیچ چیز و هیچ حادثه و هیچ واقعه‌ای نیست مگر آنکه علم آن نزد علی است و او می‌تواند درک معانی و حقایق آنها نموده و استنباط فهم آنها را بنماید.

و علّت تشبیه به نوح در حکمت نوح یا در حکم نوح چنانچه در روایتی دیگر آمده و شاید صحیح‌تر باشد آن است که علی عليه السلام بر کفّار و منکران بسیار شدید بود و به مؤمنان بسیار مهربان و رئوف کَمَا وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ بِقَوْلِهِ: وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.<sup>۳</sup> و خداوند از شدت نوح در قرآن کریم خبر داده است که می‌گوید: رَبُّ لَا تَذَرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.<sup>۴</sup>

۱- «مناقب ابن المغازلی» ص ۲۱۲.

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۳۱.

۳- سوره نوح: ۷۱- آیه ۲۶.

۴- سوره فتح: ۴۸- آیه ۲۹.

و علت تشبیه او به ابراهیم در حلم ابراهیم خلیل الرحمن آن است که خداوند ابراهیم را در قرآن به این صفت می ستاید بَقَوْلِهِ: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ**<sup>۱</sup>. بنابراین علی بن ابی طالب متخلّق به صفات انبیاء و متّصف به اخلاق اصفیاء بوده است.<sup>۲</sup>

و قندوزی حنفی گفته است که: در کتاب «مناقب» از حسن بن علی بن محمّد بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت است که: **قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ إِلَيَّ وَأَنَا مُقْبِلٌ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُ وَقَالَ لِي: أَمَا إِنَّ فِيكَ شِبْهًا مِنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَلَوْلَا مَخَافَةٌ أَنْ يَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَحَذُوا الشَّرَابَ مِنْتَحْتِ قَدَمَيْكَ يَبْعُونَ فِيهِ الْبَرَكَاتَةَ وَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ. فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: لَمْ يَرْضَ مُحَمَّدٌ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ ابْنُ عَمِّهِ مَثَلًا لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ \* وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ \* إِنَّهُ وَ (أَيُّ عَلِيٍّ) إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۳</sup>.**

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که: وقتی من به طرف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می رفتم و آن حضرت در میان اصحاب خود بودند، همین که نظر آن حضرت بر من افتاد گفتند: آگاه باش ای علی که در تو شباهتی به عیسی بن مریم است، و اگر من نمی ترسیدم از آنکه طایفه ای از امت من در باره تو بگویند آنچه را که نصاری در باره عیسی بن مریم گفته اند هر آینه در باره تو کلامی می گفتم که پس از آن کلام دیگر بر جماعتی از مردم عبور نمی نمودی مگر آنکه خاک زیر قدمهایت را برداشته و برای شفا و برکت می بردند. منافقون گفتند: محمّد راضی نشد و اکتفا نکرد تا آنکه پسر عموی خود را مثال عیسی بن مریم قرار داد. در این حال خدا این آیه

۱- سورة هود : ۱۱- آیه ۷۵.

۲- «کفایة الطالب» ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲.

۳- «ینابیع المودة» طبع اسلامبول ص ۱۳۱ و در «بحارالانوار ج ۹ ص ۴۳۶ از «فضائل» ابن شاذان و کتاب الفضائل با مختصر اختلاف لفظی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر نقل کرده است. و آیات در سورة زخرف : ۴۳ - آیه ۵۷ تا ۵۹ می باشد.



را نازل نمود: « چون ما عیسی بن مریم را به عنوان مثال شاهد آوردیم قوم تو ای پیغمبر از آن به فغان آمدند و گفتند: آیا معبودها و آلهه ما بهتر است یا او. ای پیغمبر این کلام را نگفتند مگر از روی جدل و خصومت که حَقّاً آنها دشمنانند. او (یعنی علی) نیست مگر بنده‌ای که ما به او نعمت دادیم و او را مثال و نمونه کامل (مانند عیسی بن مریم) برای بنی اسرائیل آوردیم.»

و سپس قندوزی گوید: و نظیر این روایت را سلمان و به طریق دیگر ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و مطابق مُفَاد همین روایت است قول جعفر الصادق علیه السلام در دعای خود که عرض می‌کند: **اللَّهُمَّ قَدْ أَجَبْنَا دَاعِيكَ الْمُنْذِرَ التَّذِيرَ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْهِ عَبْدكَ وَرَسُولِكَ الَّذِي دَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْعَدِيرِ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ**<sup>۱</sup>.

« بار پروردگارا ما اجابت کردیم دعوت پیغمبرت را که به سوی تو دعوت می‌کرد، آن پیامبر بیم دهنده و ترساننده محمد که تو درودها و تحیت‌های خود را بر او فرستادی، آن بنده‌ات و رسولت که مردم را به ولایت علی بن ابیطالب در روز غدیر دعوت کرد. علی آن کسی که او را مورد انعام خود قرار دادی و او را مثال بارز و نمونه ظاهر امامت و ولایت در بنی اسرائیل قرار دادی.»

و همچنین گوید: احمد حنبل و بزار و ابویعلی و حاکم از علی بن ابیطالب روایت کرده‌اند که قال: **دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ فِيكَ مَثَلًا فَسَى عَيْسَى أَبْعَضْتَهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهْتُوا أُمَّهُ، وَأَحَبَّتْهُ النَّصَارَى حَتَّى تَزَلُّوهُ بِالْمُنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا. ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ: وَإِنَّهُ لَيْهَلِكُ فِي اثْنَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يُقَرِّضُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَ مُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ سَنَانِي عَلِيٍّ لَنْ يَبْهَتَنِي**<sup>۲</sup>.

أمیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: « رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرا خوانده فرمود: ای علی در تو مثال و شباهتی به عیسی بن مریم است که یهود او را دشمن داشتند تا به حدی که به مادر او تهمت زده و نسبت ناسزا دادند، و نصاری او را به حدی دوست داشتند که منزله و مقامی برای او معین کردند که شأن و جای او نبود.

۱- «ینابیع المودة» ص ۱۳۱.

۲- «ینابیع المودة» ص ۲۸۳.

و سپس علی بن ابیطالب فرمود که: درباره من نیز دو دسته به هلاکت می‌افتند؛ اول دوستی که در دوستی آنقدر زیاده‌روی کند تا مرا در تحسین و تعریف به حدی رساند که حد من نیست. دوم دشمن و مبغضی که بغض و عداوت او را وادار کند که به من تهمت زند و نسبت ناروا دهد».

و نیز نظیر این روایت را احمد در «مسند» خود مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

و اخباری که دلالت دارد که امیرالمؤمنین در حرم خدا وارد شد و روحش محو انوار الهی گردید و در ذات پروردگار فانی شد بسیار است، و البته کسی که دارای چنین صفتی باشد انوار تجلیات ذات در وجودش متجلی می‌گردد، یدالله و قدرةالله و عین الله و سمع الله می‌گردد و معجزات از او به ظهور می‌رسد، و هر چه اندکاکش در ذات مقدس بیشتر باشد بروز و ظهور صفات خدا که لازمه ذات است بیشتر در آئینه وجود او تلالو می‌کند.

ابونعیم اصفهانی با سلسله سند خود از یحیی بن سعید انصاری از سعید بن مسیب از ابوسعید خدری روایت کند که: قال: قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ - وَضَرَبَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ - : يَا عَلِيُّ لَكَ سَبْعُ خِصَالٍ لَا يُحَاجُّكَ فِيهَا أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ أَنْتَ أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَرَفَّهُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَأَقْسَمُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَأَعْظَمُهُمْ مَزِيَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

ابوسعید گوید: «حضرت رسول اکرم با دست خود بین دو کتف علی زدند و فرمودند: ای علی در تو هفت صفت هست که احدی در روز قیامت نمی‌تواند با تو در آنها برابر شود و هم‌تراز گردد: تو اول کسی هستی که به خدای تعالی مؤمن شدی، و وفا کننده‌ترین مردم به عهد خدا هستی، و راستین‌ترین و محکم‌ترین آنها به امر خدا، و رثوف‌ترین و مهربان‌ترین آنها به رعیت، و به تساوی قسمت کننده‌ترین آنها، و داناترین آنها به وقایع و امور، و مرافعات و حل خصومات، و بزرگترین منزله و رفیع‌ترین درجه آنها در روز قیامت».

و معلوم است که رسول خدا به طور اطلاق می‌فرماید ای علی، این صفاتی که

۱- «ینابيع المودة» ص ۲۱۴.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۶.

در توست هیچ کس را در روز بازپسین قدرت برابری با تو نیست، یعنی تمام انبیاء و مرسلین نیز یارای برابری با تو را ندارند. و در این هفت صفت آن درجه و مقامی که تو طی کرده‌ای آنها طی ننموده‌اند.

و نیز ابونعیم روایت کند با سند خود از انس بن مالک قال: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيِّ فَقَالَ لَهُ - وَأَنَا أَسْمَعُ - : يَا أَبَا بَرْزَةَ إِنَّ رَبَّ - الْعَالَمِينَ عَهْدٌ إِلَيَّ عَهْدًا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَالَ: إِنَّهُ رَايَةُ الْهُدَى، وَمَنَارُ الْإِيمَانِ، وَإِمَامٌ أَوْلِيَائِي، وَثَوْرٌ جَمِيعٌ مَنَ اطَاعَنِي. يَا أَبَا بَرْزَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ أَمِينِي غَدًا فِي الْقِيَامَةِ وَصَاحِبُ رَأْيِي فِي الْقِيَامَةِ عَلَى مَفَاتِيحِ خَزَائِنِ رَحْمَةِ رَبِّي<sup>۱</sup>.

انس بن مالک گوید: «رسول خدا ﷺ مرا فرستادند نزد ابو بَرزَه اسلمی، چون خدمت پیغمبر رسید حضرت - در حالی که من می‌شنیدم - به او گفتند: ای ابابَرزه خدای من با من پیمانی بسته است درباره علی بن ابیطالب و در آن عهد چنین گفته است: علی بن ابیطالب پرچم و علم هدایت است، و محل روشنائی و نور ایمان است، و پیشوای اولیاء من است، و نور تمام افرادی است که مرا اطاعت می‌کنند. ای ابابَرزه علی بن ابیطالب در فردای قیامت امین من است و صاحب علم و لوای من است در قیامت بر کلیدهای خزینه‌های رحمت پروردگار من.»

و معلوم است که چون رسول خدا از همه پیغمبران افضل و اشرف‌اند و هیچ کس از پیغمبران کلیددار خزینه‌های رحمت خدا نیست جز امین رسول خدا علی بن ابیطالب، پس از حصر این مقام نسبت به او استفاده می‌شود که حائز مقامی است که هیچ یک از انبیا ندارند.

و حموی در «فرائد السمطين» و ابونعیم با اسناد خود روایتی را به اسحاق بن کعب بن عُجْرَة منتهی کرده که او از پدرش کعب روایت می‌کند که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى<sup>۲</sup>.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «علی را سب نکنید، و او را دشنام ندهید، علی وجودش به ذات مقدس پروردگار تعالی خورده و فانی در ذات خدا شده، علی دیوانه خدا گشته است.»

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۶.

۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۸.

و نیز ابونعیم با سند خود از سلیمان که او فرزند محمد بن کعب بن عَجْرَه است از عمه خود زینب دختر کعب بن عجره که زوجه ابوسعید خدری بوده است از ابوسعید خدری روایت کند قال: شَكَى النَّاسُ عَلِيًّا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيْبًا فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَحْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ<sup>۱</sup>.

ابوسعید گوید: «مردم نزد پیغمبر اکرم از علی شکایت کردند، حضرت رسول ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند: ای مردم از علی شکایت نکنید، سوگند به خدا که او در ذات پروردگار عزوجل بسیار قوی و محکم است. و در ذات خدا مسامحه و مساهاله ندارد».

و قندوزی شافعی نیز نظیر این حدیث را از رسول خدا آورده است و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل تخریج کرده است.<sup>۲</sup>

و نیز از کعب بن عجره مرفوعاً روایت است که رسول خدا فرمودند: إِنَّ عَلِيًّا مَحْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «حَقًّا که علی در صلابت و استحکام و خشونت در ذات خدا شدید است». و سپس گوید: این حدیث را ابو عمر تخریج کرده است.<sup>۳</sup>

و بر همین اساس بود که معجزات انبیاء و مرسلین از امیرالمؤمنین سر می‌زد. امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: «لَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» گوید: وَلِهَذَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ -: وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرِ بَقْوَةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَكِنْ بَقْوَةَ رَبَّانِيَّةٍ. وَذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنِ عَالِمِ الْأَجْسَادِ وَأَشْرَقَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْوَارِ عَالِمِ الْكِبْرِيَاءِ فَتَقَوَّى رُوحُهُ وَتَشَبَّهَ بِجَوَاهِرِ الْأَرْوَاحِ الْمَلَكِيَّةِ وَتَلَأَلَتْ فِيهِ أَضْوَاءُ عَالِمِ الْقُدُسِ وَالْعَظَمَةِ فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ مَا قَدَرَ بِهَا عَلِيُّ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ<sup>۴</sup>.

می‌گوید: «بر همین اصل بود که علی بن ابیطالب فرمود: «سوگند به خدا که من در خیبر را به قوه جسمانی نکردم بلکه به قوه ربانی از جای برآوردم». و علت این امر آن است که علی علیه السلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۸.

۲ و ۳- «ینایع المودة» ص ۲۱۶

۴- «تفسیر کبیر رازی» ج ۲۱ ص ۹۱.

۵- سورة كهف، ۱۸- آیه ۹.

منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه کرده بودند، بنابر این روحش به قوای ملکوتی قوت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوتی در او طلوع کرد که در خیبر (را که چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به یک ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشگر به داخل قلعه خیبر قرار داد، و آن) را چنان از جا برکند که دیگران أبداً چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

ابن شهر آشوب روایت کند از حبيب بن حسن عتّکی از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: « حضرت أمير المؤمنين عليه السلام نماز صبح را به جماعت در مدینه با ما خواندند و پس از آن رو به ما نموده گفتند: ای مردم خدا اجر شما را در مرگ برادران سلمان، بزرگ قرار دهد. و در آن وقت عمامه رسول خدا را به سر بستند، و دراعه رسول خدا را پوشیدند و قضیب رسول خدا را به دست گرفته و شمشیر او را حمایل نموده و بر نافه غضباء که از رسول خدا به ارث رسیده بود سوار شدند و به قنبر گفتند: از یک تا ده بشمار، قنبر گوید: همین که شمردم ما در مدائن در پشت در خانه سلمان بودیم. زاذان گوید که چون: مرگ سلمان نزدیک شد من به او گفتم: که ترا غسل می‌دهد؟ گفت: همان کسی که رسول خدا را غسل داده است. گفتم: ای سلمان تو در مدائن هستی و او در مدینه است! گفت: ای زاذان چون جانم از بدنم پرواز کرد چانه و لحيه مرا ببند در آن حال صدای چیزی که به زمین افتد خواهی شنید. زاذان گوید: سلمان روحش از قالب تن پرواز کرد، من چانه او را بستم، در آن حال صدای چیزی که به زمین سقوط نماید در پشت در شنیدم. در را باز کردم دیدم أمير المؤمنين عليه السلام است. حضرت فرمود: ای زاذان بنده صالح و عبد پرهیزگار خدا سلمان جان داد؟ عرض کردم: بلی ای آقای من. حضرت وارد شد و رداء را از روی سلمان کنار زد، سلمان بر روی أمير المؤمنين تبسمی کرد. حضرت فرمود: آفرین بر تو ای سلمان، چون به محضر مقدس رسول خدا صلى الله عليه وسلم رسیدی بگو بعد از تو ائت تو با علی چه‌ها کردند. حضرت مشغول غسل و کفن او شدند و چون بر سلمان نماز گذاردند از آن حضرت صدای تکبیر شدیدی شنیدیم و دو نفر دیگر را دیدیم که با آن حضرت نماز

می گذارند، چون سؤال کردیم فرمودند: یکی از آنها برادرم جعفر و دیگری خضر علیه السلام است. و با هر یک از آن دو هفتاد صف از ملائکه و در هر صفی هزار هزار ملک بودند». (حضرت سلمان را در قبر گذاشتند و خاک بر او انباشتند و سپس به مدینه مراجعت کردند و هنوز سپیدی صبح ظاهر نشده بود). و ابوالفضل تمیمی در این قضیه گوید:

سَمِعْتَم مِّنِّي يَسِيرًا فِي عَجَائِبِهِ      وَ كُلِّ أَمْرٍ عَلَيَّ لَمْ يَزَلْ عَجَبًا

« تو از من مقدار کمی از عجائب علی بن ابیطالب شنیدی، و تمام امور علی همیشه عجیب بوده است.»

أَدْرَيْتَ فَيْلَيْلَةَ سَارَ الْوَصِيِّ إِلَى      أَرْضِ الْمَدَائِنِ لَمَّا أَنْ لَهَا طَلِبًا

« دانستی که در یک شب وصی رسول خدا چون دعوت شده بود از مدینه به سرزمین مدائن آمد.»

فَالْحَدَّ الظُّهْرَ سَلْمَانًا وَعَادَ إِلَى      عِرَاصِ الْيَثْرِبِ وَالْإِصْبَاحِ مَا قُرْبًا

« پس بدن طاهر سلمان را در میان قبر جای داد و سپس قبل از آنکه صبح طلوع کند به سرزمین مدینه برگشت.»

كَأَصْفَ قَبْرِدَّ الطَّرْفِ مِنْ سَبِيًّا      بَعْرَشِ بَلْقَيْسِ وَأَفَى يَحْرُقُ الْحُجْبَا

« مانند آصف بن برخیا وصی سلیمان بن داود که قبل از یک چشم بر هم زدن و یک مژگان بر هم نهادن از شهر سبا تخت بلقیس را برای سلیمان آورد و موانع و حجابها را پاره کرد.»

فِي أَصْفَ لَمْ تَقُلْ أَنْتَ      أَنَا بِحَيْدَرِ غَالٍ أَوْ رُدِّ الْكَذِبَا؟

« درباره آصف بن برخیا مگر تو تصدیق نکردی لیکن می گوئی که من در باره

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حیدر غلو کرده ام و مطالب دروغ را آورده ام؟»

إِنْ كَانَ أَحْمَدُ خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ فَذَا      خَيْرُ الْوَصِيِّينَ أَوْ كُلُّ الْحَدِيثِ هَبَا

« اگر آصف بن برخیا که وصی سلیمان است بتواند عرش بلقیس را در کمتر از یک چشم بهم نهادن از شهر سبا حاضر کند پس احمد خاتم الانبیاء والمرسلین است و

۱- عرصه: صحن حیاط منزل را گویند، و هر زمینی را که در آن ساختمان نباشد عرصه گویند و جمع

آن عیراص و أعراص و عرصات آید.

وصیّ او که خیرالوصیین است چگونه نمی‌تواند در یک شب از مدینه به مدائن آید و برگردد؟! یا آنکه به کلی انکار کن و بگو تمام این مطالب قرآن و آوردن تخت بلقیس از سبا نیز سخن به مجازفه و پراکنده گوئی بوده است.»

وَقُلْتَ مَا قُلْتَ مِنْ قَوْلِ الْعُلَاةِ فَمَا ذَنْبُ الْعُلَاةِ إِذَا قَالُوا الَّذِي وَجَبَا

«و می‌گوئی که این معجزات را اهل غلوّ به علی نسبت می‌دهند، گناه اهل غلوّ چیست اگر احیاناً حکایت از امر واقع شده و حقیقتی بنمایند.»

ابن وهبان و فتاک گفتند از قول جماعتی که: «ما با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفتیم رسیدیم به نیزار و ناگهان دیدیم که در وسط راه، شیری خوابیده بود و بچه‌هایش به پشت او سوار شده‌اند. جُوَيْرِيَةَ بن مسهر گوید: من دهانهٔ مرکب خود را برگرداندم، حضرت فرمود: ای جویریه به کجا برویم؟ این حیوان سگی است از سگهای خدا و مطیع فرمان او، و این آیه را قرائت کردند: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. «هیچ جنبه‌ای نیست مگر آنکه اراده و اختیار او به دست خداست و پروردگار من بر راه مستقیم است. در این حال شیر با حالت تضرع و تَبْصُّبُصْ به طرف حضرت آمد و دم خود را از روی نیاز و رحمت تکان می‌داد و می‌گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. حضرت به او فرمود: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَارِثِ تَسْبِيحُ تَوْ چيست؟ عرض کرد: سُبْحَانَ مَنْ أَلْبَسَنِي الْمَهَابَةَ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ مِثِّي الْمَخَافَةَ» «پاک و منزّه است آن خدائی که لباس هیبت را در تن من کرد و در دل بندگانش از من ترس و وحشت انداخت.»<sup>۲</sup>

و حضرت باقر علیه السلام فرموده‌اند که: «وقتی جویریه بن مسهر عازم سفری بود، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: در راه به تو شیری خواهد رسید. عرض کرد: چکنم؟ حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو: امیرالمؤمنین مرا از تو درامان خود قرار داده است. جویریه حرکت کرد و در بین راه شیری به او رسید، جویریه به او گفت: ای

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۴۸ و ص ۴۴۹.

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۰.

أبا حارث أمير المؤمنين عليه السلام تو را سلام رسانیده و مرا از تو در امان خود آورده است. جویریه گوید: در این حال شیر برگشت و پنج مرتبه همه‌مه کرد. چون از سفر بازگشتم و حکایت شیر را برای حضرت بیان کردم حضرت با انگشتان خود پنج مرتبه شمردند و گفتند: آن پنج همه‌مه پنج سلامی بوده که برای من رسانیده است.<sup>۱</sup>

عمرو بن حمزة بن العلوٰی در کتاب «فضائل الكوفة» گفته است: «روزی امیرالمؤمنین عليه السلام در محراب مسجد کوفه بود مردی برخاست و برای تجدید وضوء بیرون شد و به طرف رُحبه کوفه رفت که وضوء بسازد که ناگهان یک افعی او را دنبال کرد که او را برباید. مرد فرار کرد و به مسجد آمد و قضیه را به امیرالمؤمنین گفت: حضرت از جا برخاستند تا در سوراخ افعی آمده و شمشیر خود را در سوراخ گذاردند و به شمشیر گفتند: اگر تو مانند عصای موسی معجزه داری این افعی را از اینجا بیرون بیاور. ساعتی طول نکشید که افعی از سوراخ بیرون آمد و با امیرالمؤمنین آهسته راز می‌گفت و سپس سر خود را بلند کرده و به آن مرد عرب گفت: مگر وقتی مرا در مقابل خود دیدی گمان نبردی که من چهارمین از آن چهار نفر هستم؟ مرد عرب گفت: صحیح است و با دست خود لطمه به صورت زد و تسلیم شد.<sup>۲</sup>»

عمار بن یاسر و جابر انصاری هر یک گویند: من در بیابان با امیرالمؤمنین عليه السلام بودم که دیدم آن حضرت از جاده منحرف شد، چون به دنبال او رفتم دیدم که نظر به آسمان می‌کند و سپس گفت: آفرین بر تو ای مرغ که به فضل خدا از صید صیاد ایمن گشتی. عرض کردم: ای مولای من این مرغ کجای هوست؟ حضرت فرمود: آیا می‌خواهی او را ببینی و کلام او را بشنوی؟ عرض کردم: بله ای آقای من. حضرت نظری به آسمان نمود و دعای آهسته‌ای خواند که ناگهان آن مرغ به زمین آمد و روی دست حضرت آرمید. حضرت با دست خود بر پشت آن مرغ کشیدند و گفتند: به اذن خدا به سخن درآی، من علی بن ابیطالب هستم. خداوند آن مرغ را به زبان عربی فصیح گویا کرد و گفت: أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. حضرت جواب سلام او را دادند و گفتند: آب و غذای تو در این فلات و

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۰.

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۴۵۱.



بیابان خشک و بی آب و علف از کجاست؟ عرض کرد: ای آقای من چون من به یاد می آورم ولایت شما اهل بیت را سیر می شوم، و چون تشنه شوم از دشمنان شما بیزاری می جویم سیراب می گردم. حضرت فرمود: با برکت باشی با برکت باشی. و سپس آن مرغ پرید، مثل قول خدا که از قول سلیمان می گوید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ<sup>۱</sup>».

محمد بن وهبان از دیلی در «معجزات النبوة» در ضمن خبری درباره امیرالمؤمنین نقل می کند که: «صَفَى از مرغایان در آسمان بر بالای سر امیرالمؤمنین در پرواز بودند و صدا می کردند و فریاد و غوغائی بر پا کرده بودند. حضرت به یاران خود گفتند: اینها بر شما سلام می کنند. بعضی از اهل نفاق با یکدیگر به اشاره و کنایه گوشه زدند. حضرت به قنبر فرمودند: ای قنبر با صدای بلند آواز ده و بگو: ای جماعت مرغایان دعوت امیرالمؤمنین و برادر رسول رب العالمین را اجابت کنید. قنبر صدا کرد، ناگهان مرغها پائین آمده و دور سر امیرالمؤمنین دور می زدند. حضرت فرمودند: بگو پائین بیایند. چون قنبر گفت، مرغها آنقدر پائین آمدند که سینه های آنها به زمین صحن مسجد می خورد و همه در جای معینی قرار گرفتند. حضرت با آنها صحبت کرد به لغتی که ما نفهمیدیم. آنها سرهای خود را به جلو می کشیده و صدا می کردند، حضرت فرمودند: به اذن خدا به سخن درآئید، در آن وقت هم به اذن خدا تکلم نموده و به زبان عربی آشکار گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و این مطلب مانند قول خدای تعالی است که درباره حضرت داود عليه السلام می فرماید: يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارَ لَهُ الْحَدِيدَ<sup>۲</sup>».

و در «علل الشرایع» از علی بن حاتم قزوینی با اسناد خود از اعمش از ابراهیم بن علی بن ابیطالب روایت است که: «آن حضرت روزی از منزل خارج شده و کنار فرات ایستادند و گفتند: ای هناش، در این حال یک جرئی (که نوعی از مار ماهی است و عرب آن را حَنَكَلِيس و ثُعْبَان المَاء گوید) سر از آب به درآورد. حضرت فرمود: کیستی؟ گفت: من از امت بنی اسرائیل بودم، ولایت شما را بر من عرضه داشتند قبول نکردم خدا مرا به صورت مار ماهی مسخ کرد<sup>۳</sup>».

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۱.

۲ و ۳- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۲. و آیه در سوره سبأ ۳۴- آیه ۱۰.

ابن شهر آشوب گوید: ابن مردویه در کتاب «مناقب»، و ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود، و ابوعبدالله بن منده در کتاب «معرفة»، و ابوعبدالله نطنزی در «خصائص»، و خطیب در «اربعین»، و ابواحمد جرجانی در «تاریخ جرجان» داستان ردّ شمس را برای امیرالمؤمنین ذکر کرده‌اند، و ابوبکر و راق کتابی در طرق احادیث ردّ شمس نوشته، و ابوعبدالله جعل کتابی در اثبات امکان و جواز ردّ شمس نگاشته، و ابوالقاسم حسکانی مسأله‌ای در تصحیح ردّ شمس و ترغیم نواصب معاند آورده، و ابوالحسن ابن شاذان کتابی در بیان کیفیت ردّ شمس به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته، و ابوبکر شیرازی در کتاب خود حدیث ردّ شمس را مفصل و مستوفی با اسناد خود از شعبه از قتاده از حسن بصری از امّ هانی ذکر کرده است، و سپس گفته که: حسن بصری بعد از این روایت گفته است که: خداوند تعالی در این باره دو آیه نازل فرموده است: **أَوَّلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً لِمَنْ يُرَادُ لَنْ يَذَّكَّرَ لَوْ أَرَادَ شُكُورًا**<sup>۱</sup>. یعنی این جانشین آن می‌شود برای کسی که بخواهد فرض واجب خود را بجای آورد یا آنکه فریضه بجای نیاورده خوابیده باشد یا قصد حمد و شکر پروردگار را داشته باشد. **دوم قول تَعَالَى: يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ**<sup>۲</sup>. بعداً گفته است که شمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام چندین مرتبه برگشت. یک مرتبه همان دفعه‌ای که سلمان روایت کرده است، و در روز بساط، و روز خندق، و روز حنین، و روز خیبر، و روز قرقیساء<sup>۳</sup>، و روز بَرَاثا، و روز غاضریّه، و روز نهروان، و روز بیعت رضوان، و روز صفین، و در نجف، و در بنی مازر، و در وادی عقیق، و بعد از اُحُد.

و کلینی روایت کرده که در مسجد فضیخ در مدینه خورشید برای آن حضرت برگشته است! اما آن مقداری که معروف است دو مرتبه است: یکی در زمان حیات رسول خدا در کُراع العَمیم، و دیگر بعد از رحلت آن حضرت در بابل.

اما در زمان حیات، همان مرتبه‌ای است که **لَمْ سَلِمَهُ وَ اسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ**

۱- سورة فرقان ۲۵- آیه ۶۲.

۲- سورة زمر ۳۹- آیه ۵.

۳- قرقیساء شهری است در ساحل فرات.

جابر بن عبدالله انصاری و ابوذر غفاری و ابن عباس و ابوسعید خدری و ابوهریره و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در کُراع - العَمیم نماز گزاردند، و چون سلام نماز را دادند وحی بر آن حضرت نازل شد. در این حال علی بن ابیطالب آمد و پیغمبر را در حال نزول دید، نشست و رسول خدا را در بغل گرفته و تکیه حضرت را به خود داد و همین طور وحی بر پیغمبر می‌آمد تا آفتاب غروب کرد. چون نزول وحی به پایان رسید، فرمود: ای علی نماز خوانده‌ای؟ عرض کرد: نه، و قضیه را برای رسول خدا بیان کرد، رسول خدا فرمود: دعا کن خدا خورشید را برای تو برگرداند. امیرالمؤمنین دعا کردند، در این حال ناگه خورشید پاک و نورانی ظاهر شد.»

و در روایت ابو جعفر طحاوی است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: بار پروردگارا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود، خورشید را برای او برگردان، خورشید برگشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند و نماز خود را به جای آوردند. چون از نماز فارغ شدند خورشید فرو نشست و ستاره ظاهر شد.»

و در روایت ابوبکر مَهرویه چنین وارد است که: «آسماء گفت: سوگند به خدا که چون خواست خورشید فرو بنشیند صدائی مانند صدای آره که در چوب فرو رفته و مشغول بریدن است به گوش ما رسید.» ابوبکر مَهرویه گوید: و این قضیه در ناحیه ضَهیاء<sup>۱</sup> در راه جنگ خیبر واقع شد. و نیز روایت است که: آن حضرت نماز خود را به طور ایماء و اشاره خواندند و چون خورشید برگشت به امر رسول الله صلی الله علیه و آله اعاده کردند<sup>۲</sup>. و در این قضیه صاحب بن عبّاد گوید:

لَا تُقْبَلُ التَّوْبَةُ مِنْ تَائِبٍ  
إِلَّا بِحُبِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ

«توبه گناهکاری ابداً قبول نمی‌شود مگر به محبت علی بن

ابطالب» علیه السلام.

أَخَى رَسُولُ اللَّهِ بَلَّ صِهْرَهُ  
وَالصَّهْرُ لَا يُعْدَلُ بِالصَّاحِبِ

«برادر رسول خدا بلکه داماد رسول خدا است، و داماد ابداً قابل قیاس و

برابر با صاحب و رفیق نخواهد بود.»

۱- ضَهیاء ممکن است زمین قفر و بی آب و علف باشد.

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۹.

يَا قَوْمَ مَنْ مِثْلُ عَلِيٍّ وَقَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ غَائِبٍ<sup>۱</sup>

«ای اقوام و عشیره من کیست مانند علی؟ و به تحقیق که برای او خورشید از غیبت بازگشت نمود».

و حمیری گوید:

فَلَمَّا قَضَى وَحْيُ النَّبِيِّ دَعَا لَهُ  
فَرُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدَ غُرُوبِهَا  
وَلَمْ يَكُ صَلَّى الْعَصْرُ وَالشَّمْسُ تُنْرَعُ  
فَصَارَ لَهَا فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ مَطْلَعٌ<sup>۲</sup>

«پس چون وحیی که بر پیغمبر می‌رسید تمام شد، و علی بن ابیطالب نماز عصرش را نخوانده بود، و خورشید در افق مغرب رسید، رسول خدا برای او دعا کرد. پس خورشید پس از غروبش برای علی برگشت و در اول شب برای خورشید طلوع و مطلعی بود».

مرتبه دوم بعد از رحلت رسول خدا ﷺ. جُویریة بن مُسَهَّر و ابورافع و حسین بن علی رضی الله عنهما روایت کنند که: «چون حضرت امیرالمؤمنین برای جنگ صفین حرکت کرد و از روی رود فرات عبور نمود، خود آن حضرت نماز گزاردند و بعضی نیز با آن حضرت نماز به جای آوردند اما بقیه لشکر نتوانستند از عبورشان فارغ شوند مگر در زمانی که آفتاب غروب کرده بود و نماز عصر اغلب سپاهیان فوت شد. نزد حضرت آمده و عرض کردند: نماز ما فوت شده است. حضرت از خدا درخواست نمودند که خورشید را برگرداند، خورشید طلوع کرد و در افق روشن نمایان شد. همین که لشکر نماز خود را به جای آوردند ناگهان یک صدای شدید مانند صدای چیزی که از جایی بیفتد از آن شنیده شده به طوری که مردم ترسیدند و به تهلیل و تسبیح و تکبیر مشغول شدند، و غروب نموده در زیر افق پنهان شد». و مسجد رُدَّ شمس در زمین بابل مشهور و معروف است.

واز ابن عباس به طرق بسیاری روایت شده است که رُدَّ شمس نشد مگر برای سلیمان وصی داود؛ و یوشع بن نون وصی موسی؛ و علی بن ابیطالب وصی

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۵۹.

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۰.

محمد صلوات الله عليهم اجمعين!

سید حمیری گوید:

رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاءَهُ حَتَّى تَبْلُجَ نَوْرُهَا فِي أَفْقِهَا وَعَلَيْهِ قَدْ رُدَّتْ بَبَائِلَ مَرَّةً إِلَّا لِيُوشِعَ أَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِهِ

وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَدْ دَنَّتْ لِلْمَعْرَبِ لِيَلْعَصِرْتُمْ هَوَى الْكَوْكَبِ أُخْرَى وَمَارُدَّتْ لِخَلْقٍ مُعْرَبٍ وَ لِرُدِّهَا تَأْوِيلُ أَمْرٍ مُعْجَبٍ<sup>۲</sup>

« چون وقت نماز امیرالمؤمنین فوت شد، و خورشید در آستانه غروب قرار گرفت، برای نماز علی بازگشت نمود. به طوری که نور آن در افق می‌درخشید، و برای نماز عصر علی تالو داشت؛ و سپس مانند ستاره‌ای که فرو افتد، فرو افتاد. و بار دیگر خورشید در شهر بابل برای علی برگشت؛ و برای احدی از مردم خورشید برنگشته است. مگر اولین بار برای یوشع بن نون و پس از آن برای علی؛ و در این بازگشت اسرار امر شگفت آوری است.»

و نیز حمیری گوید:

عَلَى عَلَيْهِ رُدَّتِ الشَّمْسُ مَرَّةً وَ رُدَّتْ لَهُ أُخْرَى بَبَائِلَ بَعْدَ بَطِيئَةِ يَوْمِ الْوَحْيِ بَعْدَ مُعْيَبِ مَا أَفْتَتْ\* وَ تَدَلَّتْ عَلَيْهَا لِعُرُوبِ<sup>۳</sup>

« علی آن کسی است که یک بار خورشید برای او برگشت در شهر پاک و پاکیزه (مدینه) در روز وحی پس از آنکه در افق پنهان گشته بود.

و یک بار دیگر در بابل برای او برگشت پس از آنکه سیرخود را در آسمان

۱- « مناقب ابن شهر آشوب » ج ۱ ص ۴۶۰. علامه امینی در جلد ۳ « الغدير » از ص ۱۲۶ تا ص ۱۴۲ راجع به حدیث رد شمس و جواب منکرین و بیان روات این حدیث از اعلام علماء بحث کرده و فرموده است که: بزرگان از اعلام که این حدیث را روایت کرده‌اند چهل و سه نفرند. هر کس مشروحاً بخواند مراجعه کند.

و نیز در ج ۳ « الغدير » ص ۳۹۳ گوید: حدیث رد شمس را در بابل برای امیرالمؤمنین علیه السلام نصرین مزاحم در کتاب « صفین » با اسناد خود از عبد خیر آورده است، و عبدخیر، کیفیت نماز خود را با علی نقل می‌کند که البته با روایت ابن شهر آشوب تفاوت دارد.

\* الأفا - كعصا - ابری را گویند که آتش تمام شده و در آسمان حرکت می‌کند و ظاهراً آفت از همین ماده است.

۲ و ۳- « مناقب ابن شهر آشوب » ج ۱ ص ۴۶۰.

نموده بود و قرص آن سرازیر در افق مغرب شده بود.»

و ابن حمّاد گوید:

وَرُدَّتْ لَكَ الشَّمْسُ فِي بَابِلَ      فَسَامَيْتَ يَوْشَعَ لَمَّا سَمَى  
وَيَعْقُوبُ مَا كَانَ أَسْبَاطُهُ      كَنَجْلِكَ سِبْطِي نَبِيَّ الْهُدَى<sup>۱</sup>

«و خورشید برای تو در شهر بابل برگشت و بنابراین تو بر یوشع افتخار و مباحات کردی در آن وقتی که بدین مقام شرف یافت.»

و هیچگاه اسباط و فرزندان یعقوب مانند دو نجل و دو فرزند تو که دو سبط

رسول خدا هستند نخواهند بود.»

و نیز ابن حمّاد گوید:

قَرْنَ أَلِهَ وَلَاَهُ بِوَلَائِهِ      لَمَّا تَزَكَّى وَهُوَ حَانَ يَرْكَعُ  
سَمَاهُ رَبُّ الْعَرْشِ نَفْسَ مُحَمَّدٍ      يَوْمَ الْبِهَالِ وَذَاكَ مَالًا يُدْفَعُ  
فَالشَّمْسُ قَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ بِخَيْبَرَ      وَقَدِ ابْتَدَتْ زَهْرَ الْكَوَاكِبِ تَطْلُعُ  
وَبَابِلَ رُدَّتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ      وَاللَّهِ خَيْرًا مِنْ عَلِيٍّ يَوْشَعُ<sup>۲</sup>

«خداوند، ولای علی را به ولای خود مقرون نمود، در آن وقتی که علی خم شده

بود و در حال رکوع بود و به مسکین صدقه و زکاة داد.

پروردگار عرش، او را نفس محمد نامید در روز مباحله؛ و این مطلبی است که قابل انکار نیست.

یکبار خورشید برای او در خیبر بازگشت نمود، در وقتی که شب فرا رسیده، و

ستارگان درخشان و نورانی ظاهر شده بودند.

و یکبار دیگر در بابل خورشید برای او برگشت؛ و سوگند به خدا که یوشع

از علی بهتر نیست.»

و عونی گوید:

وَلَا تَسْ يَوْمَ الشَّمْسِ إِذْ رَجَعَتْ لَهُ      بِمُنْتَشِرِ وَارَى مِنَ الثُّورِ مُمْتِعِ  
فَذَلِكَ بِالضُّهْبِ وَقَدْ رَجَعَتْ لَهُ      بِبَابِلَ أَيْضًا رَجْعَةَ الْمُتَطَوِّعِ<sup>۳</sup>

«و فراموش مکن روز خورشید را، در آن وقتی که برای او بازگشت نمود، در

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۱.

۲ و ۳- همان کتاب ج ۱ ص ۴۶۱.

انبساط و امتدادی که از نور بلند و آشکارای خود، از خود ظاهر نموده بود». و این قضیه در برکه آب (نام محلی است) به وقوع پیوست؛ و یکبار هم در بابل، چون رجوع شخص منقاد و مطیعی به امر او رجوع کرد».

و سروجی گوید:

وَلَا تَعَدَّتْ أَمْرُهُ حِينَ أَمَرَ	وَالشَّمْسُ لَمْ تَعْدِلْ بِيَوْمِ بَابِلَ
ساق فَأَوْمَى نَحْوَهَا رَدَّ النَّظَرَ	جَاءَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ وَالْحَرْبُ عَلَى
صَلَاةِهِ ثُمَّ هَوَتْ نَحْوَ الْمَقَرِّ	فَلَمْ تَزَلْ وَاقْفَةَ حَتَّى قَضَى

« وخورشید در روز بابل از امر علی در هنگامی که به آن امر نموده بود، عدول و تعدی نکرد. چون موقع نماز عصر رسیده بود، و آتش جنگ بر پا بود، امیرالمؤمنین اشاره‌ای به خورشید کرد و با نگاه خود به او امر کرد. و خورشید همین طور از حرکت ایستاد تا علی نمازش را خواند و سپس به جای خود سرازیر شد».

ابن شهر آشوب گوید: با سلسله سند متصلی که دارم روایت کردند برای من ابن شیرویه دیلمی، و عبدوس همدانی، و خطیب خوارزمی از کتابهای خودشان، و روایت کردند برای من جد اعلای من شهر آشوب، و محمد فتال از کتابهای اصحاب ما مانند ابن قولویه، و کشی، و عبدکی از سلمان و ابوذر و ابن عباس و علی بن ابیطالب علیه السلام که: « چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله شهر مکه را فتح نمودیم و به هوازن رسیدیم حضرت فرمودند: ای علی برخیز و مقام و منزلت خود را نزد خدای تعالی بنگر، چون خورشید طلوع کند با او تکلم کن. امیرالمؤمنین برخاستند و به خورشید در حال طلوع گفتند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الدَّائِبُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَبِّهِ** « سلام بر تو ای بنده کوشا در راه اطاعت و بندگی پروردگار خود». خورشید جواب آن حضرت را داد و گفت: **وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَحَا رَسُولَ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ وَحُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ**. « سلام بر تو ای برادر و وصی پیغمبر خدا و ای حجت خدا بر بندگانش».

امیرالمؤمنین ناگهان خود را به زمین انداخته و به سجده رفت و در حال گریه، شکر می نمود. حضرت رسول خدا علی را از زمین برداشتند و با دست مبارک خود بر چهره او می کشیدند و فرمودند: برخیز ای حبیب من، ملائکه آسمان از گریه تو به گریه درآمدند و خداوند به تو بر حمله عرشش مباحثات نمود. و سپس فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي**

فَضَّلَنِي عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَيَّدَنِي بِوَصِيَّةِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ. ثُمَّ قَرَأَ: « وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ <sup>۱</sup>. » تمام موجودات آسمان و زمین همه از روی رغبت یا از روی کراهت همه در مقام تسلیم و انقیاد حضرت باری هستند و بازگشت همه آنها به سوی خداست <sup>۲</sup>.

عونی گوید:

إِمَامِي كَلِيمُ الشَّمْسِ رَاجِعُ نُورِهَا فَهَلْ بِكَلِيمِ الشَّمْسِ فِي الْقَوْمِ مِنْ مِثْلِي <sup>۳</sup>

« امام من، سخن گوینده با خورشید است، و نورش را برگردانید؛ و بنابر این آیا همانند سخنگوی با خورشید در میان این قوم کسی پیدا می شود؟ ».

و این حماد گوید:

وَرَجَعَتِ الشَّمْسُ حِينَ تَكَلَّمْتُ وَ أَبَدْتُ مِنْ أَسْمَاءِ الْإِمَامِ حَامَهَا\*؛

« و چون علی سخن گفت، خورشید برگشت؛ و از اسماهای امام، بدء ظهور و بروز اسماء کلیه و شئون جمالیه او را نشان داد. ».

و این هانی مغربی گوید:

وَالشَّمْسُ حَاسِرَةٌ الْقِنَاعِ وَ وُدُّهَا لَوْ تَسْتَطِيعُ الْأَرْضَ التَّقْبِيلَا

وَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَمَامَةٌ نَشَاتٌ تُظَلِّلُ تَاجَهُ تَظْلِيلَا

وَ مُدِيرُهَا مِنْ حَيْثُ شَاءَ وَ طَالَمَا زَا حَتَّ تَحْتَ ظِلَّالُهُ جُبْرِيَلَا

« و خورشید سر برهنه و بدون مقنعه جلوه کرد؛ و آرزوی او این بود که اگر

۱-سوره آل عمران: ۳- آیه ۸۳

\* خامه الشیء باعجام النخاء من الزرع اول ما ینبت علی ساق و اللفظ بالاعجام اولی فی الشعر منها بالاهمال كما فی النسخ المشهورة لقلة مناسبة ما ذکر من معانیها فیکون اللفظ کنایة عن ابتداء ظهور اسمائه الکمالیة و شؤونه الجمالیة صلوات الله علیه (حاشیه مناقب).

۲ و ۳ و ۴ و ۵- « مناقب ابن شهر آشوب » ج ۱ ص ۶۶. و علامه امینی در ج ۳ ص ۳۹۲ « الغدیر »

فرموده است: حموی در « فرائد السمطین » و خوارزمی در « مناقب » ص ۶۸ و قندوزی در « ینابیع » ص ۱۴۰ روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله ب ۳۸ أنه قال لعلی: یا أبا الحسن کلم الشمس فأنها تکلمک. قال علی علیه السلام: السلام علیک أیها العبد المطیع لله و لرسوله فقالت الشمس: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و امام المتقین وقائد الغر المحجلین یا علی أنت و شیعتک فی الجنة. یا علی أول من تشق عنه الارض محمد ثم أنت، و أول من یحیی محمد ثم أنت، و أول من یکسی محمد ثم أنت. فسجد علی علیه السلام لله تعالی و عیناه تذرفان بالدموع، فانکب علیه النبی فقال: یا اخی و حبیبی ارفع رأسک فقد باهی الله بک أهل سبع سماوات.



می توانست زمین را بوسه زند؛ و بر بالای سر امیرالمؤمنین ابری پیدا شد، که بر تاج و تارک او سایه می افکند.

و گرداننده آن ابر، جبرائیل بود که هر جا علی می خواست آن را می برد؛ و زمانهای بسیار گذشت که سایه های خود امیرالمؤمنین، جبرئیل را دور می کرد و او را از منزلت و قیمت می انداخت.»

و شیخ طوسی در «امالی» از ابومحمد فحّام با سند خود از ابومریم از سلمان روایت کرده است که گفت: «ما در نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابیطالب رضی الله عنه وارد شد. حضرت رسول یک دانه ریگ به دست امیرالمؤمنین دادند. چون ریگ در دست او قرار گرفت شروع به سخن کرد و گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبَعَلِيٌّ وَوَلِيًّا. «نیست معبودی جز خداوند عزوجل، و محمد است رسول خدا، به خدا راضی شدم که پروردگارم باشد و به محمد که پیغمبرم باشد و به علی که صاحب اختیار و مولایم باشد». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ رَاضِيًا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ فَقَدْ أَمِنَ خَوْفَ اللَّهِ وَعِقَابَهُ. «حضرت رسول خدا فرمودند: کسی که روزگار خود را بگذراند و راضی باشد به ولایت علی بن ابیطالب از خوف و عذاب خدا ایمن است»<sup>۱</sup>.

عونی گوید:

مَنْ صَاحِبُ الْأُمْدِيلِ وَالسُّطَلِّ وَمَنْ فِي كَفِّهِ سَبَّحَ لِلَّهِ الْحَصَى<sup>۲</sup>

«صاحب حوله و سطل و آن کسی که در دست او ریگها تسبیح خدا کردند،

کیست»؟

وابن حماد گوید:

مَنْ سَبَّحَتْ فِي كَفِّهِ بَيْضُ الْحَصَى لِيَكُونَ ذَلِكَ لِفَضْلِهِ تَبْيَانًا<sup>۳</sup>

«علی کسی است که در دست او، ریگهای سفید، تسبیح خدا کردند، تا این

برای فضل و فضیلت او، دلیل و برهانی آشکار بوده باشد.»

عبدالواحد بن زید گوید: «من در طواف کعبه بودم دیدم دختری به خواهرش

می گوید: لَا وَحَقَّ الْمُنْتَجَبِ بِالْوَصِيَّةِ الْحَاكِمِ بِالسَّوِيَّةِ الْعَادِلِ فِي الْقَضِيَّةِ الْعَالِي

۱ و ۲ و ۳- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۶۶.

الْبَيْتَةُ زَوْجٌ فَاطِمَةَ الْمَرْضِيَّةَ مَا كَانَ كَذَا « سوگند به حق آن مردی که خدا او را برای وصایت پیغمبرش اختیار کرد، آنکه در بین مردم به مساوات حکم کند و در مرافعات و رفع خصومات عدالت ورزد و دارای بیّنه و برهان آشکاری بر امامت خود، و شوهر فاطمه مرضیه است، که آن مطلب از آن قرار نبود». من به آن دختر گفتم: آیا تو علی را می شناسی؟ گفت چگونه نشناسم او را؟ پدر من در واقعه صفین در رکابش شهید شد. روزی علی منزل ما آمد و به مادرم گفت: حالت چطور است ای مادر یتیمان؟ مادرم گفت: حالم خوب است. و سپس دست مرا و این خواهرم را گرفت و نزد امیرالمؤمنین آورد و من به علّت مرض ابله نابینا شده بودم چون علی ما را دید آهی عمیق از دل کشید و گفت:

مَا إِنْ تَأَوَّهْتَ مِنْ شَيْءٍ رُزِيَتْ بِهِ      كَمَا تَأَوَّهْتَ لِلْأَطْفَالِ فِي الصَّعْرِ  
قَدَمَاتٍ وَالِدُهُمْ مَنْ كَانَ يَكْفُلُكُمْ      فِي التَّائِبَاتِ وَفِي الْأَسْفَارِ وَالْحَضَرِ

یعنی «من در هیچیک از مصائب و بلاهائی که به من رسیده است آه نکشیده‌ام مانند آهی که برای اطفال یتیم در زمان کودکی آنها کشیده‌ام. پدر آنها مرده است، همان کسی که آنها را در مشکلات و سختیهای زندگی مدد می‌کرد و در سفر و حضر آنها را تکفل می‌نمود». و سپس دست مبارکش را بر چشمهای من کشید در همان لحظه چشمانم باز شد و چنان نوری یافت که در شب تاریک شتر رمیده را می‌توانم ببینم<sup>۱</sup>».

حاتمی با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که: «مرد سیاهی نزد امیرالمؤمنین آمد و اقرار کرد که دزدی کرده است. حضرت سه بار از او سؤال کردند، در هر بار اعتراف کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین مرا تزکیه و طاهر کن، حدّ بر من جاری کن من دزدی کرده‌ام. حضرت امر فرمودند و دست او را بریدند. آن مرد سیاه به راه افتاد و رفت. در راه ابن کثیر او را دید و گفت: که دست تو را بریده است؟ گفت: لَيْسَ الْهَجَازُ، وَكَبَشُ الْعِرَاقِ، وَمُصَادِمُ الْأَبْطَالِ، الْمُتَنَقِّمُ مِنَ الْجُهَالِ، كَرِيمُ الْأَصْلِ، شَرِيفُ الْفِصْلِ، مُجَلُّ الْحَرَمَيْنِ، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، أَبُو السَّبْطَيْنِ، أَوَّلُ السَّابِقِينَ، وَآخِرُ الْوَصِيِّينَ مِنْ آلِ

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۲.

يَس، الْمُؤَيَّدُ بِجِبْرَائِيلَ، الْمُتَّصِرُ بِمِيكَائِيلَ، الْحَبْلُ الْمَتِينُ، الْمَحْفُوظُ بِجُنْدِ السَّمَاءِ أَجْمَعِينَ، ذَاكَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّرَغْمِ الرَّاغِمِينَ. «مرد سیاه گفت شیر حجاز، و قوچ عراق، و زمین زنده شجاعان روزگار، و انتقام گیرنده از جاهلان، آنکه ریشه‌اش اصیل و بزرگوار است، و پیوندش شریف است، محل دو حرم، و وارث دو مشعر، پدر دو سبط رسول خدا، اول سابقین، و آخر وصیین از آل رسول الله، آنکه جبرائیل تأییدش کند، و میکائیل یاریش نماید، ریسمان متصل و محکم خدا، محفوظ به لشکرهای آسمان، اوست سوگند به خدا امام مؤمنان و امیر آنها علی رغم دشمنان».

ابن کوا به او گفت: علی دست تو را بریده و تو این گونه او را تمجید می‌کنی؟ مرد سیاه گفت: سوگند به خدا که اگر مرا قطعه قطعه کند آنأ فأنأ محبب او در دل من افزون شود. ابن کوا نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و داستان برخورد و ملاقاتش را با مرد سیاه بیان کرد. حضرت فرمود: ای ابن کوا دوستان و محبین ما افرادی هستند که اگر آنها را تکه تکه کنیم دوستی و محبت آنها به ما زیاده گردد، و دشمنان ما کسانی هستند که اگر روغن و عسل در کام آنها بریزیم دشمنی و بغض آنها زیاد شود. و سپس به حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند: برو و آن عموی سیاه خود را بیاور. حضرت امام حسن آن مرد سیاه را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر نمود. حضرت دست بریده سیاه را برداشته و به محل بریدگی گذاردند و ردای خود را بر روی آن کشیدند و به کلمات آهسته دعائی خواندند. آن مرد سیاه برخاست و چنان دستش به حال اولیه برگشت که در رکاب پدرم امیرالمؤمنین جنگ می‌نمود تا آنکه در واقعه نهروان شهید شد. و گفته شده است که اسم آن مرد سیاه اَفْلَح بوده است<sup>۱</sup>.

ابن مکی گوید:

أَمَّا رَدَّ عَيْنًا بَعْدَ مَا انْطَمَسَتْ طُمْسًا ۲

«آیا علی، دست غلام خود را پس از آنکه بریده و جدا شده بود، برنگردانید؟ آیا

علی، چشم را پس از آنکه نورش از بین رفته بود، برنگردانید؟»

و یکی از دستهای هشام بن عدی همدانی، در واقعه صفین جدا شد، حضرت

۱ و ۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۳.

دست او را برداشتند و دعائی خواندند و به جای خود چسباندند. هشام گفت: ای امیرالمؤمنین چه خواندی؟ حضرت فرمود: سوره فاتحه الکتاب را. هشام مثل آنکه این سوره را کوچک شمرد که ناگهان دست جدا شد و قسمت بریده شده افتاد. امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر به او اعتنائی نکردند و از نزد او گذشتند!

ابن مکی گوید:

رُدِّتَ الْكَفَّ جَهْرًا بَعْدَ قَطْعِ  
وَجُمُجْمَةِ الْجُلْدِيِّ وَهُوَ عَظْمٌ  
كَرَدَّ الْعَيْنَ مِنْ بَعْدِ الذَّهَابِ  
رَمِيمٌ جَاوَبَتْكَ عَنِ الْخُطَابِ<sup>۲</sup>

«ای امیرالمؤمنین! آیا تو آن دست را پس از آنکه بریده شده بود، آشکارا و در محضر عام، برنگردانیدی؟! و بر دست صاحبش متصل نکردی؟! همچنانکه آن چشم را پس از آنکه از بین رفته بود، برگردانیدی؟ و جمجمه سرجلندی در حالی که استخوان پوسیده‌ای بود، چون او را مخاطب کردی، در جواب خطاب تو پاسخ نداد؟!»

و در کتاب ابن بابویه و ابوالقاسم بُستی و قاضی ابوعمر و بن احمد از جابر بن عبدالله انصاری و از انس بن مالک روایت کرده‌اند که: «جماعتی از علی بن ابیطالب نزد عمر بدی می‌گفتند و او را کوچک می‌شمردند. سلمان گفت: ای عمر به یاد داری آن روزی را که من و تو و ابوبکر و ابوذر نزد رسول خدا بودیم حضرت یک شمله‌ای برای ما روی زمین بگسترده و هر کدام از ما چهار نفر را در یک گوشه آن بنشانند و دست علی را گرفت و او را در وسط شمله بنشانند، سپس فرمود: ای ابوبکر برخیز و به

۱ و ۲- «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱ ص ۴۷۳. درباره توضیح معنای این بیت دوم در «مناقب» از کتاب «معرفة الفضائل» و «علل الشرایع» صدوق از سدیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که: «چون از آن حضرت سؤال شد که چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بابل نماز عصر را به تأخیر انداختند؟ حضرت در پاسخ فرمود: چون امیرالمؤمنین نماز ظهر را بجای آوردند، نظرشان به جمجمه‌ای افتاد که بر روی زمین بود؛ حضرت شروع کردند با او به سخن گفتن، که ای جمجمه تو کیستی و از کجا هستی؟ جمجمه گفت: من فلان پسر فلان هستم، سلطان و پادشاه بلد آل فلان. حضرت فرمود: داستان خود را برای من بیان کن؛ اوضاع خود را، و اوضاع زمانت را. جمجمه شروع کرد به تکلم کردن، و اوضاع خود و وقایع زمان خود را ازخیر و شر برای امیرالمؤمنین بیان کرد؛ و حضرت به او مشغول بود تا خورشید غروب کرد؛ و حضرت با آن جمجمه با سه حرف از انجیل سخن گفتند: تا آنکه عرب نداند - القصة. و این جمجمه جلندی پادشاه حبشه بوده است که نامش ابرهه و با فیل برای انهدام کعبه آمده بود.

علی به لقب امیرالمؤمنین سلام کن و به عنوان خلیفه المسلمین سلام کن، و بعداً به هر یک از سه نفر دیگر چنین فرمود، و سپس فرمود: ای علی برخیز و بر این نور یعنی خورشید سلام کن. امیرالمؤمنین برخاست و گفت: درود بر تو ای آیت نورانی و نور دهنده خدا. قرص خورشید جواب سلام علی را داد و بلرزد و بگفت: و بر تو سلام باد. و سپس رسول خدا فرمود: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْظَيْتَ لِأَخِي سُلَيْمَانَ صَفِيكَ مُلْكاً وَ رِيحاً «عُدُوها شَهْرٌ وَرَواحُها شَهْرٌ»**. **اللَّهُمَّ أَرْسِلْ تِلْكَ تِلْكَ لِتَحْمِلَهُمْ إِلَى أَصْحَابِ الْكَهْفِ**.

« بار پروردگارا تو به برادر من سلیمان صَفِيّ و برگزیده خود قدرت و ملکی دادی و باد را مسخر او نمودی که بساط او را در صبحگاه به اندازه مسافت یک ماه راه برد و عصر یک ماه، خدایا آن باد را بفرست تا اینها رابه سوی اصحاب کهف حرکت دهد.» امیرالمؤمنین گفتند: ای باد ما را حرکت بده. پس ما خود را در روی هوا دیدیم و سیر می کردیم تا آنکه آن حضرت فرمود: ای باد ما را زمین بگذار. باد ما را در دهانه کهف (غار اصحاب کهف) زمین گذارد و هر یک از ما برخاستیم و بر اصحاب کهف سلام کردیم و ابداً جواب ما را ندادند. امیرالمؤمنین ایستاد و گفت: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْكَهْفِ** و ما شنیدیم که جواب دادند: **وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ**. و سپس گفتند: ما در اینجا از زمان دقیانوس محبوس هستیم. حضرت فرمود: چرا شما جواب سلام این جماعت را ندادید؟ گفتند: ما مردمی هستیم که جواب سخن کسی را نمی گوئیم مگر آنکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر. و تو وصی خاتم النبیین و خلیفه رسول رب العالمین هستی. سپس امیرالمؤمنین به ما فرمود که: هر کس در جای خود روی شمله بنشیند، ما نشستیم و فرمود: ای باد ما را بردار. ما خود را برفراز هوا دیدیم و همینطور سیر می کردیم تا آنجا که فرمود: ای باد ما را بر زمین بگذار. باد ما را بر زمین گذارد و آن حضرت با پای خود به زمین زد، چشمه آبی بجوشید و خود وضو گرفت و ما وضوء گرفتیم و حضرت فرمود: نماز را یا مقداری از آن را خواهیم رسید و به پیغمبر اقتدا خواهیم نمود، و سپس فرمود: ای باد ما را بردار و ما سیر کردیم و فرمود: زمین بگذار، و ما خود را در مسجد رسول خدا دیدیم که آن حضرت یک رکعت از

مسجد کوفه این داستان را برای مردم نقل کردند و سپس از من شهادت خواستند و من در ادای شهادت کوتاهی کردم حضرت فرمود: اگر کتمان تو از روی کوتاهی و امتناع است بعد از آن سفارشهایی که رسول خدا به تو نموده است خداوند در بدن تو پیسی و در شکم تو سوزندگی و در چشم تو کوری پدید خواهد آورد. انس می‌گوید: از جای خود برنخاستم الا آنکه بدن خود را پیس و چشم خود را کور دیدم. و دیگر انس در ماه رمضان و غیر رمضان قدرت روزه را نداشت. و آن بساط را که امیرالمؤمنین بر روی آن نشستند اهل هربوق هدیه داده بودند، و کهف در بلاد روم در موضعی است که آن را **ارکدی** گویند و در ملک **باهتدت** بوده و امروز اسم باغ و ملکی است. و در خبری وارد است که آن شمله و کساء را **خُطیّ بن اشرف** برادر کعب برای حضرت هدیه آورده بود و چون معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام را دید اسلام آورده و پیغمبر او را محمد نام گذاردند.<sup>۱</sup>

خطیب منیح گوید:

وَمَنْ حَمَلَتْهُ رِيحُ اللَّهِ حَتَّى  
أَتَى أَهْلَ الرَّقِيمِ الرَّافِدِينَا  
وَمَنْ نَادَى بِأَهْلِ الْكَهْفِ حَتَّى  
أَقْرُوا بِالْوِلَايَةِ مُفْرَحِينَا<sup>۲</sup>

«علی آن کسی است که: باد به امر خدا او را حمل کرده؛ تا بر اصحاب رقیم که آنان قائم مقام پادشاه بودند؛ وارد شد. و علی آن کسی است که به اصحاب کهف ندا کرد، تا اینکه آنها از روی مسرت و خوشحالی، به ولایت او اقرار کردند.»

عونی گوید:

عَلَىٰ كَلِمِ الْقَوْمِ فِي الْكَهْفِ فَاعْلَمَا  
وَ قَدْ صَمَّ مِنْ شَيْخَا كَمَا الصَّديان<sup>۳</sup>

«علی سخنگوی با اصحاب کهف است، در کهف؛ و تو این داستان را خوب بدان! در حالی که نسبت به دو شیخ شما راه گوش برای شنیدن بازگشت صدا بسته شده بود؛ کنایه از آنکه آنها مرده بودند؛ و هلاک شده بودند.»

و نیز عونی گوید:

وَمَنْ حَمَلَتْهُ الرِّيحُ فَوْقَ بَسَاطِهِ  
فَاسْمَعَ أَهْلَ الْكَهْفِ حِينَ تَكَلَّمَا<sup>۴</sup>

«علی آن کسی است که باد او را برفراز بساطی که داشت حمل کرد؛ و چون

۱ و ۲ و ۳ و ۴- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۵.

با اهل كهف به سخن پرداخت، آنها را از گفتار خود شنوا كرد.»

حمیری گوید:

لَهُ الْبَسَاطُ لِذَسْرِي      وَفْتِيَةَ الْكَهْفِ دَعَا  
فَمَا أَجَابُوا فِي التُّدَاءِ      سِوَى الْوَصِيِّ الْمُرْتَضَى<sup>۱</sup>

« از برای علی، بساط و فرشی بود که بر روی آن می‌نشست و حرکت می‌کرد (چون حضرت سلیمان)، و علی اصحاب كهف را صدا زد و با آنان به سخن گفتن پرداخت.

و آنان پاسخ هیچکس را ندادند مگر پاسخ علی وصی رسول الله را.»

و نیز حمیری گوید:

سَلُّ فِئِيَةَ الْكَهْفِ الَّذِينَ أَتَاهُمْ      فَأَيُّقِظَ فِي رَدِّ السَّلَامِ مَنَامَهَا<sup>۲</sup>

« تو از جوانمردان اهل كهف پرس، که علی به نزد آنان آمد؛ و به آنان سلام کرد؛ و در ردّ سلام، خواب آنان را شکست؛ و همه را بیدار کرد.»

و برقی گوید:

حَتَّىٰ إِذَا يَسْأَلُوا جَوَابَ سَلَامِهِمْ      قَامَ الْوَصِيُّ إِلَيْهِمْ إِبْدَاءًا  
قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مِنْ فِئِيَةِ      عَبَدُوا الْأَلَهَ وَتَابَعُوا السَّنَاءَا  
قَالُوا عَلَيْكَ مِنَ الْأَلَهَةِ تَحِيَّةٌ      تُهْدِي إِلَيْكَ وَرَحْمَةً وَضِيَاءَا  
إِنَّا مُنِعْنَا أَنْ نَكَلِّمَ هَاتِفًا      إِلَّا نَبِيًّا كَانَ لَوْ مُوصَا<sup>۳</sup>

« چون قوم بر اصحاب كهف سلام کردند؛ و از پاسخ سلام ناامید شدند؛ علی وصی، به سوی اصحاب كهف برخاست و ابداء سلام بدینگونه کرد، سلام خدا بر شما باد، که جوانمردانی هستید که خداوند را پرستیدید! و به دنبال نور و سناء رفتید! آنها در پاسخ گفتند: از جانب خداوند برای تو تحیتی بوده باشد، که رحمت و روشنی را با خود هدیه آورد.

ما اجازه نداریم که با هیچکس سخن بگوئیم؛ و پاسخ کسی را بدهیم؛ مگر

آنکه پیغمبر و یا وصی از جانب پیغمبر بوده باشد.»

و ابن اطیس گوید:

۱ و ۲ و ۳ - « مناقب ابن شهر آشوب » ج ۱ ص ۴۷۵.

وَ طَارِقُ الْبَابِ عَلَى كَهْفِهِمْ  
 فِي الْخَبْرِ الْمَشْهُورِ عَنْ جَابِرٍ<sup>۱</sup>  
 «علی آن کسی است که در کهف را زد؛ و با اهل آن به سخن پرداخت؛  
 چنانکه در خبر مشهور از جابر بن عبدالله انصاری آمده است.»

و ابن العصد گوید:

مَنْ كَلَّمَ الْفِتْيَةَ فِي الْكَهْفِ وَلَمْ  
 يُكَلِّمُوا حَقًّا سِوَاهُ إِذْ دَعَا<sup>۲</sup>  
 علی آن کسی است که با جوانمردان کهف سخن گفته است، و آنان با  
 هیچکس در وقت تکلم و صدا کردن، هرگز سخنی نگفته‌اند.»

و ابوالفتح گوید:

وَ فِي الْكَهْفِ مَنْقَبَةٌ حُسْنُهَا  
 غَدَاةٌ يُسَلِّمُ فِي صَحْبِهِمْ  
 فَذَاكَ عَظِيمٌ لِمُسْتَعْظِمٍ<sup>۳</sup>  
 «و در کهف برای امیرالمؤمنین منقبتی است، که حُسن و نیکوئی آن منقبت،  
 موجب ترغیم و به خاک مالیدن بینی آن شخص سیاه چهره است، (یعنی بینی او را به خاک  
 می‌مالد).

صبحگاهان که علی در جماعت اصحاب کهف سلام کرد؛ سلام شخص  
 هشیار و بیداری که بر شخص خواب سلام کند، همگی به اجمعهم ندا در دادند که:  
 سلام بر تو باد. و این منقبت برای کسی که آن را بزرگ شمارد، منقبت عظیمی است.»

از سلمان شلقان\* روایت است که گوید: از حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام اقوام مادری (خووله)  
 در بنی مخزوم داشتند. جوانی از آنها نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای دایی جان من  
 برادر من که با من از مادر متولد شده بود مرده است و من در فراق او به شدت محزونم.  
 حضرت فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفتم: بله. حضرت فرمود: قبر او را به من

۱ و ۲- « مناقب ابن شهر آشوب » ص ۴۷۶.

\* شلقان قریه‌ای است در مصر و شاید ذکر شلقان بعد از سلمان برای آن باشد که از سلمان فارسی تمیز  
 داده شود چون سلمان شلقان از اصحاب حضرت صادق و از روات آن حضرت است.



نشان بده. حضرت برخاست و ردای رسول خدا را که در آن دعا مستجاب می شد بر سر و روی خود بست، چون به قبر رسیدیم با پای خود به قبر زد، برادرم از قبر برخاست و می گفت: و میکا به زبان عجمی. حضرت فرمود: مگر تو عرب نیستی و با زبان عرب نمردی، چگونه چنین سخن می گوئی؟ عرض کرد: بلی ولیکن بر سنت فلان و فلان مُردیم و زبانهای ما را خدا تغییر داد<sup>۱</sup>.

حمیری گوید:

بِرِزْعِمِكَ يُحْيِي كُلَّ مَيِّتٍ وَ مَقْبَرٍ	فَقَالَ لَهُ فَرْمَانُ: عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ <sup>۲</sup>
لِمِثْلِ الَّذِي أُعْطِيَهِ إِنْ شِئْتَ فَانظُرْ	فَمَ الَّذِي أُعْطِيتَ؟ قَالَ مُحَمَّدٌ
أَلَا أَرْنَا مَا قُلْتَ غَيْرَ مُعَذَّرٍ	إِلَى مِثْلِ مَا أُعْطِيَ فَقَالُوا لِكُفْرِهِمْ
فَقَامَ وَقَدَمَا كَانَ غَيْرَ مُقْصِرٍ	فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ قُمْ لَوْصِيَّهِ
وَقَالَ اتَّبِعُوهُ بِالْدُّعَاءِ الْمُبَرَّرِ	وَرَدَّاهُ بِالْمُنْجَابِ وَاللَّهُ حُصَّهُ
فَرَجَّتْ قُبُورٌ بِالْوَرَى لَمْ تَعْيِرْ	فَلَمَّا أَتَى ظَهَرَ الْبَقِيعِ دَعَا
وَمَنْ عَلَيْنَا بِالرِّضَا مِنْكَ وَأَغْفِرْ <sup>۳</sup>	فَقَالُوا لَهُ: يَا وَارِثَ الْعِلْمِ اغْنِنَا بِهِ

۱- پس فرمان به رسول الله گفت: در گمان و پندار تو این است که عیسی

پسر مریم، هر مرده تازه، و هر مرده در گور گذاشته شده را زنده می کرد.

۲- پس بگو بینم: به تو چه داده شده است؟ محمد گفت: به مثل آنچه که

به عیسی بن مریم داده شده است؛ اگر می خواهی، نگاه کن.

۳- همگی از روی عناد و کفرشان گفتند: بدون هیچ عذری، اینک آنچه را

که گفتی، بما نشان بده.

۴- رسول خدا به وصی خود گفت: برخیز، و او برخاست؛ و وصی او از

قدیم الایام مطیع بود؛ و در اطاعت او امر او کوتاهی نمی کرد.

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۶. و «دیوان حمیری» ص ۲۴۲.

۲- در «دیوان حمیری» ص ۲۴۲ اینطور وارد است: فقال له: قد كان عيسى بن مريم.

۳- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۷.

۵- رسول خدا و امیرالمؤمنین: فرمان را برای کشف حقیقت، ارجاع دادند؛ و خداوند علی را اختصاص به چنین مزیتی و فضیلتی داده است؛ و پیامبر فرمود: به دنبال علی بروید! چون او دعای خالص و مستجابی می‌نماید.

۶- چون علی علیه السلام به زمین بقیع آمد، در آنجا دست به دعا برداشت؛ که ناگهان قبرهائی از افرادی که آن قبرها هیچ تغییری نکرده بود، همگی به لرزه و تکان درآمد.

۷- (و نزدیک بود که شکافته گردد و صاحبانش سر از قبرها برآورند) که آن جمعیت معاند و کافر به علی گفتند: ای وارث علوم پیامبران! از ما درگذر! و منت گذار بر ما به گذشت و رضایت از ما! و ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار ده! و سپس ابن شهر آشوب گوید: شفا دادن مریض‌ها و زنده کردن مردگان به دست پیغمبران و اوصیای آنان از فعل خدا بوده است. حضرت عیسی گفت: وَ أُبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>. و قوله تعالى: وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي ... وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي<sup>۲</sup> وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ: أُولَئِكَ تُؤْمِنُونَ؟ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ - الْآيَاتِ<sup>۳</sup>. وَقَالَ فِي غَزِيرٍ أَوْ إِرْمِيَا: لَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَيَّ قَرِيَةً - إِلَيَّ قَوْلُهُ: قَدِيرٌ<sup>۴</sup>. وَكَذَلِكَ فِي قِصَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ ثُمَّ حَيَّاهُمْ<sup>۵</sup>.

محمد بن ثابت با اسناد خود از ابن مسعود و فلکی مفسر با اسناد خود از محمد بن حنفیه روایت کرده‌اند که: «در شب بدر در بیابان بدر حضرت رسول آب خواستند اصحاب همه از جواب ساکت شدند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشک را برداشت و در آن شب تار روانه شد تا به چاه رسید و خود در اندرون چاه رفت، مشک را پر نموده و به دوش گرفت و بالا آورد، همین که مشک را برداشت که روانه شود ناگهان تند بادی وزید به طوری که آبها را ریخت. حضرت دو مرتبه به درون چاه رفته

۱- سوره آل عمران ۳- آیه ۴۹.

۲- سوره بقره ۲- آیه ۲۶۰.

۳- سوره بقره ۲- آیه ۲۴۳. «مناب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۴۷۷.

۴- سوره مائده ۵- آیه ۱۱۰.

۵- سوره بقره ۲- آیه ۲۵۹.

مشک را آب نموده و بالا آورد و چون خواست آنرا بیاورد باد تندی وزید و همه آبها را به زمین ریخت. و همچنین برای مرتبه سوم مشک را از چاه پر کرد و بیرون آورد و باد شدید همه آنها را ریخت حضرت برای مرتبه چهارم به درون چاه رفت و آب را آورده و در این مرتبه بادی نیامد مشک را برداشت و به محضر رسول خدا آورد، حضرت فرمود: یا علی چرا دیر آمدی؟ امیرالمؤمنین داستان بادهای شدید را بیان کرد. رسول خدا فرمود: اما باد اول جبرائیل بود با هزار ملک آمدند و بر تو سلام کردند. و اما باد دوم میکائیل بود با هزار ملک بر تو سلام کردند، و اما باد سوم اسرافیل بود با هزار ملک بر تو سلام کردند. و در روایتی وارد شده است که آنها برای حفظ تو آمده بودند».

و عبدالرحمن بن صالح با اسناد خود از لیث روایت کرده که او می گفت: «برای علی بن ایطالب در یک شب سه هزار و سه منقبت بود و این خبر را حدیث می کرد»<sup>۱</sup>.

سید حمیری گوید:

وَأَلْمَرَّةُ عَمَّا قَالَ مَسْئُولُ	أَقْسِمُ بِاللَّهِ وَآلَائِهِ
عَلَى الثَّقِيِّ وَالْبَرِّ مَجْبُولُ	إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَيُّطَالِبٍ
وَأَحْجَمَتْ عَنْهَا الْبُهَالِيلُ	كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا
أَبْيَضُ مَا ضَى الْحَدِّ مَضْقُولُ	يَمْشِي إِلَى الْقُرْنِ وَفِي كَفِّهِ
أَبْرَزُهُ لِقَنْصِ الْغَيْلِ	مَشَى الْعَقْرُنَا بَيْنَ أَشْبَالِهِ
عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجَبْرِيلُ	ذَلِكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ
أَلْفٍ وَيَتَلَوْهُمْ سِرَافِيلُ	مِيكَالٌ فِي أَلْفٍ وَجَبْرِيلُ فِي
كَأَنَّهُمْ طَيْرًا أَبَابِيلُ <sup>۲</sup>	لَيْلَةٍ بَدْرٌ مَدَدًا أَنْزَلُوا

۱- سوگند به خداوند و به نعمت‌های او، در حالی که انسان در مقابل

گفتارش مسئول است؛ که:

۲- حَقًّا عَلَيَّ بِنِ اَيُّطَالِبِ طَيِّبَتِشْ بَا تَقْوَى وَ نِيكِي سِرْشْتِهْ بُوْد.

۱- « مناقب ابن شهر آشوب » ج ۱ ص ۴۰۶.

۲- « دیوان حمیری » ص ۳۲۲ و ص ۳۲۳.

۳- چون آتش جنگ چنان افروخته می‌شد که خلایق، جنگ را رها می‌کردند و خالی می‌گذارند؛ و مردان جنگجو و رزم آزما و بزرگان قوم از آن اعراض می‌نمودند.

۴- او به سوی اقران و همطرازان خود می‌رفت؛ و در دستش شمشیر بران صیقل زده بود.

۵- او همچون شیر شرزه در میان شیر بچگان خود حرکت می‌کرد که آن شیر را طمع صید از میان درختان سر به هم آورده و به هم پیچیده و از میان نیزارها خارج کرده و ظاهر ساخته است.

۶- علی همان کسی است که در یک شب بر او میکائیل و جبرائیل سلام کردند.

۷- میکائیل با هزار فرشته، و جبرائیل با هزار فرشته، و به دنبال آن اسرافیل با هزار فرشته همگی سلام کردند.

۸- و این فرشتگان همچون پرندگان ابابیل در شب بدر از آسمان به عنوان کمک و مدد فرود آمدند.

و نیز حمیری گوید:

وَسَلَّمَ جَبْرِيْلُ وَ مِيكَالُ لَيْلَةً	عَلَيْهِ وَ حَيَّاهُ سِرَافِيْلُ مُعْرَبًا
أَحَاطُوا بِهِ فِي رَدَّءِهِ جَاءَ يَسْتَقِي	وَ كَانَ عَلَى أَلْفٍ بِهَا قَدْ تَحَزَّبَا
ثَلَاثَةَ آلَافٍ مَلَائِكَ سَلَّمُوا	عَلَيْهِ فَأَدْنَاهُمْ وَ حَيَّا وَ رَحَّبَا <sup>۱</sup>

۱- در یک شب جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بر علی سلام کردند؛ و با کلام روشن و فصیح تحیت گفتند.

۲- برای محافظت علی که رفته بود آب بیاورد، او را احاطه کردند؛ و هر یک از آنان با هزار فرشته که جزء حزب و دسته او بودند، آمده بودند.

۳- سه هزار فرشته بر او سلام کردند؛ و علی آنها را به خود نزدیک کرد، و به آنها تحیت گفت و درود فرستاد.

۱- «مناقب» ج ۱ ص ۴۰۷.

۲- «دیوان حمیری» ص ۷۷.

و محبّ الدین طبری<sup>۱</sup>. از «مناقب احمد» روایت کرده و قندوزی شافعی<sup>۲</sup> از «مسند» احمد حنبل آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ فِي بَدْرٍ (و در عبارت طبری: لَيْلَةُ يَوْمِ بَدْرٍ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يَسْتَسْقِي لَنَا مِنَ الْمَاءِ؟ فَمَا أَجَابَ النَّاسُ (و در لفظ طبری: فَأَجَبَ النَّاسُ) فَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاحْتَضَنَ قَرَبَةً ثُمَّ أَتَى بِنَاءً بَعِيدَةً الْفُغْرَ مُظْلَمَةً فَأَنحَدَرَ فِيهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ تَأْتِبُوا لِنَصْرٍ مُحَمَّدٍ وَحِزْبِهِ، فَهَبَطُوا مِنَ السَّمَاءِ (و در لفظ طبری: لَهُمْ لَعَطٌ يَذْعَرُ مَنْ سَمِعَهُ) فَلَمَّا حَادُوا الْبَيْتَ سَلَّمُوا عَلَى عَلِيٍّ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ (و در لفظ طبری: سَلَّمُوا عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ إِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا). «در سرزمین بدر در آن شبی که فردای آن جنگ بین کفار قریش و مسلمانان واقع شد حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: کیست برای ما آب بیاورد؟ همه اصحاب ترسیدند و به عقب کشیده جواب رسول خدا را ندادند. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و مشگ را بدوش گرفت و آمد سر چاهی تاریک و بسیار گود و عمیق و در چاه پائین رفت. خداوند به جبرائیل و میکائیل و اسرافیل وحی فرستاد: خود را آماده کنید برای یاری محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یاران او. ملائکه از آسمان پائین آمدند و صدای عجیبی می نمودند که هر کس می شنید می ترسید. چون به محاذات چاه رسیدند همگی به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کردند از روی اکرام و احترام و بزرگداشت شأن آن حضرت».

و از «جمع الفوائد» نقل است: قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: كُنْتُ عَلَى قَلِيبِ بَدْرٍ أَمِيحٌ وَ أَمْنَحُ مِنْهُ مَاءً جَاءَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ ثُمَّ جَاءَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ ثُمَّ جَاءَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ فَكَانَتْ الْأُولَى مِيكَائِيلَ وَ الثَّانِيَةَ إِسْرَافِيلَ وَ الثَّلَاثَةَ جِبْرَائِيلَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَلْفٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ لِأَحْمَدَ وَ الْمُوصَلِيَّ<sup>۳</sup>.

صاحب «جمع الفوائد» نقل کرده است: از احمد حنبل و موصلی که «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در آن شب تار در چاه تاریک فرو رفته تا برای رسول خدا آب بیاورم، مشگ را پر نموده و به بالای چاه آمدم که ناگهان تند بادی وزید و تند بادی دیگر و برای بار سوم تند بادی دیگر بوزید. باد اول میکائیل بود، و باد دوم اسرافیل، و باد سوم جبرائیل، و با هر یک از آنان هزار فرشته آسمانی بود و همه

۱- «ذخائر العقبی» ص ۶۸.

۲- «ینایع المودّة» باب ۴۰ ص ۱۲۲.

۳- «ینایع المودّة» ص ۱۲۲ باب ۴۰.

آنها بر من سلام کردند».

و شاعر در این باب گفته است:

أَغْنَى الَّذِي سَلَّمَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ  
فِي لَيْلَةِ بَدْرٍ وَمِيكَائِيلُ وَأَسْرَافِيلُ<sup>۱</sup>

و از کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب به سند خود از اعمش از سالم بن ابی جعد از ابوذر غفاری روایت است که: إِنَّ عَلِيًّا قَالَ لِأَصْحَابِ الشُّورَى: هَلْ فِيكُمْ مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثَلَاثَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَفِيهِمْ جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَسْرَافِيلُ لَيْلَةَ فِي قَلِيبِ بَدْرٍ مِثْلِي لَمَّا جِئْتُ بِالْمَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالُوا: لَا. نقله أيضاً ابن مسعود.<sup>۲</sup>

ابوذر غفاری گوید که: «امیرالمؤمنین علیه السلام به افراد مجلس شوری بعد از مردن عمر گفتند: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که در یک ساعت سه هزار فرشته بر او سلام کرده باشد، و در میان آنها جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بوده در شب، کنار چاه بدر در وقتی که رفته بودم آب برای رسول خدا آورم؟ همه گفتند: نه».

و در کتاب «اصابه» وارد است از «فایده» غلام عبدالله بن سلام که گفت: در غزوه حدیبیه حضرت رسول خدا در جُحْفَه فرود آمد و آب نبود، سعد بن ابی وقاص را برای آب فرستادند. برگشت و عذر خواست که آب نبود، و علی بن ابیطالب را فرستادند با یک مشک پر از آب برگشت.<sup>۳</sup> و نیز برای امیرالمؤمنین معجزه شکافته شدن سنگ مانند شکافته شدن سنگ به دست حضرت موسی ظاهر شد. در راه صفین بی آبی بر لشکر آن حضرت غلبه کرد، حضرت دستور حفر چاه دادند، چاه کندند و به سنگی ضخیم و عریض رسیدند که نه قدرت شکافتن و نه قدرت بیرون آوردن آن را داشتند و همه عاجز شدند، حضرت تشریف آورد و یک ضربه به سنگ زد، سنگ قطور و ضخیم که قاعدتاً با هزار ضربه شکافته نمی شد شکافت و آب سرد گوارا چنان از زیر سنگ بیرون آمد که تا دهانه چاه را گرفت و جاری شد، همه سیراب شدند، و از این معجزه و تماشای این منظره عجیب به بهت و حیرت درآمدند.

خطیب در «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۳۰۵ این روایت را با سلسله سند متصل خود از ابوسعید عقیصا آورده. او گوید: با علی علیه السلام از انبار به طرف کوفه می رفتیم، تشنگی بر مردم غلبه کرد، جماعتی به دنبال آبی که در صحرا نمایان بود رفتند و

۳- همان کتاب ص ۱۲۳.

۱ و ۲- «ینایع الموده» ص ۱۲۲ باب ۴۰.

جماعتی به طرف شطّ حرکت کردند، من با علی علیه السلام و سایر مردم می‌آمدیم تا در وسط صحرا رسیدیم. مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین ما از تشنگی در خوف هستیم، حضرت فرمود: خدا شما را آب خواهد داد. و راهبی در نزدیک ما در دیری زندگی می‌کرد، امیرالمؤمنین آمدند تا در محلّ معینی و گفتند: اینجا را حفر کنید، مردم مشغول حفر کردن شدند و من نیز از آنها بودم، حفر کردیم، مقداری فرو رفتیم که یک سنگ بزرگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این سنگ را در آورید، مردم کمک کردند تا سنگ را در آوریم که دیدیم یک چشمه آب سرد و گوارا ظاهر شد، همه سیراب شدند، چون یک میل راه رفتیم بعضی از مردم تشنه شدند و گفتند: برگردیم و از آن چشمه آب بخوریم من هم با آنها آمدم هر چه گشتیم چشمه‌ای ندیدیم؛ نزد آن راهب رفتیم و گفتیم: چشمه‌ای که اینجا بود چه شد! گفت: کدام چشمه؟ گفتیم: چشمه‌ای که ما آب خوردیم و سیراب شدیم و حالا هر چه جستجو می‌کنیم نمی‌یابیم. راهب گفت: این چشمه را نمی‌تواند استخراج کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر.

علامه امینی این قضیه را در «الغدير» ج ۳ ص ۳۹۳ از کتاب «صفین» نصرین مزاحم با مختصر اختلافی آورده است، و در آخر گوید: خطیب در «تاریخ بغداد» آن را ذکر کرده است.

و در این واقعه حمیری گوید:

بِقُدْرَةِ رَبِّ قَدَرٍ مَثَلًا يَرْفَعُ	وَمَنْ حَمَلَتْهُ الرِّيحُ فَوْقَ سَحَابَةٍ
فَرَدُّوا مِنَ الْكَهْفِ السَّلَامَ فَاسْمَعُوا	وَمَرَّ بِأَصْحَابِ الرَّقِيمِ مُسَلِّمًا
فَقَاضَ مَعِينًا مِنْهُ لِقَوْمٍ يَنْبَعُ	وَمَنْ فَجَّرَ الصَّخْرَ الْأَصَمَّ لِحُجْنِدِهِ
ثُرْدٌ لَهُ الشَّمْسُ بَيَضاءُ تَلْمَعُ	وَمَنْ لِبِلَاةِ الْعَصْرِ عِنْدَ غُرُوبِهَا
تَسِيرُ كَسِيرِ الْبَرْقِ وَالْبَرْقُ مُسْرِعُ	فَصَلَّى صَلَاةَ الْعَصْرِ ثُمَّ اثْنَتَ لَهُ
بِحُبِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِمَوْلِعُ	فِي لَائِمِي فِي حُبِّهِمْ كَفَّ إِنِّي
وَلَا شَيْءٌ مِنْهُ فِي الْقِيَامَةِ أَنْفَعُ	وَلَا دَيْتُ إِلَّا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ
بِقَلْبِي فَإِنِّي الْعَابِدُ الْمُتَطَوِّعُ	إِذَا الْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ كَانَا وَحُبُّهُ
تَمُرُّ بِقَلْبِ النَّاصِبِينَ فَتَصْدَعُ <sup>۱</sup>	أَنَا السَّيِّدُ الْقَوْلُ فِيهِمْ مَدَائِحَا

۱- «دیوان حمیری» ص ۲۷۸.

- ۱- علی آن کسی است که به قدرت پروردگار، بر روی قطعه ابری قرار گرفت و باد او را حرکت می‌داد؛ به قدرت پروردگاری که منزلت هر کس را که بخواهد بالا می‌برد.
  - ۲- آنگاه به اصحاب رقیم عبور و مروری کرد؛ و بر آنان سلام کرد؛ و آنان از داخل کهف، به علی ردّ سلام کردند؛ و سلام خود را به او شنواندند.
  - ۳- و علی آن کسی است که سنگ سخت را برای لشگریانش شکافت؛ و از آن سنگ سخت؛ آب سرد خوشگوار جاری شد، و برای لشگریان می‌جوشید.
  - ۴- و برای بجا آوردن نماز عصر، در وقت غروب خورشید، خورشید برای او برگشت؛ خورشید نورانی و سپید، که نورش لمعان داشت.
  - ۵- و چون علی نماز عصر را بجای آورد، خورشید برای او خم شد؛ و مانند سرعت برق در حرکت آمد؛ آری برق دارای سرعت است.
  - ۶- پس ای کسی که مرا در محبت علی ملامت می‌کنی! دست از این ملامت بردار! چون من در محبت علی بسیار پیگیر و حریص هستم.
  - ۷- من دینی غیر از محبت آل محمد ندارم! و چیزی از محبت آل محمد در روز قیامت نافع‌تر نیست.
  - ۸- و چون توحید و عدل خدا و محبت علی در دل من است؛ پس من شخص عابد پرهیزگار و عامل به آداب هستم.
  - ۹- من سیدی هستم که در مدیحه سرائی آل محمد بسیار گوینده‌ام! و مدائحی سروده‌ام که چون بر دل دشمنان و ناصیبان مرور کند. آنها را می‌شکافد، و از هم می‌پاشد.
- این مطالب مذکوره مختصری از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به عنوان نمونه بیان کردیم، و اگر بنا بشود هر یک از معجزات پیغمبران را در نظر بگیریم و با یک یک از معجزات آن حضرت تطبیق کنیم این خود یک کتاب مستقلی خواهد شد، ولی فعلاً بقدر اجمال به دست آمد که وجود مبارک آن حضرت قادر بر جمیع معجزات به اذن خدای تعالی بوده و مانند رسول خدا دارای مقام جامعیتی بوده‌اند که هیچ یک از پیغمبران را یارای وصول بدان مقام منبع و ذوره رفیع نبوده است. لیکن باید دانست که این صفات الهی و این کمالات نفسانی و این قدرت



ربّانی، مجانی به آن حضرت داده نشده است بلکه به مجازات ابتلائات و امتحانات عجیب بوده است که هیچ یک از پیغمبران به این حدّ اذیت و آزار نشدند. یکایک از ابتلائات پیغمبران از زحمت امت و شماتت و استهزاء و بیرون کردن از شهر و کشتن و فرار کردن و ارتداد از آئین و حبس و زجر و ابتلای با جاهلان امت و وو... همه و همه در وجود مقدس رسول خدا ﷺ جمع بود لذا فرمود: مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِّثْلَ مَا أُوذِيَتُ «هیچ پیامبری بمانند من اذیت نشده». و همه به مولای متقیان عليه السلام ارث رسید و از طفولیت تا وقتی که در محراب عبادت فرق مبارکش شکافت آنی از رنج و الم فارغ نبود، چه در مکه مکرمه در دوران بعثت رنجهای غیر قابل تحمل را متحمل شد و چه بعد از هجرت به مدینه و چه بعد از رحلت رسول خدا و دوران سیاه و تاریک بیست و پنج ساله و چه در دوران حکومت ظاهری خود ساعتی فارغ نبود. اگر بر اسماعیل ذبیح امتحان قتل پیش آمد و بالأخره هم عملی نشد آن حضرت خود را در فراش رسول خدا در شب هجرت حاضر برای آماج شمشیرهای بران سران طوایف عرب نموده و هر لحظه آن قتلی بود و شهادتی. اگر ابراهیم خلیل به بیست و چهار امتحان آزمایش شد که از همه مهمتر داستان کشتن فرزند دلبدش اسماعیل است آن حضرت با علم یقین از واقعه اولاد فاطمه و کشته شدن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و واقعه کربلا مطلع بود و کراراً از این قضایای دلخراش خبر می داد و گریه می کرد ولی عهدی است که خدا و رسول خدا با او نموده اند و او قبول نموده و برای احیاء دین خدا امضاء کرده است، و همچنین راجع به سایر ابتلائات، و بر پایه و اساس اَلْبَلَاءُ بِقَدْرِ الْوَلَاءِ آن حضرت از همه پیغمبران مصیبتش در دنیا عظیمتر و صبرش بیشتر و جهادش بزرگتر بود. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۶ و ص ۶۷ با اسناد خود از ابویرزه روایت کرده است: که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَاهَدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَيُحِبُّ عَلِيًّا، فَقُلْتُ: يَارَبِّ بَيْنَهُ لِي، فَقَالَ: اسْمِعْ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ؛ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَأْيَةَ الْهُدَى وَ إِمَامَ أَوْلِيَائِي وَ نُورٌ مِّنْ أُنْوَارِي وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ؛ مَنْ أَحَبَّهُ أَحْبَبَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَبَشَّرَهُ بِذَلِكَ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتَهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ فِي قَبْضَتِهِ فَإِنْ يُعَذِّبْنِي وَ لِي يُتِمَّ لِي الَّذِي بَشَّرْتَنِي بِهِ فَاللَّهُ أَوْلَى بِي. قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ

اجل قلبه وأَجَلُ رَيْبِهِ أَيْمَان. فَقَالَ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ. ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيُخْضَهُ مِنَ الْبَلَاءِ شَيْءٌ لَمْ يَخْصُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِي، فَقُلْتُ: يَا رَبُّ أَخِي وَصَاحِبِي! فَقَالَ: إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ أَنَّهُ مُبْتَلَىٍّ وَ مُبْتَلَىٍّ بِهِ.

ابن شهر آشوب<sup>۱</sup> در داستان هجرت رسول خدا از مکه به مدینه گوید؛ و نیز مظفر در «دلائل الصدق»<sup>۲</sup> ذکر کرده است و ما آن داستان را به عین الفاظی که ابن شهر - آشوب روایت کرده است ذکر می کنیم، او چنین روایت نموده است که: حضرت به امیرالمؤمنین گفتند: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَوْصَى إِلَيَّ لَنْ أَهْجُرَ رَأْسَ قَوْمِي وَأَنْ أَنْطِيقَ إِلَى غَارِ ثَوْرٍ فَأَرْقُدَ عَلَى فِرَاشِي وَأَشْتَمِلُ بِبُرْدِي الْحَضْرَمِيِّ وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ يَمْتَحِنُ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنْدِينِهِ فَأَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلَا مَثَلٌ. وَقَدْ امْتَحَنَكَ يَا ابْنَ أُمٍّ وَ امْتَحَنَنِي بِمِثْلِ مَا امْتَحَنَ بِهِ خَلِيلَهُ إِبْرَاهِيمَ وَ الذَّبِيحَ إِسْمَاعِيلَ، فَصَبْرًا صَبْرًا فَإِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. ثُمَّ ضَمَّهُ إِلَيْصَدْرِهِ وَ لَوَّاهُ بِقَضَاءِ دُبُونِهِ وَ إِتْجَازِ عِدَاتِهِ وَ رَدَّ الْوَدَائِعَ إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ حَرَجَ - الْحَدِيثُ.

« خداوند تبارک و تعالی به من امر فرموده است که از منزل اصلی و وطن خود هجرت کنم و به غار ثور بروم، ای علی بر جای من بخواب و بُرد حَضْرَمِی مرا به روی خود بکش، و بدان که خداوند اولیای خود را به اندازه ایمان و منزلتشان در دین امتحان می کند، و لذا بلا و مصائب انبیاء و پیغمبران از همه افراد بشر بیشتر است، و از انبیاء گذشته هر کس به درجه انبیاء نزدیکتر و به مقام آنها قریبتر باشد مصائب و ابتلائاتش شدیدتر است، و همچنین افراد مردم به هر درجه و مقام دینی و ایمانی که باشند طبق آن درجه و مقام بلا و امتحان الهی به آنها خواهد رسید. ای علی، ای فرزند مادر من، خدا تو را می خواهد امتحان کند و مرا نیز می خواهد امتحان کند به امتحان سختی مانند امتحان حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح که مأمور به کشتن فرزندش شد (تو به منزله فرزند من هستی و باید در فراش من خود را طعمه شمشیر چهل تن از شمشیرزنان عرب قرارداداده و در شب تاریک بدن خود را قطعه قطعه بینی). پس بر تو باد به صبر و استقامت، بر تو باد به شکیبائی و تحمل، که رحمت خدا به

۱- «مناقب» ج ۱ ص ۱۲۷.

۲- «دلائل الصدق» ج ۲ ص ۸۰.

نیکوکاران نزدیک است. و سپس رسول خدا علی بن ابیطالب را در بغل گرفته و در آغوش مهر خود کشیدند و وصیت به ادای دیون خود نمودند و به برآوردن وعده‌های خود و برگرداندن امانتها به دست صاحبانش. سپس از مکه خارج شدند.

و از مجموع مطالب گفته شده ما سه قسمت تحلیل و تجزیه شد: اول عظمت و سعه علم نفسانی رسول خدا به کتاب مجید قرآن کریم. دوم عظمت و سعه روحی راجع به کتاب تکوین و بروز معجزات و تصرف در امور و مواد کاینات. و سوم عظمت ابتلائات و امتحانات.

و معلوم شد که رسول خدا در هر سه مرحله از تمام انبیاء و مرسلین قویتر و شدیدتر و عظیم‌تر بوده‌اند، و همین عظمت در سه مرحله به امیرالمؤمنین علیه السلام ارث رسیده است، و لذا آن حضرت از همه پیغمبران و اوصیای آنها عالمتر به کتاب تشریح و کتاب تکوین، و در ذات خدا قویتر و رسیده‌تر و فانی‌تر و به بقاء حق عظیم‌تر و وسیع‌تر بوده‌اند. اینجاست که شارح معتزلی ابن ابی الحدید پرده برداشته و اعتراف به افضلیت آن حضرت از جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین می‌کند:

فَكَأَنَّ زَنْجِيًّا هُنَاكَ يُجَدِّعُ <sup>۱</sup>	قَدْ قُلْتُ لِلْبُرْقِ الَّذِي شَقَّ الدُّجَى
أَتْرَاكَ تَعْلَمُ مَنْ بِأَرْضِكَ مُودِعُ	يَا بَرَقُ إِن جِئْتَ الْعُرَى فَقُلْ لَهُ
عِيسَى يَقْفِيهِ وَأَحْمَدُ يَثْبَعُ	فِيكَ ابْنُ عَمْرَانَ الْكَلِيمُ وَبَعْدَهُ
رَافِلُ وَالْمَلَأُ الْمُقَدَّسُ أُجْمَعُ	بَلْ فِيكَ جِبْرِيلُ وَمِيكَالُ وَأَسَدُ
لِذَوِي الْبَصَائِرِ يَسْتَشْفِئُ وَيَلْمَعُ	بَلْ فِيكَ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ
الْمُجْتَبَى فِيكَ الْبَطِينُ الْأَنْزَعُ <sup>۲</sup>	فِيكَ الْإِمَامُ الْمُرْتَضَى فِيكَ الْوَصِيُّ

۱- در اینجا شب تاریک را به غلام زنگی تشبیه کرده است؛ و برقی که شب را می‌شکافد گوئی بینی غلام زنگی بریده شده است.

۲- ضمن قصیده عینیّه از قصائد هفتگانه ابن ابی الحدید که به «علویات سبع» معروف است و در ضمن «معلقات سبع» طبع شده است و کتاب صفحه ندارد لیکن تقریباً در اول ربع آخر کتاب است. و ملای رومی چه خوش سروده است:

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود  
هم صالح پیغمبر و داود علی بود  
کردش صفت عصمت و بستود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس  
هم موسی و هم عیسی و هم خضروهم الیاس  
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن

- ۱- گفتیم به برق آسمان آن برقی که تاریکی را شکافته؛ همچون غلام زنگی که بینی او بریده شده باشد.
- ۲- ای برق اگر بر زمین نجف اشرف عبورت افتاد به آن زمین بگو: آیا می دانی چه کسی در کام تو فرو رفته و به امانت نگاه داشته شده است؟
- ۳- در تو کلیم خدا موسی بن عمران فرو رفته و بعد از او عیسی و بدنبال او احمد فرو رفته اند.
- ۴- بلکه در تو جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدس آسمانی فرو رفته اند.
- ۵- بلکه در تو نور خداوند جلّ جلاله فرو رفته، آن نور خدائی که برای صاحبان بصیرت از ماوراء خود، خدا را نشان می دهد و تمام اسماء و صفات خدا را حکایت می کند و دائماً آن نور در لمعان و درخشیدن است.
- ۶- در تو امام مرتضی و وصیّ مجتبی فرو رفته و بطین آنزع، یعنی انسان کامل پاکیزه از شرک و گناه و مملو از معادن خیر و جواهر حقایق علوم فرو رفته است.
- چون ابن ابی الحدید، معتزلی است و آنها ملائکه را اشرف از پیغمبران می دانند لهذا اوّل می گوید: موسی و عیسی و محمد فرو رفته اند و بعد ترقی می کند و می گوید بلکه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدس. آری این است مقام و منزلت آن حضرت که قائم مقام نفس محمد و بلکه در عالم معنی و حقیقت عین محمد یعنی ولایت مطلقه کبرای الهیه و شاهد ناموس کون و شهید بر احوال پیمبران است.
- آن حضرت در خطبه ای که مردم را از متابعت علماء سوء و ظاهر فریب منع می کند و به عترت رسول خدا گرایش می دهد علناً خود را وجود باقیه و مبقیه رسول خدا معرفی می کند و می خواهد برساند که با وجود من پیغمبر خدا نمرده است. بعد از آنکه حالات و صفات اولیاء خدا را بیان می کند، می فرماید: وَ آخِرُ قَدْ تَسْمَى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَ أَضَالِلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ شَرَكًا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ مِنَ الْعِظَائِمِ وَ يَهْوَنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ، يَقُولُ: أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَ فِيهَا وَقَعَ، وَ أَعْتَزَلُ الْبِدْعَ، بَيْنَهَا اضْطَجَعَ، فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ،

وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدُّ عَنْهُ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَأْيُّ تُؤْفَكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَأُضِحَّةٌ وَالْمَنَارُ مَنُصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَنَاهُ بِكُمْ بَلَّ كَيْفَ تَعْمَهُونَ؟ وَبَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَّبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرَدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ. أَيُّهَا النَّاسُ حُذُّوْهَا عَنْ حَاتِمِ النَّبِيِّينَ ﷺ: «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلَىٰ مَنْ بَلَىٰ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ» فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَاعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ<sup>۱</sup>.

می فرماید: «و در مقابل آن شخص نورانی پاک دل فرد دیگری نیز هست که به خود لقب عالم را می بندد لیکن عالم نیست، مطالب باطل و درهم و برهمی را از دست جهالی گرفته و کلمات گم و گمراه کننده ای را از مردان گمراهی اخذ نموده است و برای صید مردم شبکه هائی از ریسمانهای غرور افکننده و دامهائی از گفتار باطل گسترده است، کتاب خدا را بر آراء و افکار خود تطبیق و تحمیل می کند و حق را بر نیات و مقاصد و خیالات باطله خود برمی گرداند، مردم را از گناهان بزرگ در امان درآورده رخصت می دهد و جرائم کبیره را سست و بی قدر معرفی می کند، می گوید: من از کارهای شبهه ناک در هراس و گریزم لکن در عین شبهات و معدن امور مشتبّهه واقع می شود، می گوید: من از ارتکاب بدعتها برکنارم لیکن فراش خود را در میان بدعتها پهن کرده و در آن آرمیده است، صورتش صورت انسان، و دلش دل حیوان است، در خانه هدایت را نمی شناسد تا پیروی کند، و در خانه ضلالت و غوایت و ناپینائی را نمی شناسد تا از آن دور شود، این آدم، مرده ای است در میان زندگان.

ای مردم کجا می روید و به کجا کشیده می شوید و دلهای شما گرایش می کند؟ علمهای هدایت برافراشته شده و آیات و علامات سعادت واضح و آشکار است و مناره های نور دهنده هدایت کننده گمشدگان منصوب است. پس ای مردم در کدام تیه ضلال و بیابان قفر و خشک حیرت شما را می برند؟ بلکه چگونه چشم خود را عمداً برهم گذارده و خود را کور می کنید و در وادی تحیر سرگردان و حیرت زده اید؟ در حالی که در میان شما عترت و اهل بیت پیغمبر شماسست، و آنها

۱- خطبه ۸۵ از «نهج البلاغه» ص ۱۵۳ و ص ۱۵۴، از طبع عبده مصر.

زمام‌های حقّ و پرچمهای دین، و زبانهای راست‌اند، آنها را در بهترین منزل از منازل قرآن قرار دهید و عالی‌ترین درجه در درجات قرآن را در وجود آنها مشاهده کنید، و مانند شتران تشنه بیابان نوردیده که به آبشخور برسند خود را به آستان آنها زنید و از علوم و برکات و رحمت و عافیت و صدق و حَقَانِیَّت آنها سیراب شوید و اِشْبَاع گردید (منظور آن حضرت از عترت پیغمبر خود اوست، می‌خواهد بفرماید برای رفع هر گونه بدبختیها و رفع مشکلات دنیوی و اخروی و فتح ابواب سعادت و کامیابی باید به من روی آورید).

ای مردم این مطلب را از رسول خدا خاتم النبیین اخذ کنید و از او بشنوید که می‌فرماید: «می‌میرد کسی که از ما مرده است ولی مرده نیست، و کهنه و خراب می‌شود کسی که از ما خراب و کهنه شده است ولی کهنه و خراب نیست».

در معنای این دو فقره اخیر ابن ابی الحدید دچار اضطراب شده و این دو جمله عالی را به کلی از معنی و حقیقتش ساقط نموده است. می‌گوید ممکن است این کلام رسول خدا را بر یکی از دو معنی حمل کرد: اول - آنکه مردگان ما نمی‌میرند بلکه خداوند تعالی آنها را به ملکوت آسمان بالا می‌برد و بنابراین اگر کسی قبور آنها را حفر کند در آنجا جسدی نخواهد دید، ولی این احتمال با فقره دوم از کلام رسول خدا که تصریح می‌کند مَنْ بَلِيَ مِنَّا اِفْرَادِي که از ما کهنه و خراب می‌شوند سازگار نیست و بنابر این در این جمله باید تقدیر گرفت و گفت: وَ يَبْلَى كَفَنٌ مِّنْ بِلَى مِنَّا «و کهنه و خراب می‌شود کفن کسی که از ما کهنه شده است».

دوم آنکه در هر انسانی ذراتی به عنوان اصل و حقیقت او موجود است، در رسول خدا و ائمه، خداوند به جهت تکریم و تعظیم آنها آن ذرات اصلیّه را از قبر بالا می‌برد و در ملکوت به آنها اجزاء و ذراتی دیگر متصل می‌کند تا به صورت یک انسان کامل که همان شخص مرده از خاندان رسالت است درآید، بنابراین آنها نمرده‌اند.<sup>۱</sup>

ولی با مختصر توجه معلوم می‌شود که در ادراک معنای این جمله خیلی پرت شده است. حضرت امیرالمؤمنین در میان خطبه خود نمی‌خواهند بیان روایتی از رسول اکرم کرده باشند بلکه چون اول بیان کردند که به عترت و اهل بیت که در این زمان

۱- «شرح نهج البلاغه» ج ۶ ص ۳۷۷ و ص ۳۷۸. البته ما مطلب او را مختصراً نقل کردیم.

خود من هستم باید رجوع کنید، به عنوان استشهاد، کلام رسول خدا را شاهد و دلیل آورده‌اند که اگر از من قبول ندارید کلام پیغمبر خود را بشنوید که می‌فرماید: ما نمی‌میریم و همیشه زنده هستیم، یعنی من کآنه وجود پیغمبرم و ادامه حیات پیغمبرم، ای مردم پیغمبر نمرده است با آنکه مرده است چون من زنده هستم و زندگی من حیات پیغمبر است، یعنی ای مردم من در تمام جهات آئینه تمام نمای آن حقیقتی هستم که پیغمبر آئینه تمام نمای آن حقیقت بوده است، آن حقیقت مقام ولایت مطلقه و کبرای الهیه است که در زمان پیغمبر در آن حضرت ظهور نمود و آن وجود مبارک مظهر تام اسماء الهیه بوده و امروز آن ولایت در من ظاهر شده است. پس معنی کلام رسول خدا این است که با مرگ و کهنگی ابدان ما در زیر قبور آن معارف الهیه و آن علوم ربانیه و آن تصرف در عالم کون و بالآخره ولایت نمی‌میرد و کهنه نمی‌گردد، او همیشه زنده و جاویدان است چون روح ما زنده است و آن زندگی و حیات همان روح ماست که در وصی ما متجلی شده است، و این در حقیقت همان معنای میراث است که از رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ارث رسیده است. ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا.

شاهد بر این مدعی آنکه خود حضرت بعد از بیان این دو جمله از خاتم المرسلین می‌فرماید: فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ، وَاعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَآثَا هُوَ «ای مردم بنا براین به مطلبی که پی نبرده‌اید و حقیقت آن را ادراک نکرده‌اید بی خود سخن بی جا نگوئید چون اکثر مردم حقائق و دقائق را انکار می‌کنند و چشم خود را بسته و روی حقیقت را می‌پوشند، و عذر کسی را که شما بر او حجتی نمی‌توانید اقامه کنید بپذیرید و او من هستم».

و دیگر آنکه خود حضرت در وصیت خود بعد از ضربت خوردن تصریح می‌کند که بدن من با شما بوده نه روح من، و آن بدن را فردا بدون روح، ساکن و آرام خواهید یافت و تمام این قدرت‌ها و عظمت‌ها که در من طلوع نموده بود اختصاص به ذات مقدس پروردگار دارد، این همه علوم، این همه معجزات، این همه کمالات، همه به مرجع کمال بازگشت خواهد نمود، و این بهترین واعظ و اندرز دهنده است. وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرَكُمْ بَدَئِي أَيَّامًا، وَ سَتُعَقِّبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً، سَاكِنَةٌ بَعْدَ حَرَكَ، وَ صَامِتَةٌ بَعْدَ نَطْقٍ، لِيُعِظْكُمْ هُدُوءِي وَخَفُوتُ إِطْرَاقِي، وَ سَكُونُ أَطْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُّ

لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ وَ الْقَوْلِ الْمُسْمُوعِ<sup>۱</sup>.

به مردم می‌فرماید: «ای مردم من همسایه شما بودم، بدن من چند روزی با شما مجاورت کرد و فردا مرا جثه‌ای خالی و بدون روح خواهید یافت که ساکن است بعد از آنکه متحرک بود، و ساکت است بعد از آنکه گویا بود. باید این سکون و آرامش من شما را پند دهد، و این آویزان شدن و افتادن پلکهای چشم و این بی حرکتی اعضاء و دست و پا همه آنها باید شما را موعظه کند، چون برای عبرت گیرندگان از هر گفتار رسا و منطق بلیغی و از هر قول قابل قبولی اثرش بیشتر و نفوذش مؤثرتر است.»

باری محصل از مجموع مطالب آنکه: امیرالمؤمنین علیه السلام وارث جمیع کمالات رسول خدا بوده‌اند و به استثنای مقام نبوت که به آن حضرت انقطاع یافت تمام تلائوت و لمعانهای نوری که از عوالم غیب در وجود خاتم النبیین بروز کرد همگی در آئینه پاک و صافی نفس امیرالمؤمنین درخشید و این است حقیقت ارث، چنانکه عامه روایت کرده‌اند: قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» نَحْنُ أَوْلِيَاكَ<sup>۲</sup>.

«امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر بندگان برگزیده از این آیه مبارکه گفتند: مراد ما هستیم.» و دیگر ابن مردویه با سند متصل خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رساند که در تفسیر این آیه مبارکه فرمودند: نَحْنُ هُمْ<sup>۳</sup> «ما برگزیدگان از بندگان خدا هستیم که قرآن به ما ارث رسیده است.»

و حاکم حسکانی از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است قال: إني جالسٌ عنده إذ جاءه رجُلان من أهل العراق فقالا: يا ابن رسول الله جئناك (كي) تُخبرنا عن آيات من القرآن، فقال: وما هي؟ قالوا: قول الله تعالى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا». فقال: يا أهل العراق! وأيّش يقولون؟ قالوا: يقولون إنها نزلت في أمة محمد صلى الله عليه وآله، فقال عليُّ بن الحسين: أمة محمد كلُّهم إذ في الجنة؟! قال: فقلت من بين القوم: يا ابن رسول الله فيمن نزلت؟ فقال: نزلت والله فينا أهل البيت - ثلاث مرّات - قلت: أخبرنا من فيكم الظالم لنفسه! قال: الذي استوت حسائنه و

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۷ ص ۲۶۹.

۲ و ۳- «غاية المرام» حديث اول و دوم ص ۳۵۱.



سَيِّئَاتِهِ - وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ - فَقُلْتُ: وَالْمُقْتَصِدُ؟ قَالَ: الْعَابِدُ لِلَّهِ فِي بَيْتِهِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْيَقِينُ. فَقُلْتُ: السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ؟ قَالَ: مَنْ شَهَرَ سَيْفَهُ وَ دَعَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ .<sup>۱</sup>

« ابو حمزه گوید: نزد حضرت امام زین العابدین علیه السلام نشسته بودم که دو مرد از اهل عراق وارد شدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا آمده ایم تا معنی بعضی از آیات قرآن را برای ما بیان بفرمائی. حضرت فرمود: چیست آن آیات؟ عرض کردند: قول خدای تعالی: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا. حضرت فرمودند: اهل عراق برگزیدگان را که وارث کتاب هستند چه کسانی می دانند؟ عرض کردند: آنها می گویند: درباره امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. حضرت فرمود: بنابر این همه امت در بهشتند؟ ابو حمزه گوید: من از بین آنها سؤال کردم: ای فرزند رسول خدا پس درباره که نازل شده است؟ حضرت سه مرتبه فرمود: سوگند به خدا درباره ما اهل بیت نازل شده است. عرض کردم: پس ما را مطلع فرما که در میان شما ظالم به نفس خود کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی که کارهای نیک و بد او مساوی باشد، و او در بهشت است. عرض کردم: مقتصد و میانه رو کیست؟ فرمود: کسی که در خانه خود عبادت خدا را به جای آورد تا یقین به او برسد. عرض کردم: سابق به خیرات کیست؟ فرمود: کسی که شمشیر خود را برهنه کند و مردم را به راه خدا دعوت کند.»

و نظیر این استدلال را حضرت امام رضا علیه السلام به مأمون می کنند که مراد از وارثین کتاب خصوص عترت رسول خدا هستند، و این مطلب ضمن روایت مفصلی است که حضرت رضا در مجلس مأمون از آیات قرآن دوازده مزیت برای عترت و اهل بیت رسول خدا اثبات می کنند. این روایت را صدوق مفصلاً در «عیون اخبار الرضا» آورده<sup>۲</sup>، و سید بحرانی در «غایة المرام» مقدار مختصری از آن را که شاهد برای اثبات میراث است ذکر کرده<sup>۳</sup>، و مجلسی از «تفسیر علی بن ابراهیم» از ابان بن صلت مختصر آن را آورده است<sup>۴</sup>.

و مجلسی گوید: سید علی بن طاووس در کتاب «سعد السعود»

۱- «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۰۴.  
۳- «غایة المرام» ص ۳۵۲ حدیث دهم.

۲- «عیون» ص ۱۴۹.  
۴- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۵.

گوید: من روایات بسیاری را یافته‌ام که بعضی از آنها را در کتاب «الْبَهْجَةُ بِشَمْرَةِ الْمُهْجَةِ» ذکر کرده‌ام که مراد از قول خداوند جلّ جلاله «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ، جميع فُيْئَهُ پيغمبر هستند و در میان آنها ستمگر به نفس جاهل به امام است، و مقتصد عارف به امام است، و سابق به خیرات خود امام است.

و از کسانی که ما این دسته روایات را از آنها نقل نموده‌ایم شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه در کتاب «فرق» است با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام و دیگر از کتاب «واحدة» از ابن ابی جمهور در روایتی که از ابومحمد الحسن بن علی العسکری روایت کرده است، و دیگر از کتاب «دلایل» متعلق به عبدالله بن جعفر حمیری از امام حسن عسکری روایت کرده است، و دیگر از کتاب محمد بن علی بن رباح با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام و او از کتاب محمد بن مسعود بن عیاش در تفسیر قرآن روایت کرده است، و دیگر از کتاب «جامع صغیر» یونس بن عبد الرحمن، و دیگر کتاب عبدالله بن حماد انصاری، و دیگر کتاب ابراهیم خزاز، و غیر از این کتابها که فعلاً اسامی آنها در نظرم نیست<sup>۱</sup>.

این مجموع روایاتی است که در تفسیر کریمه شریفه سابقاً بیان کردیم، و اینک نیز چند روایت آن را ذکر کردیم، و از مجموع مطالب واضح شد که امیرالمؤمنین یگانه روزگار در صفات عالیّه انسانیت و فریده دهر و گوهر تابناک عالم خلقت و معلم بشریت و سرمشق تعالیم صالحه و منبع خیرات و معدن برکات و فخر بنی آدم و افتخار ملانکه و پیغمبران بوده‌اند. و چه خوب خضر پیغمبر آن حضرت را بدین صفات عالیّه ستوده و تمجید نموده و در مصیبت آن حضرت گریان شده است.

صفوانی در کتاب «إِحْسَنُ وَ مِخْنُ» و کلینی در کتاب «کافی» روایت کرده‌اند که چون امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند. جاءَ شَيْخٌ يَبْكِي وَ هُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلَاقَةُ الثُّبُوءِ، حَتَّى وَقَفَ بِيَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَحَدَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ فَلَقَدْ كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا، وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِينًا، وَ أَخَوْفَهُمْ مِنَ اللَّهِ، وَ أَطْوَعَهُمْ لِنبِيِّ اللَّهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَ أَكْثَرَهُمْ سَوَابِقَ، وَ أَشْبَهُهُمْ

۱- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۵.

بِهِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ سِيمَاءً وَ فَضْلًا. وَ كُنْتَ أَحْفَظَهُمْ صَوْتًا، وَ أَعْلَاهُمْ طَوْدًا، وَ أَقْدَمَهُمْ كَلَامًا، وَ أَصُوبَهُمْ مَنْطِقًا، وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْبًا، وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَ أَقْوَاهُمْ يَقِينًا. حَفِظْتَ مَا ضَيَعُوا وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَ شَمَرْتَ إِذِ اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا، وَ وَقَفْتَ إِذْ شَرَعُوا، وَ أَدْرَكْتَ أَوْ تَارَمَا ظَلَمُوا. كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا وَاصِبًا، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَ حِصْنًا، كُنْتَ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحْرِكُهُ الْعَوَاصِفُ. كُنْتَ لِلطُّفْلِ كَالْأَبِ الشَّفِيقِ وَ لِلرَّامِلِ كَالْبُعْلِ الْعَطُوفِ. قَسَمْتَ بِالسَّوِيَّةِ، وَ عَدَلْتَ فِي الرِّعْيَةِ، وَ أَطْفَأْتَ النَّيْرَانَ وَ كَسَرْتَ الْأَصْنَامَ، وَ ذُلَّلْتَ الْأَوْثَانَ، وَ عَبَدْتَ الرَّحْمَنَ - فِي كَلَامٍ لَهُ كَثِيرٌ - فَالْتَفَتُوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا. فَسُئِلَ الْحَسَنُ عليه السلام مَنْ كَانَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: الْخِضْرُ عليه السلام.

« چون امیرالمؤمنین عليه السلام رحلت کردند پیرمردی گریه کنان آمد در حالی که می گفت: امروز زنجیرهای نبوت پاره شد، تا ایستاد در اطافی که حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت: خدا تو را رحمت کند، حقا که اولین کسی بودی که اسلام آوردی، و پاکترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزونتر، و مناقب و فضائلت از همه عالیتر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهرهات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و صدا از همه آرامتر بودی، و از جهت استقامت و ثبات از همه بالاتر و رفیع مرتبه تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول تر، و منطقت از همه صحیح تر، و قلبت از همه شجاع تر، و کردارت از همه نیکوتر، و یقینت از همه قوی تر بود. حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، و دامن همت به کمر زدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس خود را بلند داشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقف کردی در وقتی که آنها بدعت نهادند، و دادخواهی کردی نسبت به ظلمهائی که نمودند. ای علی تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و ملجأ و حصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تند بادهای اهواء و آراء باطل و طوفانهای سخت امیال و

افکار مخالفین ابداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به وجود نیاورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت‌المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش‌های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق‌کشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بُت‌های ظاهر و باطن را درهم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزّ و جلّ قیام و اقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیّه آن حضرت را بیان کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال کردند؟ فرمود: آن مرد پیر خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.»

علامه مجلسی این بیانات خضر را با مختصر اختلافی در لفظ ولی مفصلتر در بحار آورده و از «کمال الدّین و تمام النعمه» صدوق روایت کرده است.<sup>۱</sup>

و محدث قمی گوید: این روایت به سندهای معتبر از کلینی و صدوق و دیگران روایت شده و من در کتاب «هدیه» در باب زیارات آن حضرت ذکر کرده‌ام، چون کلمات خضر به منزله زیارت امیرالمؤمنین است.<sup>۲</sup>

و حقیر گوید: الحقّ این عبارات خضر جامع مقامات معنوی و روحی امیرالمؤمنین است، و سزاوار است در کتاب مستقلّی مفصلاً و مشروحاً شرح شود. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

از موقّق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از محمدبن منصور نقل است که او می‌گفت: از احمدبن حنبل شنیدم که می‌گفت: آن مقداری که از فضائل و مناقب درباره علی بن ابیطالب آمده است راجع به هیچ یک از اصحاب وارد نشده است. و احمدبن حنبل می‌گفت: مردی به ابن عباس گفت: سبحان الله چقدر فضائل علی بن ابیطالب زیاد است من گمان دارم که سه هزار منقبت باشد! ابن عباس گفت: آیا نمی‌گوئی که به سی هزار نزدیکتر است؟<sup>۳</sup>

۲- «منتهی الآمال» ج ۱ ص ۱۳۴.

۱- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۶۷۷.

۳- «ینابیع الموده» باب: ۴۰ ص ۱۲۱.

و نیز خوارزمی با سند خود از حربین عبدالحمید روایت کرده که سلیمان اعمش برای ما گفت که منصور دوانیقی در ایام خلافتش به من گفت: ای سلیمان به من باید بگوئی که چند حدیث در فضائل علی بن ابیطالب روایت کرده‌ای؟ گفتم: مقدار اندکی، گفت: وای بر تو، به تو می‌گویم چقدر؟ گفتم: ده هزار حدیث یا هزار حدیث. چون کلمه هزار را از زبان من شنید آن را کوچک شمرد و گفت: وای بر تو ای سلیمان همان ده هزار صحیح است که اول گفتمی.<sup>۱</sup>

و نیز خوارزمی با سند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ أَنَّ الْأَشْجَارَ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْجَنُّ حُسَابٌ وَالْإِنْسُ كُتَابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ<sup>۲</sup>. «رسول خدا ﷺ فرمود: اگر تمام درختان عالم قلم شود و دریاها مرکب گردد و جن حسابگر و تمام افراد انسان نویسنده و کاتب، نمی‌توانند فضائل علی بن ابیطالب را بشمرند.»

و نیز خوارزمی با سند خود از محمدبن عماره از پدرش از جعفر بن محمد الصادق از پدرانش از امیرالمؤمنین از رسول خدا روایت کرده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِرَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً، فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ.

«حضرت رسول اکرم ﷺ به جماعتی از اصحاب خود گفتند: خداوند تعالی برای برادر من علی فضائلی برون از حد و شماره قرار داده، هر کس یک فضیلت از فضائل او را ذکر کند و به آن اعتراف و اقرار داشته باشد خداوند تمام گناهان گذشته دور و نزدیک او را می‌آمرزد.»

وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تُسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لَذَلِكَ الْكِتَابِ رَسْمٌ، وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ. ثُمَّ قَالَ: النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ عِبَادَةٌ، وَذِكْرُهُ عِبَادَةٌ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ اِيْمَانَ عَبْدٍ اِلَّا بِمُؤَالَاتِهِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ اَعْدَائِهِ<sup>۳</sup>.

«و هر کس فضیلتی از فضائل علی بن ابیطالب را بنویسد دائماً ملائکه برای

۱ و ۲- «ینابیع المودة» باب ۴۰ ص ۱۲۱.

۳- «ینابیع المودة» باب ۴۰ ص ۱۲۳.

او استغفار می‌کند تا زمانی که از آن نوشته اثری باقی است، و کسی که گوش فرا دارد به یک فضیلت از فضائل او می‌آمزد خدا تمام گناهانی را که با استماع و گوش انجام داده است، و کسی که نظر کند به کتابی که در آن فضائل علی نوشته شده است خداوند می‌آمزد تمام گناهانی را که با چشم و نظر انجام داده است. و سپس فرمود: نظر کردن به علی عبادت است، و یاد کردن علی عبادت است، خداوند ایمان بنده خود را نمی‌پذیرد مگر به دوستی او و به برائت و بیزاری از دشمنان او».

و نیز خوارزمی در «مناقب» از سیماک بن حرب، از سعیدبن جبیر روایت کرده است، که او می‌گفت: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَسْأَلُكَ عَنِ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِي عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: يَا بَنَ جَبِيْرٍ تَسْأَلُنِي عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ ثَلَاثَةُ آلَافٍ مَثَقَبَةٍ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْفَرَبَةِ فِي قَلِيْبِ بَدْرٍ، سَلَّمَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ، وَ تَسْأَلُنِي عَنْ وَصِيِّ رَسُوْلِ اللَّهِ ﷺ وَ صَاحِبِ حَوْضِهِ وَ صَاحِبِ لُوَائِهِ فِي الْمَحْشَرِ. وَ الَّذِي نَفَسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِيَدِهِ لَوْ كَانَتْ بِحَارِ الدُّنْيَا مِدَادًا، وَ أَشْجَارُهَا أَقْلَامًا، وَ أَهْلُهَا كُتُبًا فَكَتَبُوا مَنَاقِبَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ فَضَائِلَهُ مَا أَحْصَوْهَا!

«سعیدبن جبیر می‌گوید: من از علت اختلاف عقیده مردم درباره علی بن ابیطالب از ابن عباس سؤال کردم. در پاسخ گفت: ای فرزند جبیر از من پرسش می‌کنی درباره کسی که سه هزار منقبت فقط در یک شب داشت و آن شب شب مشک بود در چاه بدر، بر او سه هزار فرشته از نزد خداوندشان سلام کردند. و از من پرسش می‌کنی درباره وصی رسول خدا ﷺ، و صاحب حوض کوثر او، و صاحب پرچم توحید و لوای حمد او در روز بازپسین. سوگند به خدائی که جان عبدالله بن عباس در دست قدرت اوست اگر تمام اقیانوسهای دنیا مرگب شوند، و تمام درختهای دنیا قلم گردند، و تمام اهل عالم نویسنده شوند از عهده شمارش فضائل و مناقب علی بن ابیطالب برنخواهند آمد».

و نیز خوارزمی در «مناقب» از ابوظیفیل روایت کند که قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ: لَقَدْ كَانَ لِعَلِيٍّ مِنَ السَّوَابِقِ مَا لَوْ قُسِّمَتْ سَابِقَةٌ مِنْهَا بَيْنَ النَّاسِ لَوَسِعَتْهُمْ خَيْرًا.<sup>۱</sup>  
«بعضی از اصحاب رسول خدا گفته‌اند: برای علی بن ابیطالب سوابقی است که اگر

یکی از آنها در بین جمیع افراد بشر تقسیم گردد به همه آنها خیر و رحمت خواهد رسید».

ابن شهر آشوب گوید: از جمله معجزات بعد از رحلت علی بن ابیطالب آن است که جماعتی از عامه و مخالفین بدون اختیار و اضطراراً مناقب و فضائل او را نقل کردند و خداوند چنان آنها را مسخر فرموده است که اینها را ذکر کنند با آنکه این مناقب برهان روشن و حجّت قاطعه بر علیه خود آنها و آئین و مذهب آنهاست، به طوری که اگر یکی از آنها یکی از این فضائل را ردّ کند فوراً رقیقش می‌گردد: این جای ردّ نیست، این مطلب در تواریخ و صحاح و سنن و جوامع و سیر و تفاسیر آمده و تمام بزرگان علم و حدیث و تاریخ و تفسیر و رجال و سیره اجماع کرده‌اند که این حدیث صحیح است و این منقبت برای علی بن ابیطالب محلّ ردّ و انکار نیست، و اگر احیاناً در یکی از این کتب یافت نشود مسلماً در دیگری یافت می‌شود.

و از جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش آن است که در مناقب او علمای عامه اجماع کرده‌اند یا افراد بسیاری از آنها مناقب او را ذکر کرده‌اند به طوری که این فضائل و مناقب در نزد آنها علم ضروری شده است مانند آنکه ابن جریر طبری، کتاب «الغدیر» را تصنیف کرده است، و ابن شاهین کتاب «مناقب» و کتاب «فضائل فاطمه علیها السلام» را، و یعقوب بن شیبیه کتاب «تفضیل الحسن و الحسین» علیهما السلام و کتاب «مسند امیرالمؤمنین و اخباره و فضائله» علیهما السلام را، و جاحظ کتاب «علوی» و کتاب «فضل بنی هاشم علی بنی امیه» را، و ابونعیم اصفهانی کتاب «منقبة المطهرین فی فضائل امیرالمؤمنین» و «ما نزل القرآن فی امیرالمؤمنین» علیهما السلام را، و ابوالمحاسن الرّویانی کتاب «جعفریات» را، و الموفق المکی کتاب «قضایا امیرالمؤمنین» علیهما السلام و کتاب «ردّ الشمس لامیرالمؤمنین» علیهما السلام را، و ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی کتاب «نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین» علیهما السلام را، و ابوصالح عبدالملک مؤدّن کتاب «الأربعین فی فضائل الزهراء» علیهما السلام را، و أحمد بن حنبل کتاب «مسند اهل البيت و فضائل الصحابة» را، و أبو عبدالله محمد بن احمد النظیری کتاب «الخصائص العلویة علی سائر البریة» را، و ابن مغزلی کتاب «مناقب» را، و ابوالقاسم البسطی (البستی - خ ل) کتاب «المراتب» را، و أبو عبدالله بصری کتاب «درجات» را، و خطیب ابوتراب

کتاب «الحدائق» را، با آنکه همه آنها چون میل به مخالفین امیرالمؤمنین داشتند و مذهب آنها مذهب شیخین بوده است ناچار بسیاری از مطالب را کتمان کرده‌اند، و این حقیقت واقعاً معجزه و خرق عادت است که دشمنانش بر فضائل او گواهی دهند و مُنکران او به مناقبش اعتراف کنند!

شاعر گوید:

شَهْدَ الْأَنَامِ بِفَضْلِهِ حَتَّى الْعِدَى وَالْفَضْلُ مَا شَهَدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ<sup>۲</sup>

«تمام مردم یکدل بر فضیلت او گواهی دهند حتی دشمنان او، و فضیلت آن است که دشمنان به آن شهادت دهند».

و شاعر دیگری گوید:

يَرَوِي مَنَاقِبَهُمْ لَنَا أَعْدَاؤُهُمْ لَا فَضْلَ إِلَّا مَارَ وَاةُ حَسُودٍ<sup>۳</sup>

«دشمنان اهل بیت رسول خدا برای ما مناقب آنها را روایت می‌کنند، فضل و شرف نیست مگر آنکه حسود روایت کند».

البته این افرادی را که ابن شهر آشوب با مصنفات آنها شمرده است قبل از زمان خود او بوده‌اند، چون او در سنه پانصد و هشتاد و هشت (۵۸۸) فوت کرده است ولی بعضی از مصنفات دیگر در این زمینه قبل از او و بعد از او نوشته شده است که سیدمحمد مهدی فرزند سیدحسن خیرسان در مقدمه طبع هفتم از «ینابیع المودة» تعداد آنها را به یک صد و هشتاد و سه (۱۸۳) کتاب رسانیده است.

ابن شهر آشوب گوید: واز جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش کثرت روایات در مناقب و فضائل اوست با آنکه کتب و روایات فضائل او را دفن می‌کردند و از ترس وعیدهای مخالفین اسم علی را در روایات نمی‌بردند.

مسلم و بخاری و ابن بطة و نظیری در ضمن حدیثی از عائشه در مرض حضرت رسول ﷺ روایت کرده‌اند: فَقَالَتْ فِي جُمْلَةٍ ذَلِكَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْفَضْلُ وَرَجُلٍ آخَرَ يَحُطُّ قَدَمَاهُ، عاصِبَارُ أَسَهُ - تَعْنِي عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۴</sup>.

«عائشه در ضمن گفتارش گفت: رسول خدا در مرض موت به مسجد رفت

۱ و ۲ و ۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۴.

۴- «مناقب» ج ۱ ص ۴۸۴.



در حالی که قدمه‌هایش روی زمین کشیده می‌شد و دستمالی بر سر بسته بود و دو نفر از اهل بیتش زیر بغلهای او را گرفته بودند؛ یکی فضل بن عباس بود و یکی یک مرد دیگر (مراد از مرد دیگر علی است که عائشه از روی حسادت بیان نکرده یا روایت آن را کتمان کرده‌اند).

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّا كَتَبْنَا فِي الْأَفَاقِ نَهْيَ عَنِ ذِكْرِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ فَكُفَّ لِسَانَكَ. قَالَ: أَفَتُنْهَانَا عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَفَتُنْهَانَا عَنْ تَأْوِيلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَفَتَقْرَأُ وَلَا تَسْأَلُ؟ قَالَ: سَلْ عَنْ غَيْرِ أَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: إِنَّهُ مُنَزَّلٌ عَلَيْنَا فَسَأَلُ غَيْرَنَا؟ أَتُنْهَانَا لَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ؟ فَإِذَا تَهْلِكُ الْأُمَّةُ. قَالَ: أَقْرَأُوا وَلَا تَرَوْوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ. ثُمَّ نَادَى مُعَاوِيَةُ: أَنْ بَرَّتْ\* الذِّمَّةُ مِمَّنْ رَوَى حَدِيثًا مِنْ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ، حَتَّى قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الشَّدَادِ اللَّيْثِيُّ: وَدَدْتُ أُتَى أَثْرَكَ أَنْ أُحَدِّثَ بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ وَأَنْ عُنْتُ ضُرَيْتٌ»<sup>۱</sup>

«معاویه به ابن عباس گفت: ما به تمام کشورهای اسلامی نوشته‌ایم که مناقب علی را بر زبان نیاورند، تو نیز زبان خود را از ذکر فضائل او بازدار. ابن عباس گفت: آیا ما را نهی می‌کنی از خواندن قرآن؟ معاویه گفت: نه. ابن عباس گفت: آیا ما را منع می‌کنی از تفسیر و معنای قرآن؟ گفت: آری. ابن عباس گفت: آیا ما قرآن را بخوانیم ولی معنی را نفهمیم و سؤال نکنیم؟ گفت: سؤال بکن لیکن از اهل بیت سؤال مکن. ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت نازل شده آیا ما از غیر آنها بپرسیم؟ آیا تو می‌خواهی ما را از پرسشش خدا باز داری؟ بنابراین همه امت هلاک خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید اما روایاتی را که از رسول خدا درباره شأن نزول آیاتی که درباره اهل بیت نازل شده رسیده است برای مردم بیان نکنید» آری می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند و با زبانهای خود جلوی انتشار فضل و حق را بگیرند». سپس معاویه با صدای بلند ندا در داد: ذمه و عهد من بری است از کسی که در فضائل علی

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۴. و این حدیث ملاقات معاویه با ابن عباس را در «قاموس الرجال» ج ۶ ص ۴۱ مفصلاً از کتاب «سلیم بن قیس» نقل می‌کند، و در کتاب سلیم در صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳ موجود است.

\* در نسخه بدل: اِنِّي بَرَّيْتُ الذِّمَّةَ آمَدَه است؛ یعنی من ذمه و عهد خود را برداشتم.

روایتی را بیان کند. و کار آنچنان سخت شد و ترس و خوف مردم از بیان فضائل به جائی رسید که عبدالله بن شداد لثی می گوید: من دوست دارم یک روز تا شب بگذارند من مناقب علی را بیان کنم و سپس گردن مرا بزنند».

و کار به جائی رسید که محدث که در فقه حدیثی یا در مبارزه روایتی در شأن امیرالمؤمنین نقل می کرد نمی گفت: علی، بلکه می گفت: قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَعْنِي مَرْدِيٍّ مِنْ قُرَيْشٍ كَفْت.

و عبدالرحمن بن ابی لیلی در روایات خود به جای لفظ علی می گفت: مردی از اصحاب رسول خدا. و حسن بصری می گفت: أبو زینب<sup>۱</sup>.

و از سعیدبن جبیر سؤال کردند: بردارنده پرچم و لوای حمد در روز قیامت کیست؟ در پاسخ گفت: مگر دلخوشی داری؟<sup>۲</sup> (یعنی می خواهی من بگویم علی و همین بیان من سبب کشته شدن من و تو گردد).

و شعبی گوید: من می شنیدم که خطیب های بنی امیه علی بن ابیطالب را لعن و سب می کردند در بالای منبرها ولیکن مثل آنکه کسی بازوهای علی را گرفته و به آسمان بالا می برد، و می شنیدم که اسلاف و نیاکان بنی امیه را مدح و تحسین می کردند لیکن گوئی شکم جیفه و مرداری را می شکافند و تعفن و بوی گند او بیشتر منتشر می شد.

و یک زن عربی را دیدند که در مسجد کوفه می گفت: يَا مَشْهُورًا فِي السَّمَاوَاتِ وَيَا مَشْهُورًا فِي الْأَرْضِينَ، يَا مَشْهُورًا فِي الْآخِرَةِ، جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةُ وَالْمُلُوكُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ وَإِحْمَادِ ذِكْرِكَ، فَأَبَى اللَّهُ لِدِكْرِكَ إِلَّا غُلُوءًا وَلِثُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً وَنَمَاءً وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

«ای کسی که در آسمانها مشهوری و در زمینها معروفی، ای کسی که در آخرت مشهوری، جباران روزگار و پادشاهان قدرتمند در خاموش کردن نور تو و فرو نشاندن ذکر تو کوششها نمودند لیکن خداوند ذکر تو را بالاتر و نور تو را روشن تر و نمودارتر نمود گرچه مشرکین نمی پسندند». از او سؤال کردند: مرادت از این مرد کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب<sup>۴</sup>. سؤال کننده تا متوجه شد که چه کسی این جمله را گفت دیگر کسی را ندید.

۱ تا ۴ - مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۵.

و ابن نباته گوید: حيله و مکر قریش در خاموش کردن نور علی به حدّ اعلی رسید اما به صحیحۀ قیامت یک صدا اضافه شد و انوار و آثار رحمت قیامت در زمین ظاهر شد، مشاهد و مقابر اولاد علی در هر سرزمینی دیده می‌شود، و خوابهای عجیب از مناقب او پرده برمی‌دارد، و مریض‌های زمینگیر شفا می‌یابند، و مبتلایان نجات می‌یابند، و این امر برای احدی غیر از علی بن ابیطالب شنیده نشده است! شیخ اُزری اشعاری را در مدح حضرت رسول اکرم ﷺ می‌گوید: از آن جمله این است:

مَا تَنَاهَتْ عَوَالِمُ الْعِلْمِ إِلَّا  
وَأِلَى ذَاتِ أَحْمَدٍ مُنْتَهَاهَا  
أَيُّ خَلْقٍ لِلَّهِ أَعْظَمُ مِنْهُ  
وَهُوَ الْغَابَةُ الَّتِي اسْتَقْصَاهَا  
قَلْبَ الْخَافِقِينَ ظَهْرًا لِبِطْنٍ  
فَرَأَى ذَاتِ أَحْمَدٍ فَاجْتَبَاهَا

۱- عوالم علم، غایت و نهایی ندارد، مگر آنکه به ذات احمد منتهی

می‌گردد.

۲- کدامیک از مخلوقات خداوند از او عظیم‌ترند؟ در حالی که غایت و

مقصودی که خداوند عالم را بدان جهت آفریده است، اوست.

۳- خداوند تمام عالم را از مشرق و مغرب زیر و زبر کرد، و کاینات را

درهم ریخت، و ذات احمد را دید، و او را انتخاب کرد، و اختیار فرمود.

تا آنکه می‌رسد به اهل بیت و در مقام طهارت و عظمت آنها می‌گوید..

سَادَةٌ لَا تُرِيدُ إِلَّا رَضَى اللَّهُ  
كَمَا لَا يُرِيدُ إِلَّا الرِّضَاهَا  
حَصَّاهُمِنْ كَمَالِهِ بِالْمَعَانِي  
وَبِأَعْلَى أَسْمَائِهِ سَمَاهَا  
لَمْ يَكُونُوا لِلْعَرْشِ إِلَّا كُنُوزًا  
خَافِيَاتِ سُبْحَانَ مَنْ أَبْدَاهَا  
كَمْ لَهُمُ أَلْسُنٌ عَنِ اللَّهِ تُبْسِي  
هِيَ أَقْلَامٌ حِكْمَةٍ قَدْ بَرَاهَا  
وَهُمُ الْأَعْيُنُ الصَّحِيحَاتُ تُهْدِي  
كُلَّ نَفْسٍ مَكْفُوفَةٍ عَيْنَاهَا  
عُلَمَاءُ أُمَّةٍ حُكَمَاءُ  
يَهْتَدِي النُّجْمُ بِاتِّبَاعِ هُدَاهَا  
وَرَثُوا مِنْ مُحَمَّدٍ سَبْقًا وَأُولَاهَا  
وَحَازُوا مَا لَمْ تَحْزُ أَخْرَاهَا

۱- « مناقب » ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۴۸۵.

- ۴- امامان اهل بیت، سادات و بزرگوارانی هستند که نمی‌خواهند مگر رضای خدا را، همچنانکه خدا نمی‌خواهد مگر رضای ایشان را.
- ۵- خداوند از کمال خود، آنان را به معانی اختصاص داده است، و از عالی‌ترین اسماء خود آنان را بهره‌مند نموده و افاضه کرده و نامگذاری نموده است.
- ۶- آنان برای عرش خدا نیستند مگر گنجهای مخفی، پاک و منزّه است آن خداوندی که آنان را ظاهر کرده است.
- ۷- چه بسیار آنها زبانهائی دارند که از خدا خبر می‌دهد و آگاه می‌کند؛ آری ایشان قلم‌های حکمتی هستند که خداوند به دست خود تراشیده است.
- ۸- ایشان چشم‌های صحیح و سالمی هستند که هدایت و راهنمایی می‌کنند هر کسی را که دو چشم او کور و نابینا شده باشد.
- ۹- ایشان علماء و امامان و حکمائی هستند که ستارگان آسمان در اثر متابعت و پیروی از هدایت آنان، راه می‌یابند و هدایت می‌شوند.
- ۱۰- از محمد به ارث بردند آنچه را که در میدان مسابقه با اولین امت به عنوان حقّ السَّبَق و پاداش گرویندی گذاشته شده بود؛ و احاطه و حیازت کردند به آنچه که آخرین امت نتوانستند آن را حیازت کنند و بدان برسند و احاطه کنند.

و دوباره در توصیف حضرت رسول می‌گوید:

وَالرَّحْمَةَ الَّتِي أَهْدَاهَا	آيَةُ اللَّهِ حِكْمَةَ اللَّهِ سَيْفُ اللَّهِ
أَخَذَتْ عَنْهُمَا الْعُقُولُ نُهَاهَا	فَاضٌ لِلْخَلْقِ مِنْهُ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ
عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ أَزْكَاهَا	لَمْ يَكُنْ أَكْرَمَ النَّبِيِّينَ حَتَّى
بِيَدَيْهِ نَعِيمُهَا وَ شَقَاهَا	إِنَّمَا الْكَائِنَاتُ نُقْطَةٌ حَطٌّ
لِيَدِي فَضْلِهِ الَّذِي لَا يُضَاهَا	كُلُّ مَا دُونَ عَالَمِ لُوحِ طُوعٍ
تَاهَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي مَعْنَاهَا	حَازَ مِنْ جَوْهَرِ التَّقْدُسِ نَفْسًا
فَهِيَ الصُّورَةُ الَّتِي لَنْ تَرَاهَا	لَا تُجَلُّ فِي صِفَاتِ أَحْمَدٍ فِكْرًا
يُؤْتَاهَا أَحْمَدٌ فَمَنْ يُؤْتَاهَا	حَازَ قُدْسِيَّةَ الْعُلُومِ وَ لَنْ لَمْ
زَفَفِي عَيْنِ كُلِّ شَيْءٍ تَرَاهَا	وَ هُوَ الْآيَةُ الْمُحِيطَةُ فِي الْكَوْ

- ۱۱- محمد آیت خداست و حکمت خداست و شمشیر خداست و رحمت خداست که آن را به عنوان هدیه فرستاده است.

۱۲- از محمد به خلائق، علم و حلم افزا شد، که عقول از این علم و حلم، عقل‌های خود را گرفتند.

۱۳- محمد گرامی‌ترین پیامبران نشد مگر زمانی که خداوند دانست که او از همه پیامبران با نموتر و با رشادتر و با استعدادتر است.

۱۴- تمام موجودات از کاینات همچون نقطه خطی هستند که دو سر خط به دست اوست؛ خواه نعمت و رحمتی که بدانها رسد؛ و خواه نعمت و مشکلات و سختی‌ها.

۱۵- و هر چه به طور کلی، پائین‌تر از عالم لوح است همگی مطیع و منقاد دو دست فضل و کرم اوست؛ فضلی که هیچ شبیه و نظیر ندارد.

۱۶- او از حاق طهارت و از جوهر قدس، حائز نفسی شده است که پیامبران در معنی و حقیقت آن نفس همگی گم و سرگردانند.

۱۷- پس تو در صفات احمد، فکر خود را جولان مده و به گردش درمیاور، زیرا که آن صفات، صورتی است که ابداً آن را نخواهی دید.

۱۸- او به مقام قداست علوم و لبّ و لباب دانش‌ها رسیده است؛ و اگر این قدسیّت به احمد داده نشده است پس به چه کسی داده شده است؟

۱۹- و او آیت کبری و آئینه کامل خدا و محیط بر عالم کون است و بنابراین در حاق و حقیقت هر چیز او را می‌بینی.

و مفصل از مقامات حضرت رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند تا می‌رسد به مقامات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و می‌گوید:

مَلِكٌ شُدَّ أَرْزُهُ بِأَخِيهِ      فَاسْتَقَامَتْ مِنَ الْأُمُورِ قَنَاهَا  
أَسَدِ اللَّهِ مَارَاتٍ مَقْلَتَاهُ      نَارَ حَرْبٍ تَشْبُؤُ إِلَّا اصْطَلَاهَا

۲۰- او پادشاهی بود که خداوند پشت و کمر او را به برادرش محکم کرد و بنابراین، جریان امور و امانده، چون نیزه ایستاده بر سر پا شد.

۲۱- برادرش اسدالله شیر خداست که هیچگاه دو چشم او ندید که آتش جنگ افروخته است مگر آنکه آن را گرم کرد.

و بعداً مشروحاً فضائل آن حضرت را در مقامات بدر و احد و احزاب

وحنین و خبیر و سایر مناقب را از قبیل نزول آیه تطهیر و مباحله و سوره هل آتی و سدّ ابواب و حدیث منزلت و حدیث غدیر و غیر ذلک بیان می کند تا آنکه می گوید:

أَيُّهَا الرَّكِيبُ الْمُجْدُّ رُوَيْدَا	بِقُلُوبٍ تَقَلَّبَتْ فِي جَوَاهَا
إِنْ تَرَأْتِ أَرْضَ الْعَرَبِيِّينَ فَلِخَلْعِ	وَأَخْلَعَ الثُّغْلَ دُونَ وَادِي طُوهَا
وَإِذَا شِمْتَ قُبَّةَ الْعَالَمِ الْأَعْلَى	وَ أَنْوَارَ رَبِّهَا تَعَشَاهَا
فَتَوَاضَعْ فَتَمَّ دَارَةَ قُدْسِ	تَتَمَّى الْأَفْلَاكَ لَتَمَّ ثَرَاهَا
قُلْ لَهُ وَالِدُ الْمُؤْمِنِ سَفْحَ عَتِيقٍ	وَأَلْجَوَى تَصْطَلِي بِنَارِ غَضَاهَا
يَابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفَى أَنْتَ يَدِ اللَّهِ	الَّتِي عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا
أَنْتَ قَرَأْتَهُ الْقَدِيمَ وَأَوْصَا	فُكَّ آيَاتُهُ الَّتِي أَوْحَاهَا
حَسْبُكَ اللَّهُ فِي مَا تَرَى شَتَّى	هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَتَنَاهَى
أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ الْبَرِيَا	وَأَلْسَمَا خَيْرُ مَا بِيهَا قَمَرَاهَا
لَكَ لَمَاتٌ كَذَاتِهِ حَيْثُ لَوْلَا	أَنْهَا مِثْلُهَا لَمَّا آخَاهَا
قَدْ تَرَضَعْتُمَا بَشْدَى وَصَالَ	كَانَ مِنْ جَوْهَرِ التَّجَلِّي غَدَاهَا
يَا عَلِيُّ الْمِقْدَارُ حَسْبُكَ لَا هُوَ	تَيْبَةً لَا يُحَاطُ فِي عَلَيْهَا
لَكَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ الطُّفِّ صِيَعَتْ	جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ فِدَاهَا
كُلُّ مَا فِي الْقَضَاءِ مِنْ كَائِنَاتٍ	أَنْتَ مَوْلَى بَقَائِهَا وَفَنَاهَا
يَا أَخَا الْمُصْطَفَى لَدَى دُؤُوبٍ	هِيَ عَيْنُ الْقُدَى وَ أَنْتَ جَلَاهَا
يَا غِيَاثَ الصَّرِيخِ دَعْوَةَ عَافٍ	لَيْسَ إِلَّا كَسَامِعِ نَجْوَاهَا
كَيْفَ تَخْشَى الْعَصَاةَ بِلُؤَى الْمَعَا	صِي وَ بِكَ اللَّهُ مُنْقِذُ مُبْتَلَاهَا
لَكَ فِي مُرْتَقَى الْعُلَى وَالْمَعَالِي	دَرَجَاتٌ لَا يُرْتَقَى أَدْنَاهَا

۲۲- ای محمل داری که دل هائی را که از شدت وجد و عشق دگرگون

شده است با خود با جدّ و جهدی حمل می کنی، قدری آهسته تر بران.

۲۳- اگر زمین نجف پدیدار شد خضوع کن و در وادی طوای آن که

می خواهی داخل شوی نعل خود را درآور.

۲۴- و چون نظر دوختی بر قبّه و بارگاه عالم اعلی ، و أنوار حضرت پروردگار

- تو بر آن که آن قبه را احاطه کرده است.
- ۲۵- پس فروتنی و تواضع کن زیرا آنجا دار قدس و خانه طهارت است که افلاک آسمان آرزو می‌کنند خاکش را بوسه زنند.
- ۲۶- به او بگو در حالی که اشکهای خونینت چون دانه‌های عقیق می‌ریزد و در حالی که عشق سوزان تو به آتش درخت غضای آن خانه و سرزمین گرم می‌شود.
- ۲۷- ای پسر عموی مصطفی تو یدالله و دست خدائی که باران رحمتش همه چیز را فرا گرفته است.
- ۲۸- تو قرآن قدیم خدا هستی، و اوصاف تو آیات آن قرآن است که خدا وحی کرده است.
- ۲۹- خداوند برای تو کافی است و بس، در خصال پسندیده و ملکات حمیده‌ای که داری، و تعداد آنها به اندازه اعداد، نامتناهی است.
- ۳۰- بعد از پیامبر، از میان جمیع مخلوقات، تو بهترین آفریده‌ای، آری در فراز آسمان بهترین کوکبی که هست همان خورشید و ماه آسمان است.
- ۳۱- تو ذاتی داری مانند ذات پیغمبر، و اگر این چنین نبود پیامبر تو را برادر خود نمی‌کرد.
- ۳۲- شما دو نفر از پستان وصال شیر خورده‌اید، آن پستانی که غذای آن از جوهر تجلی اسماء و صفات خداوندی بوده است.
- ۳۳- ای علی، در مقدار و تعیین همین قدر بس است که از عالم لاهوت هستی؟ آن عالم لاهوتی که درجات علیای آن به احاطه هیچ موجودی درنیاید.
- ۳۴- تو دارای نفسی هستی که از گوهر لطف حضرت احدیت ریخته شده است، خداوند همه نفس‌ها را فدای تو گرداند.
- ۳۵- در عالم قضا و قدر خداوند، آنچه واقع شود، ولایت داری، چه در امور باقیه آن، و چه در امور فانیه آن.
- ۳۶- ای برادر مصطفی، من گناهمانی دارم که خار چشم من گردیده است، و تو فقط زداینده و از بین برنده آن هستی!
- ۳۷- ای پناه و فریادرس شخص مبتلا و دردمند، که برای رفع بلیه و گرفتاری، دعوت او را اجابت می‌کنی، آن شخص دردمندی که غیر از تو کسی

شنوای نجوا و درد دل پنهانی او نیست.

۳۸- چگونه معصیت کاران از بلوای گناهان بترسند در حالی که خداوند تو را نجات دهنده و دستگیرنده مبتلایان قرار داده است.

۳۹- برای تو در مراتب کمال و اعتلای معالی و مقامات، درجاتی است که به کوتاهترین پلکان آن نمی توان بالا رفت.

و بعد مفصلاً قضیه سقیفه و ربودن خلافت را بیان نموده و شیخین را محاکمه می کند و درجات حضرت زهراء و سفارشات پیغمبر را درباره او و ظلم و ستمی را که به آن حضرت نمودند خوب شرح می دهد. فجزاه الله عن الرسول و عن أهل بیته خیر الجزاء. و حقاً سزاوار است که اشعار او به فارسی شرح و با ذکر شواهد و مصادر استشهادات او به صورت کتابی در دسترس عموم قرار گیرد.

چه خوب شاعر پارسی زبان سروده است:

حقّ را چو به خلق شد جلوه گری پوشید علی را به لباس بشوی  
از عالم لامکان به امکان آورد تا بی خبران را دهد از خود خبری

و شاعری دیگر چه خوب سروده است:

سیر و ولایت آموز مصباح جان برافروز روی علی اعلی اشراق نور بالا  
سیر هویت آمد روح مشیت آمد چون روح جمله آسماست این نکته پای برجاست  
چون نیست ره بذاتش یک شمه از صفاتش

رو از علی بیاموز یک شیمه علیّه  
عَنْ وَجْهِهِ تَلَالَا نُوْرٌ مِّنَ الْهُوِيّه  
ایجاد کُلُّ شَيْءٍ مِنْ مَبْدَا الْمَشِيّه  
یا واهِب الْعَطَا یا رازق الْبَرِيّه  
الرَّقْفُق بِالرَّعِيّه وَالْعَدْلُ فِی الْقَضِيّه

و ملای رومی چه خوب و عالی سروده:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه  
یک ممکن و این همه صفات

و ادیب فاضل عبدالباقی أفندی چه خوب سروده:

یا ابا الأوصیاء أنت لطفه  
یا صهره و ابن عمه و أخوه  
إن لله فی معالیک سیراً  
أكثر العالمین ما علموه  
أنت ثانی الآباء فی منتهی  
الدور و آباؤه تعدُّ بئوه

۱- در خاتمه جلد اول از طبع میرخانی « مثنوی » ضبط است.



حَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ فَهُوَ ابْنُ لَهُ وَأَنْتَ أَبُوهُ<sup>۱</sup>

۱- ای پدر اوصیاء رسول الله، مقام تو و منزله تو نسبت به طه، آن است که داماد او هستی، و پسر عم او هستی، و برادر او هستی.

۲- از برای خدا در درجات و مقامات عالی تو اسراری است که اکثر عالمیان آن را نمی دانند.

۳- تو در انتهای دوره عالم خلقت، پدر دومین برای موجودات هستی، و پدران این دوره، فرزندان آن محسوب می شوند.

۴- خداوند آدم را از خاک آفرید، و بنابر این آدم، پسر خاک است، و تو پدر خاک هستی، و تو ابوترابی.

و آیه الله علامه حاج سید اسماعیل شیرازی پسرعموی آیه الله سید الطائفة حاج میرزا محمد حسن شیرازی - اعلی الله مقامهما - قصیده ای در میلاد و مدح امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است بسیار غراء و ما چند قطعه از آن را نقل می کنیم:

و تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ <sup>۱</sup>	إِنْ يَكُنْ يُجْعَلُ لِلَّهِ الْبَنُونَ
لَوْلَى الْبَيْتِ حَقًّا وَلَدًا <sup>۲</sup>	فَوَلِيدُ الْبَيْتِ أُخْرَى أَنْ يَكُونَ
مِنْ ذُرِّي الْعَرْشِ إِلَى تَحْتِ الثَّرَى <sup>۳</sup>	هُوَ بَعْدَ الْمُصْطَفَى حَيْرُ الْوَرَى
عِزَّةً تَحْمِي جِمَاها أَبَدًا <sup>۴</sup>	قَدْ كَسَتْ عَلِيَّاهُ أُمَّ الْقُرَى
حَيْثُ لَا يَدْنُوهُ مَنْ لَمْ يُحْرَمِ <sup>۵</sup>	لَا عَزِيرٌ؛ لَا؛ وَلَا ابْنُ مَرْيَمَ
وَطَوَى عَالَمَ غَيْبٍ وَشُهُودِ <sup>۶</sup>	سَبَقَ الْكَوْنُ جَمِيعًا فِي الْوُجُودِ
إِذْ هُوَ الْكَائِنُ لِلَّهِ يَدَا <sup>۷</sup>	كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ مِنْ يَمْنَاهُ جُودِ
بِفَخَارٍ قَدْ سَمَا كُلَّ الْبَشَرِ <sup>۸</sup>	سَيِّدٌ حَازَتْ بِهِ الْفَضْلَ مُضَرَّ
فَبِهِ لَا بِالْأَجْوَاجِ يُهْتَدَى <sup>۹</sup>	وَجْهَهُ فِي الْفَلَكَ الْعُلْيَا قَمَرِ
نَحْوِ مَعْنَاهُ لِنَيْلِ الْمَعْنَمِ <sup>۱۰</sup>	وَيَدُ اللَّهِ مُدِيرُ الْأَنْعَامِ

۱- اگر بنا بشود که برای خداوند، پسرانی قرار داده شود - و البته خداوند بالاتر و منیع تر است از آنکه او را به صفات بشری توصیف می کنند.

۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۲۳۱.

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۲۳۰.

- ۲ - بنابراین، آن فرزند متولد شده در کعبه که خانه خداست، سزاوارتر است برای آنکه حَقاً فرزند صاحب‌خانه باشد.
- ۳- او (علی بن ابیطالب) پس از پیامبر مصطفی بهترین خلایق است؛ از بالاترین نقطه عرش گرفته، تا پائین‌ترین مرتبه زمین در زیر خاک.
- ۴- مقام و منزلت عالی و مُشرف او به اُمُّ الْقُرَى (مکّه مکرمه) لباس عزّتی پوشانید که پیوسته آن عزّت منع می‌کند که در قُرْفَگاه آن کسی وارد شود.
- ۵- خواه آن کس عُزْبَرُ باشد؛ و خواه عیسی بن مریم؛ چون هیچ کس نمی‌تواند بدون احرام نزدیک آن شود.
- ۶- او در وجود و هستی، بر تمام عالم کون و تکوین پیشی گرفته است؛ و عالم غیب و شهود را طی نموده، و درهم پیچیده است.
- ۷- و هر چه در عالم آفرینش و خلقت است، جُود و بخششی است که از دست با میمنت اوست؛ زیرا که او دست خداست.
- ۸- سید و آقائی است که به واسطه مقدم او قبیله مُضَر حائز افتخار و مباحاتی شده است که از تمام افراد بشر بالا رفته است.
- ۹- چهره تابناک او در فَلَک بالا، چون ماه درخشانی است، که با آن، نه با ستارگان، راهنمایی می‌شوند.
- ۱۰- و او دست خداست که نعمتها را می‌ریزد؛ و در عالم وجود افاضه می‌کند، به طرف معنی و مقصود خود؛ تا آنکه عالم وجود به منفعت و بهره کافی نائل گردد.

و حکیم الهی میرزای جلوه چه عالی و رسا به فارسی سروده است:

غمخور موسی نباشد الا هارون	غیر علی کسی نکرد خدمت احمد
سبحان الله ازین مرکب و معجون	صورت انسانی و صفات خدایی
از دم تیغش اگرچه رینخت همی	کرد جهانی ز تیغ زنده به معنی
نتوان با موزه درگذشت ز جیحون	ساحت جاهش به عقل پی نتوان بود
از بن دندان اگر نه قلبی و وارون <sup>۱</sup>	سوی شریعت گرای و مهر علی جوی

۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۲۳۰.

درس پنجاه و دوم و پنجاه و سوم

تفسیر آیه

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا  
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ



## درس ۵۲ و ۵۳

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَّ لَعْنَةُ  
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مِنْ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَّلَا حَوْلَ وَّلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.  
قال اللّٰهُ الْحَكِيْمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيْمِ :

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَّ بَيْنَكُمْ وَّ مَنْ عِنْدَهُ  
عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۱</sup> .

«کافران در مقام اعتراض به تو گویند که تو رسول خدا نیستی، بگو: کافی است که گواه بین من و شما خدا باشد و کسی که در نزد او علم به کتاب است.» .  
اجماع و اتفاق علمای شیعه بر آن است که منظور از عالم به کتاب در این آیه شریفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا به کافرانی که از پذیرش قرآن و رسالت آن حضرت امتناع نمودند می گویند: بهترین و کافی ترین شاهد میان من و شما در صدق دعوی من و در حقانیت قرآن، ذات مقدس پروردگار است و امیرالمؤمنین علیه السلام که بر کتاب الهی و قرآن مجید عالم و به حقائق و اسرار واقف، و به دقائق و لطائف و ظاهر و باطن قرآن مطلع و خبیر است . و روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام همه بدون هیچ اختلافی شأن نزول آیه را درباره آن حضرت گرفته اند، و از علمای عامه جمع بسیاری قائلند که مراد امیرالمؤمنین هستند، گرچه بعضی از آنها گفته اند: مراد از عالم به کتاب خود ذات مقدس خدا یا جبرائیل است یا علمای یهود و نصاری که عالم به انجیل و تورات هستند یا خصوص عبدالله بن سلام است که اسلام آورده بود.

۱- سورة رعد ۱۳- آیه ۴۳ .

ابوالفتح رازی گوید: بعضی از مفسران گفته‌اند عبدالله بن سلام است، و بیشتر از مفسران از قدماء و محدثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان برآند که حضرت امیرالمؤمنین علی است.<sup>۱</sup>

و زمخشری گوید: مراد کسی است که علم قرآن در نزد اوست، و قرآن با این نظم عجیب و معجزه که تمام قوای بشر را از تهیۀ مثل آن از کار انداخته است. و سپس به عنوان «وَقِيلَ» سایر احتمالات و اقوال را بیان کرده است.<sup>۲</sup> و ما قبل از اینکه در روایات وارده در این آیه از عامه و خاصه وارد شویم و نیز قبل از اینکه احتمالات و اقوالی که در این آیه داده شده است بیان کنیم لازمست یک سیر اجمالی در تمام این سوره مبارکه (سوره رعد) بنمائیم تا موقعیت آیه مورد بحث مشخص شود، و این سیر خود به خود جواب گوی بعضی از احتمالات یا اقوال خواهد بود.

نزول این سوره برای اثبات حَقَانِیَّتِ کتاب الهی قرآن کریم است در مقابل منکرین که قرآن را به عنوان معجزه نپذیرفتند و از رسول خدا ﷺ معجزه دیگری محسوس و مشهود که از آسمان نازل شود درخواست می نمودند. آیات این سوره از اول تا به آخر همه متصل و مرتبط به یکدیگر بوده و مانند دانه‌های لؤلؤ که به یک رشته کشیده شده باشند یک شکل خاص و هیئت نیکوئی را تشکیل می‌دهد. اول آن به آخر و آخر آن به اول ناظر و مربوط است، و آیه مورد بحث ما در آخر سوره قرار گرفته و جوابگوی تمام ایرادات مشرکین است به طوری که اگر آن آیه را برداریم این سوره ناقص و مانند کاسه شکسته‌ای می‌شود و از اوج عظمت و رفعت خود سقوط می‌نماید.

آیه اول این سوره با این خطاب شروع می‌شود: **المر \* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ**.

«این است آیات قرآن مجید، و این آیاتی که از پروردگار تو بر تو فرود می‌آید حق است و لیکن اکثر مردم ایمان نمی‌آورند».

بعد شروع می‌کند به معرفی خدا که اوست که آسمانها را بدون ستون مشهود

۱- تفسیر «ابوالفتح» ج ۶ ص ۵۰۳.

۲- «تفسیر کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶.

بر پا داشته، و بر کاخ وجود استیلا یافته، و خورشید و ماه را مسخر و در گردش انداخته، و زمین را گسترده، و کوهها را در آن نصب کرده، و چشمه‌ها و نهرها جاری ساخته، و از هرگونه میوه‌ها ایجاد فرموده، و زمین را به قطعاتی قسمت نموده، و باغهای انگور و خرما و زراعت به گونه‌های مختلف که با آب واحد همگی سیراب می‌شوند آفریده است، و مردگان را او زنده می‌کند، و عجب است گفتار منکران که می‌گویند:

آیا ما بعد از مردن در لباس جدیدی درخواهیم آمد؟ ، تا می‌رسد به آیه هفتم :  
 وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «آن کسانی که کافرند می‌گویند: چرا از طرف پروردگار محمد ﷺ آیه و علامت آسمانی بر او فرود نمی‌آید. ای پیغمبر تو فقط ترساننده و بیم‌دهنده‌ای (مردم را از شرک و کفر و عواقب وخیم گناه و اعمال زشت) و برای هر جمعیت و گروهی هدایت کننده‌ای خدا قرار داده است.»

در اینجا ملاحظه می‌شود که کفار قرآن کریم را که به حق نازل و خود آن معجزه است به عنوان معجزه نپذیرفتند و دنبال معجزه دیگر از خوارق عادات می‌گردند، و پیغمبر در جواب می‌گوید: آوردن معجزات دیگر و خارق عادات که هر کدام از شما بخواهید (و روی میل خود مرا بر آن الزام کنید مانند طلا شدن کوه، یا جاری شدن نهری از طلای ذوب شده، یا تبدیل این باغستان به باغی از جواهر و لؤلؤ، و امثال آن از مرده زنده کردن، یا فرشته‌ای محسوس و مشهود از آسمان پائین آمدن، و کتاب آسمانی را به دست ملموس و محسوس خود پائین آوردن، گذشته از آنکه بسیاری از آنها غلط و مستلزم جسمیت خدا و مکان داشتن او در جای معین است، این قبیل معجزات همیشه و پیاپی بر خلاف مصالح بشر است. گرچه از همه پیمبران معجزاتی سر می‌زده لیکن نه اینطور بوده که به طور مداوم سنت عالم اسباب را تعطیل کنند و فکر خود را در استخدام آراء و افکار امت در آورده و دائماً برای خواست آنها دست به معجزه زنند) من برای بیم دادن از شرک و کفر و اعمال زشت آمده‌ام و این است رسالت و مأموریت من.

در اینجا باید پیغمبر بفرماید معجزه ابدی و غیرقابل انکار و معجزه علمی من قرآن است که مردم را از نقطه نظر عقل و علم دعوت می‌کند و به آن تحدی می‌کند، و علناً

جنّ و انس را به کمک یکدیگر در مقام معارضه با قرآن می‌خواند، و افراد بشر را در مقام معارضه با قرآن حتی به مثل آوردن یک سوره یا ده سوره می‌خواند، و علاوه خود آیات با آن اسلوب عجیب و منطق راستین که حاوی حقائق و لطائف و قوانین فطری انسانی بر مصالح بشریت است با آن ندای بلند عدل و تقوی و عمل خیر و دعوت به ایشارو انفاق و غیرها می‌نماید تمام اینها با این ربط و بستگی زنجیری به یکدیگر همه معجزه است، و خدای من این آیات را فرستاده، و خود این آیات که پروردگار من در آنها اعلان به رسالت من نموده و گواهی داده است و به عنوان معجزه عقلی و معنوی اعلان کرده است عالیترین درجه اعجاز است، لیکن رسول خدا به کفار این جواب را نمی‌گوید و آنرا نگاه می‌دارد برای بعد، ولی باز مشغول می‌شود به توصیف خدا که خدا از آبتن شدن هر ماده‌ای خبر دارد، و به غیب و آشکار مطلع است، و به گفتار آهسته و بلند یکسان علم دارد، و برق را در آسمان، و ابرهای آب‌کش سنگین را آفریده، و رعد در مقام حمد و تسبیح اوست، و فرشتگان از او در خوف و هراس و دائماً مشغول ذکر و تسبیح‌اند. و سپس بیان می‌کند که دعوت خدا حق است و افرادی که این دعوت را می‌پذیرند سعادت‌مندند، و آنچه در آسمانها و زمین‌هاست همگی به سجده او درمی‌آیند و مشرکین که یکی از مخلوقات او را برای او شریک قرار می‌دهند در اشتباهند، و همین طور بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه نوزدهم: **أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ** «آیا کسی که می‌داند که این آیاتی که از طرف پروردگار تو بر تو نازل شده حق است مانند کسی است که کور است؟ و البته تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

این آیه در عین آنکه نظر به ردّ گفتار مشرکین و کفار دارد ناظر بر همان آیه اول سوره است و به عنوان تأیید و تأکید برای حقانیت کتاب وارد شده است، و تمام آیاتی که در بین از عظمت خدا و قدرت او بیان شده و مبین خود قرآن بوده است به همه آنها مهر صحّت و حقیقت زده و منکران را نابینا معرفی کرده است، و سپس توصیف و تعریف افراد خردمندی را می‌کند که قرآن را پذیرفتند و قبول نمودند. آنها کسانی هستند که به عهد خدا وفا می‌کنند، و پیمان نمی‌شکنند، و جایی را که خدا بگوید صلبه کن صله می‌کنند، و از خدا در خشیت، و از بدی اعمال خود در هراسند، و اقامه نماز می‌کنند، و از اموال خود در سرّ و آشکار انفاق می‌نمایند. و باز همین‌طور



بیان می کند تا می رسد به آیه بیست و هفتم: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ.

در اینجا برای مرتبه دوم همان اعتراض کفار را که چرا بر او معجزه و خارق عادت از پروردگارش فرود نمی آید بیان می کند و می فهماند که کفار در کلام خود ایستادگی دارند، و قرآن را معجزه نمی دانند، و در جستجوی معجزه دگرند. اینجا باز رسول خدا در مقام جواب، به قرآن که عالی ترین معجزه است تحدی نمی کند و این مطلب را و شهادت پروردگارا بر رسالت خود به بعد موکول می کند، و فقط می فرماید که: هدایت و ضلالت دست خداست کسی که دل به خدا دهد و به او رجوع کند و پرده های جهل را از روی عقل و قلب خود دور کند خدا او را هدایت می کند، و کسی که چنین نباشد و راه گمراهی را ببیماید خدا او را در آن راه گمراه می کند. و باز شروع می کند به ذکر صفات بندگانی که به خدا رجوع می کنند و راه حق را می بینند: آنها کسانی هستند که دلهايشان به ذکر خدا آرام می گیرد، ولی افرادی که دل به خدا ندهند معجزه نیز برای آنان فایده ندارد، و تا دل حالت پذیرش و انقیاد در مقابل حق را نداشته باشد همه معجزات را تاویل و تفسیر نموده به سحر و چشم بندی و دروغ نسبت می دهند، و در آیه سی و یک می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْتِسَّ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا أُصِيبُهُمْ بِمَا صَعَوْا قَارِعًا وَ تَحُلُّ قُرَيْبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

«و اگر کتابی باشد که با اعجاز بیان کوهها را به حرکت درآورد، یا زمین را بشکافد، یا مردگان را به سخن گفتن درآورد (همین قرآن کریم است که باز ایمان نمی آورند). آری در همه عوالم، امر و فرمان به دست خداست و هر چه بخواهد می کند، آیا هنوز مؤمنان ندانسته اند که اگر خدا بخواهد از روی جبر و الزام می تواند تمام افراد بشر را هدایت کند (لیکن به اراده و اختیار خود آنان ایمان به خدا را واگذار کرده است که از راه اختیار به سعادت و کامیابی رسند) و دائماً و پیایی به کافران در اثر اعمال زشت و ناپسندشان کیفرهای کوبنده و خوردکننده می رسد، یا آن کوبنده ها نزدیک خانه و دیار آنان فرود می آید تا آنکه وعده خدا در قیامت برسد

و البتّه خداوند خلف وعده نمی‌کند» .

در این آیات به طور وضوح بیان می‌کند که علّت عدم پذیرش قرآن همان عدم تمکین دل از پذیرش حقّ و انقیاد در برابر واقعیت است، و اگر به این قرآن که راقی‌ترین و عظیم‌ترین معجزه است ایمان نیاورند به کدام معجزه دیگر ایمان می‌آورند؟ و سپس بیان افرادی را از امت‌های گذشته که به جهت عناد و خودسری به پیغمبرانشان ایمان نیاوردند می‌نماید، و افرادی را که به جهت پذیرش حقّ از مؤمنان داخل در بهشت می‌گردند و پیغمبرانی را که با معجزه و آیه آمدند و امت‌ها با آنها از روی مکر و خدیعت رفتار کردند بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه آخر سوره: وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ . «و کافران اصل نبوت تو را انکار می‌کنند بگو تنها گواه من بر رسالت من خداست و کسی که در نزد او علم به کتاب است» .

در اینجا ملاحظه می‌شود که کافران چون قرآن که بزرگترین معجزه است نپذیرفتند، و معجزات دیگری که می‌خواستند پیغمبر برای آنها نیاورد، یکسره انکار اصل نبوت را نمودند، و تا به حال انکار نمی‌کردند بلکه دنبال معجزه دیگری می‌گشتند، در اینجا که امیدشان از آن معجزه قطع شد به کلی انکار کردند، و پیغمبر آن دو بار جوابی را که باید در آن دو مرحله راجع به حقانیت و اعجاز قرآن به آنها بدهد و گواه بر رسالت خود آورد اینجا آورده و فرموده است: ای مردم کافر این قرآن که خود عالیت‌ترین معجزه است بر من فرود آمده است و خدای من در این قرآن شهادت بر رسالت من داده است و کسی که عالم به قرآن است او گواه بر نبوت من است.

بنابراین شهادت خدا حاله بر غیب و امر غیر معلوم نیست و دعوی بدون برهان نیست، چون گواهی خدا در قرآن، و عالم به کتاب امری مشهود و معلوم و در نزد کفار مشخص است، و دلیل بر صحّت این دعوی اعجاز قرآن است که ضروری است. بنابراین، این آیه مبارکه ناظر به تمام سوره و جوابگوی تمام اعتراضات مشرکین و کافران است، و ناظر به آیه اول سوره و آیه نوزدهم که حقانیت کتاب را اثبات می‌کند بوده، و صدر و وسط و ذیل سوره را با حُسن افتتاح و حُسن اختتامی به هم می‌پیوندد، به طوری که اگر این آیه را از این سوره برداریم گویی یک جهت نقصانی در این سوره موجود است.

حال که این بحث ما در سیر اجمالی سوره تمام شد وارد می‌شویم در تفسیر خود آیه: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. مراد از شهادت خدا به رسالت رسول خدا ادای شهادت است، مانند آنکه می‌گوید: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «حَقّاً ای رسول، تو از پیمبران و فرستادگان ما هستی به سوی بشر در راه مستقیم». و مانند سایر آیاتی که به عنوان: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ و یا به سایر عناوین مانند: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ. نظیر این آیات که در قرآن بسیار است. و ادای شهادت به همین اقوال خداست در قرآن.

فخر رازی گوید: مراد از شهادت آن است که خدای تعالی معجزاتی را به دست پیغمبر ظاهر کرده که دلالت بر صدق دعوی او دارد، و این مرتبه شهادت فعلی است نه قولی، و عالی‌ترین درجه شهادت است<sup>۱</sup>. لیکن این کلام صحیح نیست چون معجزات پیغمبر و خارق عادات را که کفار می‌خواستند پیغمبر انجام نداد و فقط قرآن می‌ماند و بس، و چه لزومی دارد که در این صورت نزول خود قرآن را عملاً شهادت خدا حساب کنیم بلکه شهادت که همان معنی حقیقیش شهادت قولی است در قرآن راجع به رسالت رسول اکرم بسیار است<sup>۲</sup>. و علاوه، اینکه فخر گفته است: شهادت فعلی عالیتر و قویتر از شهادت قولی است، کلامی است خالی از حقیقت.

و اما آنکه بعضی گفته‌اند که مراد تحمّل شهادت خداست نه ادای آن. این احتمال نیز غلط است چون تحمّل خدای نادیده برای کفار چه فائده‌ای دارد، و چگونه این شهادت برای آنها مثمر ثمر خواهد بود؟ و در این صورت احاله به غیب بوده و کلام از درجه اعتبار ساقط می‌گردد، چون راهی برای اثبات آن نزد کافران که

۱- «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۶۹.

۲- این سخن صحیح است، ولی در مقابل کفار که به حقانیت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم در قرآن اذعان ندارند باید گفت که چون قرآن معجزه است و این اعجاز را خداوند به دست پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم جاری کرده است پس او را تصدیق کرده است و این اجراء اعجاز به دست حضرت، شهادت خداست. و بر این نهجی که گفته شد می‌توان برای کلام فخر رازی محمل صحیحی قرار داد.

منکرند نخواهد بود.

و اما مراد از وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «و کافی است برای گواه بودن بین من و شما گواهی کسی که در نزد او علم کتاب است».

بعضی گفته‌اند که مراد خود خداست، و فخر رازی این قول را نسبت به حسن بصری و سعید بن جبیر و زجاج داده است<sup>۱</sup>، و زمخشری<sup>۲</sup>، و فخر رازی<sup>۳</sup>، از حسن بصری نقل کرده‌اند که او گفته است: لا وَاللَّهِ مَا يَعْنِي إِلَّا اللَّهُ «سوگند به خدا که خدا در اینجا خودش را قصد کرده است». و سیوطی گوید که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد تخریج حدیث کرده‌اند که او گفته است: مراد خود خدای عزوجل است.<sup>۴</sup>

این احتمال صحیح نیست، چون اولاً خلاف ظاهر عطف است که دلالت بر مغایرت دارد، و ثانیاً عطف صفت بر ذات غلط است، و همانطوری که فخر رازی گوید: صحیح نیست که بگوئیم: شَهِدَ بِهِذَا زَيْدٌ وَالْفَقِيهَ «به این امر زید و فقیه گواهی دادند». و مراد از فقیه خود زید باشد، بلکه باید گفت: زید فقیه شهادت داده است.<sup>۵</sup>

و علامه طباطبائی به این معنی تصریح کرده‌اند و گفته‌اند که: از همین جهت زمخشری عبارت حسن را تاویل کرده و جمله اول را به جمله صفتیه تبدیل کرده است و گفته: كَفَى بِالَّذِي يَسْتَحِقُّ الْعِبَادَةَ وَ بِالَّذِي يَعْلَمُ عِلْمَ مَا فِي اللُّوْحِ الْمُحْفُوظِ الْأَ هُوَ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ<sup>۶</sup>. «یعنی کافی است آن کسی که مستحق عبادت است و آن کسی که علم لوح محفوظ را دارد آنکه گواه بین من و شما باشد». و در اینجا به جای لفظ جلاله «الله» که دلالت بر ذات می‌کند لفظ الَّذِي يَسْتَحِقُّ الْعِبَادَةَ

۱ و ۳ و ۵- «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۷۰. و در «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ این قول را نسبت به حسن و ضحاک و سعید بن جبیر داده و فرموده است که زجاج اختیار کرده، و شاهد بر این، قرائت کسی است که این طور خوانده: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ يَا وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. و در «تفسیر کشف» ج ۲ ص ۵۳۶ گوید: قرائت کسی که من را به کسر خوانده قول حسن را تقویت می‌کند، اَيُّ مَنْ لَدُنَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. یا آنکه عِلْمَ فَعَلَ مَبْنِي لِمَفْعُولٍ باشد، اَيُّ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.

۲ و ۶- «تفسیر کشف» ج ۲ ص ۵۳۶.

۴- «الدرالمشور» ج ۴ ص ۶۹.

را که جمله و صفتی است قرار داده است.<sup>۱</sup>

البته این کار را زمخشری کرده تا ردائت و پستی کلام را توجیه کند و برای تفسیر حسن بصری و جهی تصور کند. ولی باید دانست تبدیل لفظی به لفظ دیگر که دارای معنی صحیحی باشد موجب صحّت لفظ اول نخواهد شد، و چون لفظ اول که دلالت بر ذات کند در قرآن مجید وارد است لذا عطف صفت بر آن قبیح است. علاوه بر این از آنچه سابقاً گفتیم که مراد از شهادت خدا به رسالت پیغمبر آیات وارده قرآنی است که رسالت آن حضرت را تصدیق می‌کند در این صورت مناسب است که آن آیات به ذات مقدّس نسبت داده شود که دارای جمیع صفات کمال است نه به معنای وصفی، چون شهادت ذات پروردگار از همه قسم از اقسام شهادت بالاتر است. قَالَ سُبْحَانَهُ: قُلْ أَىُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ<sup>۲</sup>. و اینکه زجاج گفته است که: صحیح نیست خدا در صدق حکم خود استشهاد به غیر خود نماید تمام نیست زیرا همانطور که فخر رازی گوید: چگونه جایز است خدا برای اثبات مطلب خود و صدق گفتارش به انجیر و زیتون و التین و الزیتون سوگند یاد کند لیکن جایز نباشد که عالم به کتاب را شاهد بگیرد؟!<sup>۳</sup>.

احتمال دوم آن است که مراد به کتاب تورات و انجیل باشد و مراد از عالمین به کتاب علمای یهود و نصاری، و بر همین اساس سیوطی گوید: ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس روایت کرده است که از او سؤال شد: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى<sup>۴</sup>.

چون یهود و نصاری در تورات و انجیل علائم نبوت پیغمبر آخر الزمان را خوانده‌اند و به آنچه انبیاء بشارت داده‌اند مطلعند.

این احتمال نیز صحیح نیست چون در آیه مبارکه شهادت و گواهی عالم به کتاب را ذکر کرده است نه مجرد علم را، و این سوره همانطور که ذکر شد در مکه بر پیغمبر فرود آمده است و در مکه یک نفر از علمای یهود و نصاری به رسول خدا ایمان

۱ و ۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۴ و آیه در سوره انعام ۶- آیه ۱۹.

۳- «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۷۰.

۴- «الذکر المشهور» ج ۴ ص ۶۹.

نیاورد و شهادت به رسالت او نداد. مبارزهٔ رسول خدا و دعوت آن حضرت در مکه فقط با مشرکین قریش بوده است و در این صورت معنی ندارد که رسول خدا احتجاج کند در رسالت خود به شهادت کسی که او شهادت نداده است. و بعضی گفته‌اند که مراد از شهادت در اینجا تحمّل شهادت است نه ادای شهادت، و تحمّل شهادت مستلزم این نیست که شاهد در هنگام شهادت یعنی در وقت تحمّل، ایمان به رسالت داشته باشد. بنابراین مراد از عالم به کتاب علماء یهود و نصاری هستند که خود متحمّل چنین گواهی طبق تورات و انجیل هستند گرچه هنوز آنها ایمان نیاورده‌اند.<sup>۱</sup>

این احتمال نیز غلط است زیرا در این صورت مرجع احتجاج رسول خدا با مشرکین قریش به علم علماء اهل کتاب خواهد بود گرچه هنوز ایمان نیاورده و به رسالتش اعتراف ننموده‌اند، و شهادت کسی که خود مؤمن نیست و اقرار و اعتراف ندارد چگونه صحیح است؟ و اگر این معنی قابل قبول باشد سزاوار بود که رسول خدا به علم خود مشرکین احتجاج کند چون اعجاز قرآن بر آنها ثابت و حجّت تمام بود و بنابراین باید خود آنها را بر رسالت خود گواه گیرد چرا عدول کرد به تحمّل شهادت اهل کتاب؟ با آنکه مشرکین با آنها در انکار رسالت شریک و در کفر مشترک بودند. علاوه بر این سابقاً گفتیم که مراد از شهادت ادای آن است نه تحمّل آن چون تحمّل آن در خداوند عزوجل قاطع عذر برای مشرکین نبوده و حالهٔ به غیب خواهد بود.

احتمال سوم آن است که: مراد از کتاب، لوح محفوظ، و عالم به کتاب جبرائیل باشد. سیوطی گوید: ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده که او در تفسیر این آیه گفته است: **مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ جَبْرِيْلٌ**.<sup>۲</sup>

این احتمال نیز صحیح نیست زیرا برای مشرکین که جبرائیل را قبول ندارند و شهادت جبرائیل که جز وعدهٔ به غیب و فرار از احتجاج در نزد آنها چیز دیگری نیست چه فائده‌ای دارد؟ و در این صورت اگر پیغمبر به جای جبرائیل تمام فرشتگان از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بقیهٔ فرشتگان ملاً اعلی را شاهد بگیرد برای مشرکین بی فائده بوده و قاطع عذر نخواهد بود.

۱- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

احتمال چهارم آن است که: مراد از اهل کتاب، افرادی باشند از علماء یهود و نصاری که ایمان آورده‌اند و بر رسالت آن حضرت گواهی می‌دهند مانند عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و جارود و تمیم داری<sup>۱</sup>. و سیوطی گوید: عبدالرزاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از قتاده تخریج روایت کرده‌اند که او گفته: كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ وَيَعْرِفُونَهُ، مِنْهُمْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَالْجَارُودُ وَ تَمِيمُ الدَّارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ<sup>۲</sup>.

و این قول نیز باطل است چون این افراد همه در مدینه اسلام آوردند و آیه مبارکه قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ در مکه نازل شده است، و معنی ندارد که رسول خدا در مکه با مشرکین قریش احتجاج نموده و دلیل رسالت خود را شهادت افرادی بیاورد که بعداً در مدینه ایمان می‌آورند.

و قول بعضی که گفته‌اند: مکی بودن این آیه منافات ندارد که اخبار از شهادت آینده باشد، مردود است به اینکه این قسم احتجاج از درجه اعتبار ساقط و حجت را تا حد زیادی پائین آورده و ضعیف و ساقط می‌کند چون در مقابل گروهی که الآن می‌گویند: لَسْتَ مُرْسَلًا «تو رسول خدا نیستی» اگر جواب گفته شود: که من رسول خدا هستم به دلیل آنکه چندین سال دیگر در مدینه بعضی از علماء اهل کتاب شهادت بر رسالت من می‌دهند معلوم است که چقدر ضعیف و بی‌اساس است<sup>۳</sup>.

احتمال پنجم آنکه: خصوصاً عبدالله بن سلام باشد که از علماء یهود و در مدینه در وقت هجرت رسول خدا ایمان آورده است. سیوطی گوید: ابن سعد و ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد تخریج کرده‌اند که إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، قَالَ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ<sup>۴</sup>.

و گویندگانی که می‌گویند این آیه راجع به عبدالله بن سلام است بسیار پافشاری دارند، لیکن این قول نیز باطل است چون همان طور که در رد احتمال چهارم

۱- «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۴ و «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۶۹. و «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ و

«کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶ و «تفسیر ابی السعود» ج ۳ ص ۲۳۵.

۲- «الذکر المنثور» ج ۴ ص ۶۹.

۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۴- «الذکر المنثور» ج ۴ ص ۶۹، و «ینایع المودّة» ص ۱۰۴ باب ۳۰.

گفتیم سورهٔ رعد مکی است و عبدالله بن سلام در مدینه ایمان آورده و او را گواهی گرفتن در برابر مشرکین مکه، اسقاط حجّت و فرار از میدان احتجاج است، و حاشالله و لرسوله. بعضی گویند: مکی بودن سوره منافات ندارد که بعضی از آیات آن مدنی باشد، و ممکن است تمام آیات سورهٔ رعد در مکه نازل شده باشد لیکن این آیه در مدینه نازل شده و در شأن عبدالله بن سلام باشد. جواب آن است که مجرد احتمال، جواز اثبات مدنی بودن آیه‌ای را در سوره‌ای مکی نمی‌کند و باید برای اثبات این معنی نقل صحیح و قابل اعتماد در میان باشد، و در اینجا علاوه بر آنکه چنین نقلی نیست جمهور از علماء تصریح کرده‌اند که این آیه مکی است کما اینکه از بحر نقل شده است.<sup>۱</sup>

و سیوطی گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحّاس در کتاب «ناسخ» خود از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده‌اند که: سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ أَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؟ قَالَ: وَكَيْفَ وَهَذِهِ السُّورَةُ مَكِّيَّةٌ؟!<sup>۲</sup>.

«چون از سعید بن جبیر سؤال کردند که آیا مراد از عالم به کتاب عبدالله بن سلام است؟ در پاسخ گفت: چگونه این کلام صحیح است در حالی که سورهٔ رعد در مکه نازل شده است؟!».

و ابن عبدالبر در شرح حالات عبدالله بن سلام گوید: وَقَدْ قِيلَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ - هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ - وَأَنْكَرَ ذَلِكَ عِكْرَمَةَ وَالْحَسَنُ وَقَالَا: كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ وَالسُّورَةُ مَكِّيَّةٌ وَإِسْلَامُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ كَانَ بَعْدُ<sup>۳</sup>. «در آیه مبارکه گفته شده است که مراد به عالم به کتاب عبدالله بن سلام است، لیکن این گفتار را عکرمه و حسن بصری ردّ کرده‌اند و گفته‌اند: چگونه این حرف صحیح است با اینکه می‌دانیم سورهٔ رعد در مکه نازل شده است و اسلام عبدالله بن سلام بعد از آن بوده است».

۱- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

۲- «الدرّالمشور» ج ۴ ص ۶۹، و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۴ باب ۳۰.

۳- «استیعاب» ج ۳ ص ۹۲۲.



و سیوطی گوید: ابن منذر از شعبی تخریج روایت کرده است که او گفته است: ما نَزَلَ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ! «در باره عبدالله بن سلام هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نازل نشده است».

و نیز سیوطی گوید: عبدالرزاق و ابن منذر از زهری تخریج حدیث کرده‌اند قال: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شَدِيداً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَنْطَقَ يَوْمًا حَتَّى دَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ يُصَلِّي فَسَمِعَهُ وَ هُوَ يَقْرَأُ: «وَمَا كُنْتُ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَحْطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارَتَابَ الْمُبْطُلُونَ - حَتَّى بَلَغَ - الظَّالِمُونَ». وَ سَمِعَهُ وَ هُوَ يَقْرَأُ: «يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً - إِلَى قَوْلِهِ - عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَأَنْتَظَرُهُ حَتَّى سَلَّمَ فَأَسْرَعَ فِي آثَرِهِ فَأَسْلَمَ ۲.

«زهری گوید: عمر بن خطاب با رسول خدا بسیار دشمن و سخت بود تا آنکه روزی آمد و در حالی که رسول خدا مشغول خواندن نماز بودند به آن حضرت نزدیک شد، گوش فرا داد شنید که رسول خدا این آیه را می‌خوانند که خدا به او خطاب نموده که «قبل از رسالت تو کتاب نمی‌خواندی! و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی! اگر چنین بود منکران به شک می‌افتادند (و نبوت تو را حمل بر علوم کتابی و حصولی می‌کردند)». و باز گوش داد شنید پیغمبر این آیه را می‌خوانند: «مردم کافر می‌گویند: تو رسول خدا نیستی. بگو بهترین و کافی‌ترین گواه من خداست و کسی که در نزد او علم کتاب است». غم‌ر صبر کرد تا نماز رسول خدا تمام شد و دنبال پیغمبر به سرعت رفت و اسلام آورد».

همه می‌دانند که اسلام عمر در سال ششم بعثت در مکه بوده است و همین دلیل است بر آنکه آیه کَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً در مکه نازل شده است نه در مدینه و ربطی به عبدالله بن سلام ندارد. از همه این مطالب گذشته همانطور که مفصلاً شرح دادیم معلوم شد که سوره رعد همه آیاتش مانند زنجیر به هم مربوط است و این آیه ناظر به آیه اول و آیه نوزدهم و جوابگوی مشرکین در آیه هفتم و بیست و هفتم است، به طوری که نتیجه و محصل سوره به این آیه دست می‌آید. و چقدر بی‌مورد است که سوره در مکه نازل شود و این آیه که اختتام و محصل سوره است تا زمان غیر محدود و چندین سال بعد در مدینه به تأخیر افتد! و عجیب است که بعضی مانند ابوالسعود<sup>۳</sup>، و ابن تیمیه<sup>۴</sup> دعوی

۱ و ۲- «الذکر المثنو» ج ۴ ص ۶۹.

۳- «تفسیر ابی السعود» ج ۳ ص ۲۳۵. ۴- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۵.

اتفاق کرده‌اند که این آیه در مدینه نازل شده است.

احتمال ششم آن است که مراد به کتاب قرآن مجید باشد و مراد از عالم به کتاب عالم به قرآن مجید، و این قول اصم است<sup>۱</sup>. و معنی چنین می‌شود که کسی که تحمل معانی این قرآن را کرده و به علم او اختصاص یافته، او گواه است بر آنکه قرآن از ناحیه خداست و من رسول خدا هستم. و در این صورت آخر سوره ناظر به اول سوره که می‌فرماید: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ شَدِيدٌ، و نیز آیه وسط سوره را که می‌فرماید: أَفَمَنْ يَعْلَمُ لَمَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى تَأْكِيدٌ می‌کند. و این گواهی عالم به قرآن مجید نسبت به مشرکین در حقیقت تأییدی است از جانب خدا برای حقانیت کتاب و رسالت رسول خدا در مقابل مشرکین که دو مرتبه تکرار نمودند: لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ «چرا معجزه خارق عادت از خدایش بر او نازل نمی‌شود»، و در اینجا گفتند: لَسْتُ مُرْسَلًا «اصلاً تو فرستادهٔ خدا نیستی».

در اینجا جواب همهٔ آنها گفته شده که خدای من در این قرآن معجز، رسالت مرا گواهی داده، و عالم به قرآن که معجز است او نیز شهادت بر رسالت من داده است. و این بهترین شاهی است بر آنکه این آیه در مکه نازل شده است، و تأیید و تأکید می‌کند مضمون روایات بسیاری را که از طریق شیعه و سنی وارد شده و تصریح می‌کند که مراد از عالم به کتاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است، و بعد از آن حضرت، ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام.

از طریقهٔ عامهٔ ثعلبی با اسناد خود از محمد بن حنفیه<sup>۲</sup>، و ابونعیم اصفهانی با اسناد خود از محمد بن حنفیه<sup>۳</sup>. و از طریق خاصه، صفار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابوحمزه ثمالی<sup>۴</sup> از حضرت باقر علیه السلام، و نیز صفار با اسناد خود از فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه السلام<sup>۵</sup>، و نیز عیاشی در تفسیر خود از فضیل بن یسار

۱- «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۷۰.

۲- «غایة المرام». ص ۳۵۷ حدیث دوم، و «ینایع المودّة». ص ۱۰۲ باب ۳۰، و «شواهد التنزیل» ص ۳۰۸.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث پنجم، و «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۵۰۴، و «ینایع المودّة» ص ۱۰۲ باب ۳۰.

۴- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث ششم و «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷.

۵- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث نهم.

از حضرت باقر علیه السلام<sup>۱</sup> روایت کرده‌اند که : هَذِهِ الْآيَةُ نُزِلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ .  
و در دو روایت اخیر اضافه می‌کند که: وَ إِنَّهُ عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ . هَمَّهُ این پنج  
روایت بیان می‌کنند که این آیه درباره‌ی علی بن ابیطالب نازل شده است، و در دو روایت  
اخیر اضافه می‌کند که علی بن ابیطالب بعد از پیغمبر عالم این امت است.  
و نیز صفار با سندهای خود از جابر و برید بن معاویه و فضیل بن یسار از  
حضرت باقر علیه السلام ، و نیز با سندهای خود از عبدالله بن بُکَیْر و عبدالله بن کثیر  
هاشمی از حضرت صادق علیه السلام ، و با اسناد خود از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السلام  
روایت می‌کند که این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل  
شده است<sup>۲</sup> .

و قندوزی حنفی از ثعلبی و ابن المغازلی با اسناد خود از عبدالله بن عطار  
روایت کرده است قَالَ: كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي قُرَيْبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فِي الْمَسْجِدِ فَرَأَيْتُ ابْنَ  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، فَقُلْتُ: هَذَا ابْنُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: إِنَّمَا ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ  
أَبِيطَالِبٍ<sup>۳</sup> .

«عبدالله بن عطا گوید: با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد بودیم،  
فرزند عبدالله بن سلام را دیدم و به آن حضرت گفتم : این فرزند کسی است که در نزد  
او علم کتاب است؟ حضرت فرمودند: کسی که علم کتاب نزد اوست علی بن  
ابطالب است.»

و حاکم حسکانی با اسناد خود از ابوسعید خدری روایت کرده است قَالَ:  
سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ: ذَاكَ أَخِي  
عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ<sup>۴</sup> . ابوسعید گوید: از رسول خدا درباره‌ی این آیه سؤال کردم فرمودند:  
عالم به کتاب برادر من علی بن ابیطالب است.»  
و حاکم حسکانی با اسناد خود روایت کرده از ابی صالح قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث ششم مکرر، و «ینایع المودّة» ص ۱۰۲ باب ۳۰ .

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱ ص ۴۲۷ .

۳- «ینایع المودّة» ص ۱۰۲ باب ۳۰ ، و «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث اول ، و «شواهد التنزیل»

حسکانی ص ۳۰۸ ، و تفسیر «ابوالفتوح» ج ۶ ص ۵۰۴ ، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷ .

۴- «شواهد التنزیل» ص ۳۰۷ .

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: هُوَ عَلِيٌّ وَ لَكِنَّهُ لَا يُسَمِّيهِ.<sup>۱</sup> «ابوصالح گوید: مراد از آیه مبارکه و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، مردی از قریش گفت که: علی بن ابیطالب است، لکن ما نام او را نمی‌بریم.»

و از همین ابوصالح، حسکانی روایت کند که فی قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، كَانَ عَالِمًا بِالتَّفْسِيرِ وَ التَّأْوِيلِ وَ النَّاسِخِ وَ الْمُنْسُوخِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ.<sup>۲</sup> «ابوصالح گفت: مراد از عالم به کتاب در آیه مبارکه علی بن ابیطالب است که عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بوده است.» و نظیر این را قندوزی حنفی از ابن عباس روایت کرده است.<sup>۳</sup>

و ابن شهر آشوب از طریق خاصه و عامه روایت کرده است از محمد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید از حضرت باقر علیه السلام، و از علی بن فضال و فضیل بن یسار و ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام، و از احمد بن محمد حلبی و محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه السلام، و نیز از موسی بن جعفر، و از زید بن علی، و از محمد ابن حنفیه، و از سلمان فارسی، و از ابوسعید خدری، و از اسماعیل سُدَیّ اَتَهُمْ قَالُوا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ<sup>۴</sup>. که همه این امامان و اصحاب و تابعین گفته‌اند: مراد از عالم به کتاب در این آیه مبارکه علی بن ابیطالب است.

و نیز ابن شهر آشوب از ثعلبی در تفسیر خود با سند خود از عبدالله بن عطا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون گفته شد: بعضی گمان کرده‌اند که مراد از عالم به کتاب عبدالله بن سلام است آن حضرت گفتند: علی بن ابیطالب است. و نیز چون نزد سعید بن جبیر گفته شد که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، عبدالله بن سلام است گفت: نه، این سوره در مکه نازل شده است. و نیز از ابن عباس روایت شده که گفت: نه، قسم به خدا مراد علی بن ابیطالب است که عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ بوده است. و نیز از ابن حنفیه روایت است که نزد علی علم کتاب

۱ و ۲- «شواهد التنزیل» ص ۳۱۰. ۳- «ینایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۴.

۴- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث سوم، و در «ینایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۳ از «مناقب» ابن

شهر آشوب نقل کرده است، و «تفسیر برهان».

است، اولش و آخرش. و آنچه را که ثعلبی از دو طریق عامّه و خاصّه راجع به شأن نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است نظیری در «خصائص» فقط از طریق عامّه روایت کرده است.<sup>۱</sup>

و شیخ علی بن یونس نباطی عاملی در کتاب «صراط مستقیم» گفته است که: در تفسیر «ثعلبی» از ابن عطا روایت است که: چون فرزند ابن سلام را دیدم گفتم: در نزد پدر این شخص علم کتاب بوده است، فرمود: در نزد علی بن ابیطالب بوده است. و نظیر این حدیث را ابونعیم اصفهانی با دو طریق از محمد حنفیه روایت کرده است، و سپس ثعلبی گفته: این روایت نیز منسوب است به ابن عمر، به جابر، به ابوهریره، به عائشه<sup>۲</sup>. و فقیه ابن المغازلی شافعی با سند خود از علی بن حابس روایت کرده که او گفت: من و ابومریم بر عبدالله بن عطا وارد شدیم، ابومریم به ابن عطا گفت: حدیثی را که برای من از حضرت باقر علیه السلام روایت کردی برای علی بن حابس روایت کن. ابن عطا گفت: من نزد حضرت باقر بودم که فرزند عبدالله بن سلام عبور نمود. عرض کردم: فدایت شوم این فرزند کسی است که نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمود: نه، عالم به کتاب صاحب شما علی بن ابیطالب است، الَّذِي تَزَكَّتْ فِيهِ آيَاتٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا.<sup>۳</sup>

و محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از برید بن معاویه<sup>۴</sup> و نیز عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه<sup>۵</sup>، و نیز صفار در بصائر الدرجات با سند خود از برید بن معاویه<sup>۶</sup> روایت کرده اند قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي، وَعَلَى أَفْضَلْنَا وَأَوْلْنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۷ ذیل حدیث سوم، و در «ینایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث ششم.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث چهارم.

۴- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث اول، و «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷.

۵- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث سیزدهم، و تفسیر «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱.

۶- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث هشتم، و در «ینایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۳، و در

«مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ آورده است.

«برید بن معاویه عجلی گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره شأن نزول آیه و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ سؤال کردم، حضرت فرمود: خداوند در این آیه ما را اراده کرده است، و علی بن ابیطالب با فضیلت ترین و مقدم ترین و بهترین ماست بعد از نبی مکرم صلی الله علیه و آله .»

و شیخ صدوق ابن بابویه با اسناد متصل خود از عطیة عوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است که قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ تَنَاوُهُ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ. قَالَ: ذَاكَ وَصِيٌّ أَخِي سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَوْلُ اللَّهِ: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ<sup>۱</sup>.

«ابوسعید گوید: از رسول خدا درباره آیه الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ سؤال کردم فرمود: شأن نزول آن درباره وصی برادر من سلیمان بن داود است، عرض کردم: ای رسول خدا مراد و شأن نزول آیه و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ کیست؟ فرمود: برادر من علی بن ابیطالب.»

محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سدیر روایت می کند قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُوبَصِيرٍ وَيَحْيَى الْبُرْزَانِيُّ وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: يَا عَجَباً لَأَقْوَامٍ يَزْعَمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْتِ الدَّارِ هِيَ. قَالَ: سَدِيرٌ فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَصَارَ فِي مَنْزِلِهِ، دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُوبَصِيرٌ وَمَيْسَرٌ وَقُلْنَا: جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ سَمِعْنَا وَأَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْماً كَثِيراً وَلا تُسَبِّحُ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ؟! قَالَ: فَقَالَ: يَا سَدِيرُ أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتُهُ. قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَهَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: أَخْبَرْتَنِي بِهِ. قَالَ: قَدْ رُفِئَ قَطْرَةٌ مِنْ مَاءِ الْبُحْرِ الْأَخْضَرِ، فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ

۱- «غاية المرام» ص ۳۵۸ حدیث دوازدهم، و در «ینابیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳ مرفوعاً.

فِدَاكَ: مَا أَقَلَّ هَذَا! فَقَالَ: يَا سَدِيرُ: مَا أَكْثَرَ هَذَا أَنْ يَنْسِبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أُخْبِرُكَ بِهِ. يَا سَدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتَ مَا قَرَأْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَيْضاً: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: قُلْتُ: قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ أَفَهُمْ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضِهِ؟ قُلْتُ: لَا، بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ. قَالَ: فَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ: عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا. وَرَوَى هَذَا الْحَدِيثَ أَيْضاً الصَّفَّارُ فِي «بصائر الدرجات» بِتَغْيِيرٍ يَسِيرٍ بِزِيَادَةٍ وَنُقْصَانٍ<sup>۱</sup>.

«سَدِير صيرفي می گوید: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر در مجلس ابی عبدالله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم ناگهان آن حضرت با حال غضب در مجلس وارد شدند و چون در جای خود قرار گرفتند، گفتند: عجیب است از گروهی که گمان می کنند ما علم غیب داریم! به عالم غیب غیر از خدای عزّ و جلّ کسی علم ندارد، من قصد کردم که کنیز خود را با زدن ادب کنم از دست من فرار کرد و من ندانستم در کدام یک از اطاقهای خانه مخفی شده است! سَدیر می گوید: چون حضرت از مجلس برخاستند و به طرف منزل رفتند من و ابوبصیر و میسرّ به منزل آن حضرت رفتیم و عرض کردیم: فدایت شویم ما امروز درباره آن کنیز از شما شنیدیم که چنین و چنان فرمودی و ما نمی خواهیم به شما نسبت علم غیب دهیم لیکن ما می دانیم که حقاً شما علوم بسیار و فراوانی دارید! حضرت فرمود: ای سَدیر آیا قرآن می خوانی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: هیچ در قرآن مجید خوانده ای این آیه را که: «گفت آن کسی که در نزد او بعضی از علم کتاب بود به حضرت سلیمان: من تخت بلقیس را از شهر سَبَا برای شما می آورم قبل از اینکه چشم به هم بگذاری»؟ عرض کردم: این آیه را خوانده ام (چون حضرت سلیمان بلقیس را که ملکه شهر سَبَا بود امر به اسلام نموده که آنها بر آن حضرت علوّ و برتری نکنند و همگی با حالت تسلیم بر سلیمان وارد شوند. روزی که در مجلس خود نشسته بود به حاضرین مجلس که من جمله طوایف جن بودند که در تحت تسخیر آن حضرت

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث دوم مکرّر، و ذیل این حدیث را در «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱

آورده است، و «کافی» کتاب الحجّة ج ۱ ص ۲۵۷.

بودند گفت: کیست که تخت بلقیس را برای من بیاورد؟ قبل از اینکه آنها به حالت تسلیم بر من وارد شوند. قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ\* قَالَ عَفْرَيْتُ مِنْ الْجَنِّ أَتَاكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ\* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ء أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ: ۱ «از میان حضار مجلس عفریتی که از طایفه جن بود گفت: چنان برآوردن تخت او قدرت دارم و در این امر طریق امانت می‌سپارم که قبل از آنکه تو از جایگاه خودت برخیزی آنرا نزدت حاضر کنم. و اما آن کس که به علم کتاب فی الجمله آگاهی داشت (یعنی آصف بن برخیا که وصی و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: من تخت بلقیس را قبل از یک چشم بهم زدن در حضورت می‌آورم. چون سلیمان دید که تخت بلقیس در حضورش قرار دارد گفت: این از فضل خدای من است که می‌خواهد مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او می‌کنم یا آنکه کفران نعمتش به جای می‌آورم».

حضرت فرمود: آیا آن مردی را که تخت را قبل از یک چشم برهم گذاردن حاضر کرد شناختی، و آیا دانستی که او چقدر از کتاب الهی علم دارد؟ عرض کردم: شما برای من بیان بفرمائید. حضرت فرمود: به اندازه یک قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار آصف بن برخیا از کتاب الهی علم داشت. عرض کردم: فدایت شوم این مقدار چقدر کم است؟ فرمود: چون به علم کتاب خدا که خدای عز و جل نسبتش را به خود داده است و اکنون به تو خبر می‌دهم ملاحظه شود چقدر بسیار است. ای سدید آیا در کتاب خدا این آیه را یافته‌ای که می‌فرماید: «ای پیغمبر به کفار قریش بگو بهترین و کافی‌ترین گواه بین من و شما خداست و آن کسی که تمام علم کتاب را دارد؟» عرض کردم: فدایت شوم این آیه را خوانده‌ام. حضرت فرمود: آیا کسی که تمام علم کتاب را دارد داناترست یا آنکه بعضی از علم کتاب را دارد؟ عرض کردم: البته آنکه تمام علم کتاب را (که نسبتش به بعضی مانند نسبت اقیانوس اطلس به یک قطره است) دارد داناتر است. حضرت با دست مبارک اشاره به سینه خود فرمود گفت: سوگند به خدا که تمام علم کتاب در اینجاست، سوگند به خدا که تمام علم کتاب



در اینجاست، و خداوند برای ما ائمه اهل بیت قرار داده است.»  
و این حدیث را صفار در «بصائر الدرجات» با مختصر اختلافی در لفظ ذکر کرده است و قندوزی حنفی مختصرش را نیز ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

و نیز قندوزی از عمر بن اذینه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که  
قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «ألا إن العلم الذي هبط به آدم عليه السلام من السماء إلى الأرض وجميع ما فضلت به النبيون إلى خاتم النبيين في عترة خاتم النبيين صلى الله عليه وآله»<sup>۲</sup>.

«امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: ای مردم آگاه باشید که آن علمی را که آدم ابوالبشر از آسمان با خود به زمین آورد، و تمام مقامات و کمالات و علومی که به آن تمامی پیغمبران تا پیامبر آخرالزمان بر سایر افراد بشر امتیاز پیدا کردند همه در عترت و اهل بیت پیغمبر آخرالزمان صلى الله عليه وآله جمع و ذخیره شده است.»

و شیخ طبرسی در «احتجاج» با سند خود از ولید سمّان روایت کرده قال:  
قال لى أبو عبد الله عليه السلام: «ما يقول الناس في أولى العزم و عن صاحبكم - يعنى أمير المؤمنين -؟ قال: قلت: ما يقدمون على أولى العزم أحداً. فقال: إن الله تبارك و تعالی قال عن موسى: «وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة» و لم يقل كل شيء. و قال عن عيسى: «و ليبيين لكم بعض الذى تختلفون فيه» و لم يقل كل الذى تختلفون فيه. و قال عن صاحبكم يعنى أمير المؤمنين عليه السلام: «قل كفى بالله شهيداً بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب»، فقال الله عز و جل: «ولا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين»، و علم هذا الكتاب عنده<sup>۳</sup>.

«ولید سمّان گوید: حضرت امام جعفر صادق عليه السلام به من گفتند: مردم درباره پیغمبران اولوالعزم و درباره صاحب شما یعنی امیرالمؤمنین چه نظری دارند؟ عرض کردم: هیچکس را بر انبیاء اولوالعزم مقدم نمی دانند. حضرت فرمود: خداوند عز و جل درباره موسی می فرماید: «و ما در الواحی که از آسمان بر او فرو فرستادیم از هر چیز یک موعظه ای نوشتیم» و فرمود: همه چیز. و درباره عیسی می فرماید: «او از طرف خدا آمده تا بعضی از چیزهائی را که شما در آن اختلاف دارید روشن و بیان کند» و فرمود:

۱- «ینابیع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۲- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث هجدهم.

همه چیز. لیکن از صاحب شما امیرالمؤمنین می‌گوید: «ای پیغمبر بگو بهترین گواه بین من و شما خداست و کسی که همه علم کتاب در نزد اوست». و از طرفی خدا می‌فرماید: «هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست»، و علم این کتاب را خدا به امیرالمؤمنین داده است». و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً آورده است.<sup>۱</sup>

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از عمر بن اذینه روایت کرده است قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبَلَاءِ: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْكَلْبَلَاءِ. وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَغْلَمُ أَمْ مِنَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. فَقَالَ: مَا عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عَثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ.<sup>۲</sup>

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند: آن کسی که عالم به کتاب است امیرالمؤمنین است. و چون از آن حضرت سؤال شد که آیا کسی که در نزد او علمی از کتاب است داناترست یا کسی که در نزد او علم کتاب است. حضرت فرمود: کسی که در نزد او علمی از کتاب است دانش او به اندازه آبی است که بال پشه با خود از دریا برمی‌دارد. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: تمام علمی را که آدم با خود از آسمان به زمین آورد و تمام مقامات و علوم انبیاء تا خاتم النبیین همگی در عترت خاتم النبیین جمع است» و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً ذکر کرده است.

باری از مجموع این مطالب خوب واضح شد که جای شک و تردید نیست که مراد از عالم به کتاب در آیه مورد بحث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و احتمالات دیگر بی‌جا و غلط است. امیرالمؤمنین که از اول رسالت پیامبر اکرم با آن حضرت در شب و روز، و در سفر و حضر، و در جنگ و سکون بوده چگونه او مراد نباشد و عبدالله بن سلام که سیزده سال بعد از بعثت رسولخدا در مدینه ایمان

۱- «ینایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۲- «ینایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

۳- «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث سوم.

آورده او عالم به کتاب باشد؟!

و علاوه بر همه اینها عبدالله بن سلام چنانچه از شرح حال و ترجمه او به دست می آید حتی به امامت امیرالمؤمنین و بیعت با آن حضرت حاضر نشده است در این صورت چگونه می شود که رسول خدا او را ردیف خدا در گواهی و شهادت بر رسالت خود قرار دهد.

در «رجال» برقی او را از اصحاب رسول خدا شمرده است،<sup>۱</sup> و در «رجال» ابن داود نیز او را در کتاب اول<sup>۲</sup> یعنی معتمدین نام برده، گرچه در «تنقیح المقال» گوید: بسیاری از افرادی را که ابن داود در کتاب اول ذکر کرده سپس نام آنها را در کتاب دوم که مختص به ضعفاء و مجاهیل است آورده است.<sup>۳</sup>

و نیز گوید: عبدالله بن سلام در نزد من مجهول الحال است یعنی به روایات او اعتباری نیست، و مشایخ ثلاثه رجال او را از اصحاب رسول خدا نام برده اند و گفته اند که در اول اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است و از هم سوگندان با بنی قیئقاع و از اولاد یوسف بن یعقوب بوده است. اسم او در جاهلیت حصین بوده و چون اسلام آورد رسول خدا او را عبدالله نام نهادند و در سال چهل و سوم هجری وفات نموده است بنا بر تاریخ ابواحمد عسکری. و سپس گوید: می توان از آنچه ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید استفاده سوء حال و عدم اعتماد به او را نمود. ابن ابی الحدید گوید: چون مردم بعد از عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند حضرت به دنبال گروهی فرستاد و آنان را به بیعت با خود دعوت فرمود، به حضرت گفتند: آیا به دنبال حسان بن ثابت، و کعب بن مالک، و عبدالله بن سلام نمی فرستی؟ حضرت فرمود: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيمَنْ لَا حَاجَةَ لَهُ فِينَا - انتهى «ما نیازی نداریم در معاونت به کسانی که آنها به ما نیاز ندارند»<sup>۴</sup>.

و علامه شیخ محمد تقی شوشتری بعد از آنکه ابن ابی الحدید این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را درباره او نقل می کند گوید: طبری و مسعودی نیز این گفتار حضرت را درباره او ذکر کرده اند.<sup>۵</sup>

۱- «رجال» برقی ص ۲.

۲- «رجال» ابن داود ص ۲۰۵.

۳- «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۱۸۵.

۴- «تنقیح المقال» ج ۲ ص ۱۸۵.

۵- «قاموس الرجال» ج ۵ ص ۴۷۱.

و اما در رجال عامّه احوال او را در «طبقات» ابن سعد و «میزان الاعتدال» ذهبی نیافتیم، لیکن ابن عبدالبرّ حالات او را ذکر کرده تا آنکه می‌گوید: بعضی از مفسّرین گویند: آیه مبارکه: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ وَ آيَةُ مَبَارَكَةٌ: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ دِرْبَارَةٌ أَوْ نَازِلٌ شَدِيدٌ اسْت. و سپس گوید: عکرمه و حسن در این آیه انکار کرده و گویند: سوره رعد مکی است و عبدالله بن سلام در مدینه ایمان آورده است. و سپس گوید: ابوعمر گوید: سوره أحقاف که آیه شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ در آن است آن نیز در مکه نازل شده است، پس به هر دو قول اعتباری نیست<sup>۱</sup>.

و ابن اثیر جزری گوید: چون مردم اراده کشتن عثمان را کردند عبدالله بن سلام نزد او رفت. عثمان گفت: برای چه آمده‌ای؟ عبدالله گفت: آمده‌ام تا تو را یاری کنم. عثمان گفت: اگر از منزل بیرون روی و مردم را منع کنی بهتر است برای ما تا آنکه در منزل باشی، از منزل بیرون شو و مردم را از کشتن من باز دار. عبدالله بن سلام از منزل بیرون آمد و در مقابل جمعیت قرار گرفت و گفت: ای مردم اسم من در جاهلیت فلان بوده و رسول خدا مرا عبدالله اسم گذاری کردند و درباره من آیاتی از قرآن نازل شده است: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ وَ آيَةُ: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.

«ای مردم شمشیر خدا در غلاف رفته است و فرشتگان در این شهر شما سکونت گزیده‌اند این شهری که در او رسول خدا ﷺ بر شما وارد شده است، از خدا پرهیزید در کشتن این مرد، سوگند به خدا اگر او را بکشید تمام ملائکه آسمان که همسایه شما شده‌اند همه می‌روند و آن شمشیر در غلاف رفته را خدا بیرون می‌کشد و در میان شما می‌افکند به طوری که تا روز قیامت در غلاف نخواهد رفت. مردم در جواب گفتند: بکشید عثمان یهودی را، و کشتند عثمان را<sup>۲</sup>».

از مجموع این مطالب به دست می‌آید که عبدالله بن سلام خودش را عالم به کتاب یعنی به تورات می‌دانسته و شأن نزول آیه مورد بحث را خودش می‌دانسته است، همچنانکه سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه از طریق عبدالملک تخریج

۱- «استیعاب» ج ۳ ص ۹۲۲.

۲- «اسد الغابة» ج ۳ ص ۱۷۶.

کرده اند که: محمد بن یوسف بن عبدالله بن سلام که نوه عبدالله است گوید: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ قُلُوبًا كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۱</sup>.

و نیز سیوطی گوید: ابن مردویه از طریق عبدالملک از جندب روایت کرده است که قال: جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ حَتَّى أَخَذَ بَعْضَادَتِي بِبَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ قَالَ: أَشَدُّكُمْ بِاللَّهِ اتَّعْلَمُونَ أَنِّي أَنَا الَّذِي أَنْزَلْتُ فِيهِ: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ<sup>۲</sup>.

بنابراین عبدالله بن سلام خودش خود را مورد این آیه می دانسته است و دیگر پسرش و دیگر نواده اش. و همانطور که سابقاً روایت شد حضرت باقر ادعای پسر او را نزد عبدالله بن عطا رد کردند و فرمودند: سوگند به خدا دروغ می گوید. عالم به کتاب علی بن ابیطالب است. و بعضی از کسانی که او را مورد شأن نزول این آیه دانسته اند مانند مجاهد از نزد خودشان بوده نه آنکه از رسول خدا روایت کرده باشند. و سابقاً ذکر کردیم که شعبی می گوید: درباره عبدالله بن سلام در قرآن مجید هیچ آیه ای نازل نشده است. و سعید بن جبیر به شدت این دعوی را انکار کرد و گفت: این آیه در مکه نازل شده و اسلام عبدالله در مدینه بوده است.

و علاوه وقتی معاویه بن ابی سفیان با قیس بن سعد بن عباده در مدینه روبرو شدند و قیس گفت: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ اسْتِ وَ معاویه در جواب گفت: عبدالله بن سلام است، قیس گفت: مراد علی است و آیاتی را از قرآن قرائت کرد مانند: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، و آیه: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ. و گفت که: مراد از هادی در آیه اول و مراد از شاهد در آیه دوم علی بن ابیطالب است، چون رسول خدا ﷺ او را در روز غدیر نصب به خلافت نمود و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و فرمود: أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، معاویه در جواب قیس ساکت شد، و به هیچوجه قدرت رد و انکار نداشت<sup>۳</sup>.

بنابراین بدون هیچ شبهه و تردید عبدالله بن سلام مراد از عالم به کتاب نبوده

۱- «الذّرّ المَشْهُور» ج ۴ ص ۶۹.

۲- «الذّرّ المَشْهُور» ج ۴ ص ۶۹.

۳- «بنایع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰۴ نقلاً از کتاب «سلیم بن قیس هلالی». و اصل این روایت مفصلاً و مشروحاً در کتاب سلیم از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۰۱ موجود است.

است، حال یا آنکه چون خودش را عالم به تورات می دانسته و لفظ و مَنْ عنده علم الكتاب را که دیده اشتبهاً از کتاب معنی تورات را کرده و طبعاً خودش را مصداق و خدای ناکرده شأن نزول آن دانسته است، یا آنکه عیاداً بالله عمداً با آنکه می دانسته مراد از کتاب در این آیه قرآن مجید و مراد از عالم به او علی بن ابیطالب است در عین حال خودش مدعی این مقام شده است، و العلم عندالله، لیکن بهر نحوی که باشد این ادعا غلط محض است چنانکه از مجموع مطالب ما در این بحث واضح و آشکار گردید.

یا آنکه این چند روایت، مجعول و ساخت و پرداخت دست بنی امیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده همچنانکه از بحث معاویه با قیس بن سعد بن عباده معلوم شد، چون معاویه اهتمام عجیبی داشت بر آنکه آیات و روایاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده تحریف کند و فضائل و مناقب او را از او برگردانده و به دیگری نسبت دهد، و در این صورت برای پیدا کردن شأن نزول آیه مورد بحث از عبدالله بن سلام شخص مناسب دیگری نبود چون طبعاً نمی توانست این فضیلت را به ابوسفیان یا خودش که تا فتح مکه به روی مسلمانان شمشیر زده اند نسبت دهد، و عمر و ابوبکر هم که عالم به کتاب نبوده اند، بنابراین تحریف معنای کتاب، از قرآن به تورات، و عالم به کتاب از امیرالمؤمنین به عبدالله بن سلام راه نزدیکتر و آسانتری بود.

گرچه این تحریف بر محققین پوشیده نیست و شعبی و حسن بصری و سعید بن جبیر حتی عکرمه که دشمن امیرالمؤمنین است می دانسته اند که این نسبت به عبدالله بن سلام بی مورد و غلط است، لیکن برای توده مردم و عوام که از خصوصیات مکی بودن سوره رعد و اسلام عبدالله درمدینه خبر ندارند و قوه ادراک تمیز قرآن را در این آیه از تورات ندارند و برای گرم کردن بازار عناد و دشمنی با اهل بیت راهی از این نزدیکتر به نظر نمی رسد و لذا می بینیم دشمنان اهل بیت و نواصب مانند ابن تیمیه و نظائرش در نسبت این آیه به عبدالله بن سلام تا سر حد امکان پافشاری می کنند و در مقابل این روایات کثیره مخالف و این قرائن بسیار باز هم نمی خواهند از کلام خود دست بردارند. اینجا حقیقتاً صدق این آیه مبارکه در سوره رعد روشن می شود: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ

## أُولُوا الْأَنْبَابِ.

در اینجا مناسب است عین عبارتی را که شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینایع المودّة» در همین باب که اختصاص به شأن نزول این آیه به امیرالمؤمنین دارد از بعضی از محققین نقل کرده ترجمه نمائیم:

بعضی از محققین گویند: خداوند تبارک و تعالی خاتم انبیائش و اشرف پیامبرانش و گرامی‌ترین بندگانش را از روی فضل عظیم و منّ جسیم و علم قدیم و لطف عمیم خود به سوی بندگانش به نبوت و رسالت برگزید بعد از آنکه از پیغمبران گذشته عهد و میثاق، و از بندگان پیمان گرفته که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورند و او را یاری کنند. و چون درهای رحمت پروردگار و ابواب سعادت کبری و هدایت عظمی به رسالت حبیبش محمد بر عموم عرب و قریش و بر خصوص بنی هاشم باز شد و آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ وَ رَهْطَكَ الْمُخْلِصِينَ نازل شد، در اینجا عقل حکم می‌کند که باید عالم به جمیع اسرار و حقائق کتاب خدا بعد از پیغمبر مردی از بنی هاشم باشد، چون بنی هاشم از سایر قریش به پیغمبر اکرم نزدیکتر بودند، او اسلامش از همه زودتر باشد برای آنکه بر اسرار رسالت از ابتداء امر واقف و از بدو وحی عارف شود، و در تمام اوقات به احسن و جوه با پیغمبر بوده و به پیروی صحیح از آن حضرت مشخص باشد تا اینکه بر جمیع اعمال پیغمبر خبیر و بر گفتارش بصیر و از طفولیت از بجای آوردن اعمال جاهلیت منزّه و مبرّی باشد به جهت آنکه به اخلاق آن حضرت متخلّق و به آداب آن رسول اکرم از سنّ صباوت مؤدّب گردد.

و این شرائط در احدی دیده نشده است مگر در علی بن ابیطالب علیه السلام. و اما عبدالله بن سلام اسلام نیاورده است مگر بعد از هجرت رسول اکرم (که بیش از نیمی از دوره بعثت بوده است) و سبب نزول سوره‌هایی که قبل از هجرت بر رسول اکرم نازل شده است نمی‌دانسته است و بنابراین بعد از هجرت نیز به حقائق تأویل آن سوره‌ها پی نمی‌برده و معرفت پیدا نمی‌کرده است. سلمان فارسی که عمر طویل خود را سبب و پنجاه سال در فراگیری اسرار انجیل و تورات و زبور و سایر کتب

۱- این قسمت جزء آیه نیست.

انبیای سابقین و همچنین در فراگیری قرآن مجید بعد از اسلامش در مدینه منوره گذرانده است در نزد او علم کتاب نیست چون این شرایطی را که ذکر نمودیم در او نبوده است، چگونه عبدالله بن سلامی که اصلاً انجیل را نخوانده و قبول نداشته است و این شرائط در او نبوده است او عالم به کتاب باشد. عبدالله بن سلامی که از او سر زده است آنچه که از طفولیت و از اوّل بعثت از علی بن ابیطالب یعسوب الدّین سر زده است، و از اسرار و حقائق در خطبه‌ها مثل آنچه که از امیرالمؤمنین: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ بَيْنِي وَبَيْنَ عُلُومِ كَالْبَحَارِ الرَّوَاحِرِ، و مثل آنچه که از اولاد او ائمه هداة معصومین علیهم السلام از معارف و حکم در تأویلهای کتاب خدا و اسرار کتاب خدا سر زده است از او دیده نشده است، چگونه عالم به کتاب باشد؟<sup>۱</sup>

شعبی گوید: مَا أَحَدٌ أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ بَعْدَ النَّبِيِّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ أَوْلَادِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.<sup>۲</sup> «بعد از پیغمبر اکرم عالمتر از علی بن ابیطالب و اولاد صالحین او نسبت به کتاب خدا دیده نشده است».

و عاصم بن ابی النّجود از عبدالرحمن بن سلمی روایت کرده که او گفت: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَقْرَأَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ «هیچ کس را عالمتر به قرآن از علی بن ابیطالب ندیده‌ام».

و ابوعبدالرحمن از ابن مسعود روایت کرده که او گفت: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي لِأَنِّيئُهُ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلِيٌّ؟ قَالَ: أَوْلَمَ آتِهِ؟ «اگر می‌دانستم که کسی به کتاب خدا عالمتر از من است برای فراگیری بیشتر نزد او می‌رفتم. عبدالرحمن گوید: به او گفتم: علی بن ابیطالب؟ در پاسخ گفت: مگر نزد او نرفته‌ام؟».

بنا بر آنچه گفته شد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلم امت بعد از رسول خدا بوده‌اند و طبعاً آیه و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ انطباق بر آن حضرت پیدا می‌کند. و اگر هر آینه در وقت نزول آیه فردی از افراد امت اعلم به کتاب خدا بود آیه بر او منطبق می‌شد. حال باید دید چرا پیغمبر با گواهی خدا گواه دیگری آورده است و گواهی او در مقابل

۱- «بناييع المودة» باب ۳۰ ص ۱۰۴.

۲ و ۳ و ۴- «مجمع البيان» ج ۳ ص ۳۰۱.



گواهی خدا چه ارزشی دارد. مسلماً باید آن گواه در وزن و متانت در سرحد گواهی خدا باشد و او امیرالمؤمنین است که سند قرآن و کافل و حفیظ آن است. قرآن کلام لفظی و او کلام فعلی خداست، او واقع قرآن، و قرآن حاکی از وجود اوست، و این هر دو یک حقیقت‌اند که به دو صورت لفظی و فعلی درآمده است و با یکدیگر متصل و مرتبط بوده و قابل انفکاک نیستند. و در حقیقت رسول خدا در مقابل مشرکین علاوه بر گواهی لفظی و کتابتی خدا که در قرآن مجید بر رسالتش اقامه می‌کند یک شاهد خارجی که مرکز طلوع انوار خدا و مظهر اسماء او و عارف به کتاب تکوین و تشریح است گواه می‌آورد، و مرجع این دو گواه همان فرمایش آن حضرت است که به روایات متواتر، شیعه و عامه نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا**<sup>۱</sup>.

«من در نزد شما دو چیز گرانبها می‌گذارم کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و تا هنگامی که به آن دو تمسک جستید ابداً بعد از من گمراه نخواهید شد». بنابراین می‌توان این حدیث را مفسر آیه مورد بحث قرار داد و می‌توان از آیه استدلال بر لزوم قرین بودن امام را با کتاب خدا نمود.

این نکته نیز ناگفته نماند که در بعضی از قرائات شاذ و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یا وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قرائت شده است کما آنکه سیوطی نقل می‌کند<sup>۲</sup>. البته این قرائت شاذ است و در مقابل جمیع قرائات غیر قابل اعتماد است، و علاوه از نقطه نظر

۱- این حدیث را احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح اول در اول صفحه ۱۸۲ و دوم در آخر صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از «مسند» خود به این طریق نقل می‌کند: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي وَأَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**. و در تفسیر «الذّرّ المشثور» ج ۲ صفحه ۷ گوید: وَاخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَحَسَنَهُ وَابْنُ الْأَثَرِ فِي الْمَصَاحِفِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي**، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ جِبَلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعَشْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا. و در «غایة المرام» از ص ۱۱ به بعد، از طریق عامه سی و نه حدیث، و از طریق خاصه هشتاد و دو حدیث روایت می‌کند.

۲- «الذّرّ المشثور» ج ۴ ص ۶۹.

معنی هم مطلب سلیس به نظر نمی‌رسد که پیغمبر بگوید گواه من خداست و از نزد او کتاب دانسته شده است. گرچه فی حدّ نفسه این معنای صحیحی است لیکن این جمله به عنوان توصیف خدائی که گواه است در مقابل مشرکین قریش خالی از لطف خواهد بود.

باری در «امالی» شیخ طوسی وارد است که: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَلَأَ فِيهِمْ سَلْمَانَ فَقَالَ لَهُمْ سَلْمَانُ: قَوْمُوا فَخُذُوا بِحُجْرَةِ هَذَا. فَوَاللَّهِ لَا يُخَيْرُكُمْ بَسِيرٌ تَبِيكُمُ غَيْرُهُ<sup>۱</sup>. «امیرالمؤمنین علیه السلام به جماعتی مرور کردند که در میان آنها سلمان بود. سلمان به آن جماعت گفت: برخیزید و دامان این مرد را بگیرید، سوگند به خدا هیچکس نمی‌تواند شما را از اسرار پیغمبرتان آگاه کند مگر این مرد».

و نقاش در تفسیر خود گوید: ابن عباس گفت: علی بن ابیطالب علومی را می‌دانست که رسول خدا تعلیمش نموده بود، و رسول خدا علومی را می‌دانست که خدا تعلیمش نموده بود، پس علم پیغمبر علم خداست، علم علی از علم پیغمبر است، و علم من از علم علی است، و مقدار علم من و علم تمام اصحاب پیغمبر در مقابل علم علی مانند قطره‌ای است در مقابل هفت دریا<sup>۲</sup>.

عونی گوید:

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَعِلْمُ مَا يَكُونُ وَمَا قَدْ كَانَ عِلْمًا مُكْتَمًا<sup>۳</sup>

«علی آن کسی است که علم کتاب تکوین و آفرینش، و علم آنچه که بعداً خواهد بود. و علم آنچه که بوده است و از همه مکتوم و مخفی است، در نزد اوست».

و ابومقاتل بن داعی علوی گوید:

وَأَنَّ عِنْدَكَ عِلْمَ الْكَوْنِ أَجْمَعِهُ مَا كَانَ مِنْ سَالِفِ مِنْهُ وَمُؤْتَمَفِ<sup>۴</sup>

«و بدرستی که حقاً در نزد تو علم جمیع کتاب و عالم آفرینش است! چه از اموری که گذشته است و زمانش سپری شده، و چه اموری که از این به بعد پیش می‌آید».

۱ و ۲- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۵۹.

۳ و ۴- «مناقب» ج ۱ ص ۲۵۸.

و نصر بن منتصر گوید:

وَمَنْ حَوَى عِلْمَ الْكِتَابِ كُلَّهُ عِلْمَ الَّذِي يَأْتِي وَ عِلْمَ مَا مَضَى<sup>۱</sup>

«و علی آن کسی است که همه علم کتاب را در بردارد و بدان محیط است.

علم آنچه که می آید، و علم آنچه که آمده و گذشته است.»

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: (و منها یعنی آل محمد علیهم السلام) هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ،

و لَجَأُ أَمْرِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِبَالُ دِينِهِ، تَأْنِكُهُ فَرْمَايِدُ :  
لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ  
أَبْدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يُفَىءُ الْغَالِي، وَ بِهِمْ يُلْحَقُ الثَّالِي، وَ لَهُمْ  
خُصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ<sup>۲</sup>.

۱- «مناقب» ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- «نهج البلاغه» ج ۱، ص ۲۹.



درس پنجاه و چهارم تا پنجاه و ششم

تفسیر آیه

أَمِنَ كَانَ عَلِيٍّ يَمِينَتِي مِنْ رَبِّي وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...



## درس ۵۴ تا ۵۶

### بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

أَقَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا  
وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالثَّأْرُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِى مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ  
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup>.

«پس آیا آن کسی که دارای بیّنه از جانب پروردگار خود است و در کنار او شاهدهی از اوست و قبل از او کتاب موسی است که آن کتاب پیشوای هدایت مردم و رحمت است (مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بیّنه به کتاب خدا قرآن کریم ایمان می‌آورند و از احزاب و امت‌ها هر کس به او کافر شود وعده او آتش است، پس ای پیغمبر در کتاب خدا شک و تردید نیافر، حَقّاً قرآن از جانب پروردگار است و لیکن اکثریت از مردم ایمان نمی‌آورند».

در این آیه مبارکه مراد از صاحب بیّنه رسول اکرم ﷺ و مراد از شاهد امیرالمؤمنین عليه السلام است، و روایات شیعه و عامّه در این موضوع بسیار است، و روایاتی که عامّه با اسناد خود روایت نموده‌اند بیش از روایات خاصّه است. علامه محدث بحرانی از طریق عامّه بیست و سه حدیث و از طریق خاصّه یازده حدیث ذکر کرده است.<sup>۲</sup> و لازم است که قبل از اینکه وارد بحث و بیان روایات شویم اول بحث تفسیری این آیه را بنمائیم.

۱- سوره هود ۱۱ - آیه ۱۷ .

۲- «غایة المرام» از صفحه ۳۵۹ تا صفحه ۳۶۱.

این آیه در سوره هود واقع و سوره هود در مکه نازل شده است و ابتدای سوره با جمله الر کتابُ اُحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ که بیان درجات قرآن قرآن مُحکم و قرآن مفصّل و یا به عبارت دیگر قرآنی که در عوالم بالا دارای حقیقت واحد و در این عالم دارای سوره‌ها و آیات و احکام و معارف و قضایای جدا جدا و متمایز از یکدیگر است شروع می‌شود، و در آیات بعد دعوت به عبادت خدا و توبه به ساحت مقدّس او و بیان رجوع به سوی اوست؛ تا در آیه پنجم امتناع و اِباء کفار قریش را از پذیرش آن بیان می‌کند و سپس در آیات بعد مقام اراده و قیومیّت پروردگار و خالقیت او را و بالأخره معاد و بازگشت موجودات را به نزد او و انکار منکران و حالات مؤمنین را در پایداری و استقامت و حالات غیر آنها را در تلون مزاج و تردید روحی و یأس و کفران و افتخار و فَرَح بیجا ذکر می‌نماید.

تا در آیه یازدهم می‌فرماید: ای پیغمبر مبادا در تبلیغ و نشر بعضی از آیات ما که به تو وحی شده است و سینهات را تنگ نموده - به جهت ایراد مشرکین که چرا بر وی گنجی از آسمان فرود نیامده یا با او از آسمان فرشته‌ای نازل نشده است - خودداری کنی و در بیان آنها دریغ نمائی (از این سخنان غمگین مباش) وظیفه تو فقط بیم دادن بشر است (از عواقب وخیم شرک و ظلم) اما خدا حافظ و حاکم و نگهبان هر چیزی است. بعد می‌فرماید: مشرکین می‌گویند: محمد ﷺ به خدا افترا بسته و قرآن را از نزد خود آورده است. بگو: شما هم بروید و از غیر خدا از هر کس که می‌خواهید کمک بگیرید و او را بخوانید که شما با آنها مجموعاً سوره‌ای مثل سوره‌های افترائی من بیاورید. و ای پیغمبر اگر در پاسخ فرو ماندند پس بدانید که قرآن از ناحیه علم خدا نازل شده و معبودی جز او نیست پس آیا در این صورت تسلیم حکم او خواهید شد؟

و بعداً در دو آیه نتیجه اعمال دنیاپرستان را بیان کرده و سپس می‌فرماید: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ** «آیا کسی که دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهی از او گواهی بر صدق دعوی او می‌دهد و قبل از او تورات که کتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوی او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به کتاب خدا



ایمان می آورند... و تو در حَقَانِيَّتِ قرآن شک نیاور.»

چون آیات سابق بیان انکار مشرکین را در حَقَانِيَّتِ قرآن می کرد این آیه ناظر به آن آیات و در مقام استدلال و اقامه برهان بر لزوم ایمان به قرآن مجید است، و استفهام انکاری است. در اینجا باید دید مراد از بَيْنَه چیست و معنی يَتْلُو و معنی شَاهِد کدام است.

بَيْنَه در بعضی از آیات قرآن به معنی حَجَّت آمده مثل لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ<sup>۱</sup>. و در بعضی از جاها آیه و معجزه را بَيْنَه گویند: قَدْ جَاءَ ثَكْمٌ بَيْنَتَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ<sup>۲</sup>. و در بعضی از مواقع آن بصیرت خاص و نور مخصوصی را که به انبیاء داده شده است بَيْنَه گویند مثل قول نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمِ ارْأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ<sup>۳</sup>. لیکن در بعضی از مواقع بَيْنَه به مطلق بصیرت الهی و نور باطنی گفته می شود، مثل قول خدای تعالی أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ<sup>۴</sup>. و مراد از بَيْنَه در آیه مورد بحث ما همین معنای اخیر است چون بعداً به صیغه جمع می فرماید: أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ «آنها ایمان به قرآن می آورند». و معلوم است که همه مؤمنین بصیرت خاصه نبوت را ندارند گر چه مراد از صاحب بَيْنَه به حسب مورد همان رسول خداست لیکن چون بیان این جمله مقدمه چینی برای جمله بعدی است که می گوید: فَلَا تَكُ فِی مِرْيَةٍ مِّنْهُ «ای پیغمبر در قرآن شک نیاور» بنابراین مراد از بَيْنَه همان بصیرت الهی مطلق است که به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شده است و مراد قرآن نیست چون با جمله تفریع بعد فَلَا تَكُ فِی مِرْيَةٍ سازش ندارد.

و از این مطلب استفاده می شود که گفتار بعضی که گفته اند: مراد از صاحب بَيْنَه در این آیه به حسب استعمال خصوص پیغمبر است صحیح نیست چون جمله جمع أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ بر آن مترتب می گردد و این لفظ جمع از همان مُفَاد مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّهِ گرفته شده است.

و نیز گفتار بعضی که گفته اند: مراد اصحاب رسول خداست آن نیز صحیح

۱- سوره انفال ۸- آیه ۴۲.

۲- سوره اعراف ۷- آیه ۷۳.

۳- سوره هود ۱۱- آیه ۲۸.

۴- سوره محمد ص ۴۷- آیه ۱۴.

نیست چون خود پیغمبر دارای بینه بوده و به حسب مورد نه به حسب استعمال آیه بر او منطبق است و خداوند می‌خواهد به او بگوید که تو که دارای بینه الهیه و شاهد خارجی هستی و کتاب موسی هم از قبل آمده و تو را تأیید می‌کند باید به قرآن ایمان آوری و در آن شک و تردید نداشته باشی و گفتار مشرکین قریش که از تو گنج یا نازل شدن ملک را تقاضا می‌کنند تو را خسته نکند و در تبلیغ و ارشاد خلق با ثبات قدم و اراده‌ای متین قیام کنی.

و نیز گفتار کسانی که گویند مراد از بینه قرآن است یا حجّت عقل است نیز تمام نیست چون این مقدمه برای دعوت به قرآن و امر به تمسک به آن است یعنی کسی که دارای بصیرت باطنی و نور الهی است به قرآن ایمان می‌آورد تو نیز ای رسول ما که دارای چنین بینه‌ای هستی در قرآن شک می‌آور. و معنی ندارد کسی که دارای قرآن باشد او را امر به ایمان به قرآن نموده و از ریب و شک در آن بر حذر داشت.

و اما حجّت عقلی به علت آنکه بینه‌ای که در پیغمبر است از حجّت عقلی قویتر است لذا معنی ندارد این بینه‌ای را که در وجود خود حضرت ختمی مرتبت موجود است منحصر در دلیل عقل بدانیم. و اما مراد از **يَتْلُو** پهلو و کنار درآمدن است نه معنای قرائت و تلاوت؛ چون صحیح نیست که بگوئیم: آن شاهد، پیغمبر را یا نور بصیرت رسول خدا را می‌خواند؛ و گفتیم بینه به معنای قرآن نیست تا تلاوت آن درست باشد.

و اما مراد از معنای **شاهد** معلوم است که ادای شهادت است نه تحمّل آن چون تحمّل آن حجّتی برای مشرکین نخواهد بود بلکه آنچه حجّت بر آنها و بلکه موجب تقویت رسول و تأیید بصیرت الهیه و نور ربّانیّه آن می‌گردد ادای شهادت است؛ و بنابراین مراد از شاهد کسی است که به حقّانیت رسالت پیغمبر اعتراف دارد و با بصیرت الهیه رسالت او را تأیید می‌نماید و ایمان به او آورده است. چون شهادت شخص صاحب یقین و بصیرت هرگونه شبهه و شک را می‌زداید و استیحاş و ترس از تنهائی را از بین می‌برد؛ چون طبعاً کسانی که در یک امر یا یک جهتی متفرد و تنها هستند چه بسا در مقابل مشکلات سخت و پیش‌آمدهای ناگوار دچار تزلزل می‌گردند به خلاف آنکه کسی با سِرِّ آنان با آنها کمک نموده و در آن امر آنها را تنها نگذارد در این صورت وحشت از بین می‌رود و دل قوی می‌گردد.

در اینجا نیز در مقابل هجوم مشرکین و حمله سخت آنها خدا می‌فرماید: ای پیغمبر کسی که دارای بیئنه الهی است و شاهد خارجی هم معین و یاور اوست ایمان به قرآن می‌آورد و در شک و تزلزل قرار نمی‌گیرد و چنین فردی بدون شک و شبهه علی بن ابیطالب است که از روز اول نبوت، اسلام آورده و در مشکلات رسالت، آن حضرت را یاری کرده و در آیه **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**<sup>۱</sup> دعوت رسول الله را پذیرفته و در حدیث عشره یک تنه قیام و برای هر گونه مشکلات نبوت و مصائب بار سنگین رسالت، پیغمبر را معین و وزیر و یار و مددکار بوده است. و بنا بر آنچه گفته شد مراد انطباقی آیه منحصر می‌گردد در وجود مبارک آن حضرت **ﷺ**.

ابوالفتح رازی در وجه انحصار شاهد به علی بن ابیطالب و دفع احتمالات دیگر بیانی لطیف دارد؛ و چون اول، احتمالات و اقوال وارده را در شاهد بیان نموده و سپس با آن بیان شیرین دفع می‌کند لذا ما نیز اولاً اقوال را بیان و سپس بیان او را در رد این احتمالات ذکر می‌کنیم. گوید: در مفسران اختلافی نیست که مراد از صاحب بیئنه رسول خداست بلکه خلاف در معنای شاهد است. **عبدالله و علقمه و ابراهیم و مجاهد و ابوصالح و ابوالعالیه و عکرمه** گفته‌اند که مراد جبرائیل است، و حسن بصری و قتاده گفته‌اند: مراد زبان رسول خدا است؛ و بعضی گفته‌اند: مراد چهره و صورت رسول الله است، چون شمایل و سیمای آن وجود مبارک طوری بوده که هر کس بدان نظر می‌نموده است بر نبوت و رسالت آن حضرت اعتراف می‌نموده است؛ و حسین بن فضل گفته است: مراد از شاهد قرآن است و این نظم عجیب و اسلوب شگفت‌انگیز و اعجاز آن بهترین گواه و سند نبوت است، و ابن جریر و مجاهد گفته‌اند: مراد از شاهد همان فرشته‌ای است که از رسول خدا مراقبت و محافظت می‌نمود و او را تأیید و تقویت می‌کرد؛ و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد خود رسول خداست<sup>۲</sup>. و این احتمالات و اقوال را گرچه به مفسران نسبت داده‌اند لیکن مضطرب و ناپسند به نظر می‌رسد به علت آنکه هر یک از آنها خلاف ظاهر آیه: **وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ** است چون در این جمله سه کلمه به کار آمده است: اول - لفظ **يَتْلُوهُ** که به

۱- سوره شعراء ۲۶- آیه ۲۱۴.

۲- «الذکر المشهور» ج ۳ ص ۳۲۴ این احتمالات و اقوال را از صاحبانش ذکر کرده است و نیز در

«مجمع البیان» ج ۳ ص ۱۵۰ ذکر نموده است.

معنی پهلو و کنار و دنبال آمدن است؛ دوم لفظ شاهد که به معنی گواه است؛ وسوم - لفظ مِنْهُ که ضمیری است که مرجعش رسول است که همان صاحب بینه باشد. و با ملاحظه این سه کلمه تمام احتمالاتی که مفسرین داده‌اند اشتباه است.

اما آن کسی که گفته است: مراد از شاهد جبرائیل یا فرشته موکل به حضرت رسول الله است، این قول باطل می‌شود به کلمه مِنْهُ چون فرشته و جبرائیل از جنس رسول خدا نیستند؛ آنها از ملائکه، و رسول خدا از جنس بشر است، و ضمیر مِنْهُ دلالت دارد که آن شاهد از جنس رسول خداست. و اما آن کسی که گفته است: مراد از شاهد قرآن است، این قول باطل است به لفظ يَتْلُوهُ و لفظ مِنْهُ چون قرآن در کنار و عقب پیغمبر نیست، و علاوه از جنس آن حضرت هم نیست. و اما آن کسی که گفته است: مراد زبان رسول الله است این گفتار باطل است به لفظ يَتْلُوهُ و به لفظ شاهد چون زبان حضرت رسول به دنبال او نیست و علاوه زبان کسی گواه بر صحت دعوی آن کس نخواهد بود.

و اما آن کسی که گفته است: خود حضرت رسول است، این گفتار به کلی از درجه اعتبار ساقط است چون منافات دارد با لفظ يَتْلُوهُ و لفظ شاهد و لفظ مِنْهُ، چون رسول الله در عقب خودش نیست و شاهد بر خودش نیست و از خودش نیست. و چون تمام این احتمالات و اقوال باطل شد متیقن آن است که مراد از شاهد همان کسی باشد که مؤلف و مخالف از رسول خدا روایت کرده‌اند که شأن نزول این آیه درباره اوست و او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که هم با لفظ يَتْلُوهُ و لفظ شاهد و لفظ مِنْهُ سازگار و مناسب است، چون آن حضرت در کنار و به دنبال رسول خدا بوده است و بر نبوت آن حضرت پیوسته گواه صادق، و علاوه از جنس بشر و از خود رسول خدا بوده است!

باری نزدیکترین آیات از نقطه نظر دلالت و معنی به آیه مورد بحث ما آیات وارده در سوره ۴۶ احقاف آیه ۱۰ تا ۱۲ است: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۶ ص ۲۵۵.

إِنكُ قَدِيمٌ \*وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ  
الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ.

از ملاحظه و مقایسه این دو دسته از آیات اولاً ظاهر می شود که در هر دو دسته قرآن یا بینه الهیه را که مشرکین منکرند به عنوان استفهام انکاری بیان می فرماید. و ثانیاً در هر دو دسته تورات را که کتاب هدایت خلق و رحمت است بیان می کند که قبل از قرآن آمده و زمینه را برای کتاب خدا: قرآن مجید باز می کند و قرآن نیز مصدق آن است، و علاوه قرآن کتاب تازه ای نیست که مشرکین از قبول آن ابا و امتناع کنند بلکه نظیر آن که تورات باشد قبل از آن آمده و مطالب و آیات قرآن به پیرو همان مطالب تورات در اخلاق و احکام و معارف بوده و تصدیق کننده آن است بنابراین وجهی برای استنکاف آنها به نظر نمی رسد، کما آنکه قبل از آن در آیه ۹ فرموده است: قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ. ثالثاً همانطور که در آیه مورد بحث: وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ مراد وصی رسول خدا امیرالمؤمنین علیه السلام است که سند نبوت و گواه بر رسالت رسول الله است همچنین در بنی اسرائیل وصی حضرت موسی، یوشع بن نون سند نبوت حضرت موسی و گواه بر رسالت او بوده و ایمان به او آورده است، و لذا می فرماید: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ «یکنفر از بنی اسرائیل گواهی بر مثل قرآن داد که همان تورات باشد»<sup>۱</sup>.

۱- یکی از اخلاء روحانی و اخوان ایمانی که از مفاخر علماء طهران هستند در حین مطالعه نسخه خطی این کتاب در حاشیه چنین مرقوم داشته اند: «احتمال اینکه مراد از جمله شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله ایمان یوشع بن نون به تورات باشد بسیار مستبعد است و جملات آیه را بی ارتباط می کند، لهذا به خاطر ندارم که احدی از مفسرین این احتمال را داده باشند و روایتی نیز در این باب نرسیده است، بلی برخی از مفسرین احتمال داده اند که مراد از شاهد مزبور شخص حضرت موسی بن عمران باشد و شهادت او بر مثل قرآن یعنی تورات از آن حیث است که تورات مشتمل بر وصف نبی اکرم و بشارت به آمدن آنحضرت است، در این صورت ارتباط درست می شود». مؤلف کتاب می گوید: این کلام، تمام نیست زیرا اولاً در صورتی دلالت از جمله و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله، بر ایمان یوشع بن نون بر تورات مستبعد است و ربط جمله را به طور واضح روشن نمی کند که مراد از تورات فقط همان کتاب آسمانی باشد، نه از حیث اشتغال آن بروفص نبی اکرم و بشارت به آمدن آن حضرت، ولیکن اگر مراد از تورات در این آیه، کتابی از این جهت باشد معنی کاملاً روشن و ارتباط برقرار است. وجه فرق می کند که ما شاهد از بنی اسرائیل را در این آیه موسی پیغمبر بدانیم یا وصی او: شمعون بن نون؟ زیرا در هر دو صورت کلمه مثله را باید تورات قرار دهیم و چون تورات مشتمل است بر تصدیق به رسول اکرم، لذا این آیه دلیل و

و طبق روایات مستفیضی که از رسول خدا روایت کرده‌اند که آنچه در اُمّت‌های گذشته واقع شده در اُمّت من طابق النعل بالنعل و القُدّة بالقُدّة واقع خواهد شد استفاده می‌شود که گواهی علی بن ابیطالب علیه السلام بر نبوت رسول خدا طبق همان گواهی وصی موسی است نسبت به نبوت آن حضرت. بنابراین با مقایسه و تطبیق این دو دسته از آیات یعنی آیات مورد بحث در سوره هود و آیات وارده در سوره احقاف به دست می‌آید که شاهد از بنی اسرائیل که گواهی بر صحت مثل قرآن که تورات باشد داده است نظیرش گواهی شاهد از جنس رسول خداست که گواهی بر صحت نبوت خود رسول خدا داده است؛ و شاهد بر گفتار ما روایتی است که سیوطی در تفسیر خود آورده و گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر از مسروق - رضی الله عنه - تخریج کرده‌اند در قول خدای تعالی: **وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِثْلَهُ قَالَ: مُوسَى مِثْلُ مُحَمَّدٍ، وَالتَّوْرَةُ مِثْلُ الْقُرْآنِ فَأَمَّنْ هَذَا بِكِتَابِهِ وَنَبِيِّهِ وَكَفَرْتُمْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ!**

«می‌گوید در تفسیر **شَهِدَ شَاهِدٌ عَلَيَّ مِثْلَهُ** که: موسی مثل محمد است و تورات مثل قرآن است، پس آن فرد از بنی اسرائیل به کتابش تورات و به پیغمبرش ایمان آورد و شما ای اهل مکه به کتاب پیغمبرتان قرآن و به نبوت او منکر شدید.»  
و عجیب آنکه غالب مفسّرین حتّی مفسّرین شیعه مراد از **شاهد** را در آیه و **شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيَّ مِثْلَهُ** عبدالله بن سلام گفته‌اند؛ حتّی مرحوم طبرسی<sup>۲</sup>

حجتی می‌شود برای رسول الله بر علیه یهود که دعوت آن حضرت را نمی‌پذیرفتند. و ثانیاً در روایتی که همین جا ذکر می‌کنیم از سیوطی وارد است که: **فَأَمَّنْ هَذَا بِكِتَابِهِ وَنَبِيِّهِ وَكَفَرْتُمْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ** یعنی: آن شاهد از بنی اسرائیل به کتاب خدا و به پیغمبر او ایمان آورد و ای اهل مکه شما کافر شدید! و معلوم است که ظاهر از نبیه همان پیغمبری است که در آن زمان بوده است یعنی حضرت موسی؛ نه پیغمبر اسلام که این آیه از جانب او به عنوان اتمام حجت بر علیه یهود اقامه می‌شود؛ و می‌خواهد بگوید که او به پیغمبرش ایمان آورد؛ چرا شما به پیغمبرتان ایمان نمی‌آورید؟! و بنا بر این، مراد از شاهد غیر از یوشع بن نون نمی‌تواند بوده باشد. و ما گرچه روایتی در این باب نداریم لیکن روایتی هم بر خلاف آن نداریم؛ و قول مفسران تا وقتی مستند به حجت قطعی و روایت وارده از جانب معصوم نباشد؛ مجرد نظریه شخصی تلقی می‌شود و رد آن بر اساس ظواهر و قرائن مستفاده از تطبیق آیات و تجزیه و تحلیل در معنی و مراد مستفاد از آیات بدون اشکال است.

۱- «الذّرّ المثور» ج ۶ ص ۴۰. ۲- «مجمع البیان» ج ۵ ص ۸۶.

وفیض کاشانی<sup>۱</sup> و استادنا الأعظم علامه طباطبائی<sup>۲</sup> مدّ ظلّه تصریح به این معنی نموده‌اند. و نیز روایتی در این باب سیوطی نقل کرده است که: ابویعلی و ابن جریر و طبرانی و حاکم تخریح کرده‌اند از عوف بن مالک اشجعی که گفت: روز عید یهود بود که رسول خدا در مدینه به سوی کنیسه آنان رفت من هم با آن حضرت رفتم؛ جماعت یهود از دخول ما ناراحت شدند. رسول خدا به آنان گفت: دوازده مرد از مردان خود را نشان دهید که بگویند: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ تا خدا غضب خود را از هر یهودی که در زیر سفره آسمان قرار گرفته است بردارد. همه ساکت شدند و هیچیک جواب رسول خدا را ندادند؛ برای مرتبه دوم رسول خدا همان کلمات را تکرار نمود هیچکس پاسخ نداد؛ برای بار سوم تکرار فرمود هیچکس جواب نداد. حضرت فرمود: شما از پذیرش خودداری کردید، سوگند به خدا من حاشرم و من عاقبم و من مقفی هستم، چه ایمان بیاورید و چه تکذیب کنید. و حضرت از کنیسه مشغول به خارج شدن شد که ناگهان مردی از عقب او رسید و گفت: ای محمد همانطور که گفתי هستی؛ و سپس آن مرد رو کرد به جماعت یهودیان و گفت: ای طائفه یهود شما مرا چگونه مردی می‌شناسید؟ گفتند: سوگند به خدا در میان همه طائفه از تو و از پدر تو و از جدّ تو عالمتر به کتاب خدا تورات و فقیه‌تر سراغ نداریم. آنگاه گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که محمد همان پیامبری است که شما علامت او را در تورات و انجیل می‌خوانید. همه گفتند: دروغ می‌گوئی و مرد بدی هستی و او را ردّ کردند. در این حال حضرت رسول فرمودند: ای جماعت یهود شما دروغ می‌گوئید و گفتار شما قبول نمی‌شود. عوف بن مالک گوید: ما سه نفر: من و رسول خدا و عبدالله بن سلام از کنیسه خارج شدیم که خدا این آیه را فرستاد: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ إِنْ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّا مَنْ أَسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

«ای پیغمبر به این جماعت یهود بگو: اگر این قرآن یا نبوت من از جانب خدا باشد و شما به آن کافر شدید ولیکن از بنی اسرائیل یک نفر از شما به مثل آن شهادت

۱- «تفسیر صافی» ج ۲ ص ۵۵۴ به عنوان قیل عبدالله بن سلام ذکر کرده.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۸ ص ۲۱۰.

داده و ایمان آورد و شما استکبار ورزیدید خداوند مسلماً گروه ستمکاران را هدایت نخواهد نمود»<sup>۱</sup>.

لیکن ما همانطور که ذکر کردیم مراد از شاهد یک نفر از بنی اسرائیل است که در زمان حضرت موسی به تورات گواهی داده و این بر وصی آن حضرت یوشع بن نون منطبق می‌شود و این آیه از عبدالله بن سلام دور است.

اما اولاً- سوره احقاف در مکه نازل شده است و اسلام عبدالله بن سلام در مدینه بوده است و معنی ندارد که رسول خدا شهادت کسی را که هنوز اسلام نیاورده و غائب است و چندین سال دیگر اسلام می‌آورد و فعلاً سند نبوت است و شاهد بر حقایق خود در مقابل مشرکین قریش و منکرین قرآن قرار دهد.

و اما ثانیاً - در آیه مبارکه صراحت دارد که این شاهد شهادت بر مثل قرآن داده است نه بر خود قرآن، و مراد تورات است، و شهادت بر تورات به چه درد مشرکین می‌خورد؟ به خلاف قوله و **یتلوه شاهد منه** که امیرالمؤمنین شهادت بر خود نبوت داده است. و اما شهادت آن فرد از بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی به نبوت او یا به تورات، مژمر ثمر بوده و سند برای نبوت او خواهد بود.

و اما ثالثاً- اسلام عبدالله بن سلام در بدو هجرت رسول خدا به مدینه بوده است نه بعد از استقرار آن حضرت در مدینه و روز عید یهود. ابن عبدالبر در ترجمه عبدالله بن سلام گوید: عبدالله بن سلام فرزند حارث اولاً اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است. کنیه او ابویوسف است و از اولاد یوسف فرزند حضرت یعقوب است، و هم سوگند با انصار بوده است؛ و گفته شده است که هم سوگند با قوافله (نام گروهی از انصار) بوده است که از بنی عوف بن خزرج‌اند. اسم او در جاهلیت حصین بود و چون اسلام آورد رسول خدا ﷺ نام او را عبدالله گذاردند و در سنهٔ چهل و سه (۴۳) در مدینه در زمان معاویه از دنیا رفت؛ و او یکنفر از علماء یهود بود و در وقت ورود رسول خدا به مدینه اسلام آورد.

عبدالله بن سلام گوید: من با جماعتی از اهل مدینه در وقت ورود رسول خدا به مدینه برای تماشای آن حضرت خارج شدیم؛ من در آن حضرت خوب

۱- «الدرّ الثمور» ج ۶ ص ۳۹.





امت به قرآن و حضرت رسول الله ایمان آورده است.»

و نیز گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم از مسروق تخریج روایت کرده‌اند که او گفت: قَوْلُهُ: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، مَا نَزَلَتْ إِلَّا بِمَكَّةَ وَ أَمَّا كَانَ إِسْلَامُ ابْنِ سَلَامٍ بِالْمَدِينَةِ، وَ أَمَّا كَانَتْ حُضُومَةُ خَاصِمٍ بِهَا مُحَمَّدٌ ﷺ. «مسروق گفته است: سوگند به خدا که آیه و شاهد شاهد درباره عبدالله بن سلام نازل نشده است، این آیه در مکه نازل شده و اسلام عبدالله بن سلام در مدینه بوده است. و اما قضیه ابن سلام در مدینه در یک مرافعه‌ای بوده است که در آن رسول خدا دخالت کرده‌اند.»

باری نزول این آیه در شأن عبدالله بن سلام به قدری بعید است که بعضی برای تصحیح این مطلب ناچار شده‌اند بگویند که آیه در مکه نازل شده و عبدالله بن سلام در مدینه بوده است. سیوطی گوید: حسن بن مسلم تخریج روایت کرده که: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بِمَكَّةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ بِالْمَدِينَةِ<sup>۲</sup>. «این آیه در مکه آمده و عبدالله در مدینه بوده است.»

و نیز گوید: ابن سعد و ابن عساکر از حسن بصری تخریج حدیث کرده‌اند که: نَزَلَتْ حَمَّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بِالْمَدِينَةِ مُسْلِمٌ<sup>۳</sup>. «سوره احقاف در وقتی که در مکه نازل شد عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان بوده است.» و این دو روایت نیز صحیح نیست زیرا که گفتیم: در وقت نزول سوره احقاف عبدالله بن سلام مسلمان نبوده است. و همانطور که در تفسیر آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ گفتیم، فقط خود عبدالله بن سلام و فرزندش و نوه‌اش این نسبت را به خود می‌دهند و کس دیگر به آنها نسبت نداده است.

ولی در آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چون شأن نزولش درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است علمای شیعه - رضوان الله علیهم - در اثبات آنکه این آیه درباره عبدالله بن سلام نیست پافشاری نموده و اثبات کرده‌اند؛ و اما در آیه وَ شَهِدَ شَاهِدٌ چون شأن نزولش راجع به آن حضرت نیست لذا اهمیتی نداده و با فحص کمتری از مطلب عبور کرده، و طبق گفته بعضی از اهل تسنن آنها هم گفته‌اند راجع

۱ و ۲ و ۳- «الدَّرَّ الْمَثُور» ج ۶ ص ۳۹.

به عبدالله بن سلام است، با آنکه این آیه در شأن یوشع بن نون وصی موسی قرین و عدیل علی بن ابیطالب وصی محمد ﷺ، و دو آیه علم الکتاب و شهد شاهد در امکان نزولش درباره عبدالله بن سلام و عدم امکان نزولش هیچ تفاوتی ندارند و هر دو آیه در مکه نازل شده است. اگر در یکی جایز باشد در دیگری هم جایز است و اگر در آن جایز نباشد در دیگری هم جایز نخواهد بود.

و علاوه عبدالله بن سلام که بعضی او را مجهول الحال دانند و با امیرالمؤمنین بعد از عثمان، به خلافت بیعت نکرد چه قدر و قیمتی دارد که رسول خدا در مقابل مشرکین برای شهادت او درجه و منزلتی قائل شود و با نبوت خود و کتاب تورات که هادی مردم و کتاب رحمت است او را قرین و عدیل قرار دهد. باری این تحقیقی بود که در اطراف آیه و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله نمودیم. حال بیائیم سر آیه مورد بحث: وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ.

درباره این آیه روایاتی که از طریق شیعه و سنی راجع به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است بسیار زیاد است و ما برای نمونه چند روایت را که به مضامین مختلفه بیان شده است ذکر می‌کنیم.

اول - یک دسته روایاتی است که از ابن عباس نقل شده است. از موقت بن احمد خوارزمی روایت است فی قوله تعالى: اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ مِنْهُ<sup>۱</sup>. «در این آیه شریفه ابن عباس گفته است مراد از شاهد علی است که شهادت بر نبوت پیغمبر می‌دهد و از جنس خود پیغمبر است». و این روایت را نیز علامه طباطبائی از «تفسیر برهان» از خوارزمی نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

و نیز ابراهیم بن محمد حموی که از فضلاء عامه است در «فرائد السمطين» با سلسله سند متصل خود از ابن عباس نقل کرده است که: «اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَاصَةً<sup>۳</sup>.

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث دوم، و در «ینابیع المودة» ص ۹۹ با مختصر اختلافی در لفظ

آورده است.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱. ۳- «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث سوم.

«ابن عباس گفته است که مراد از شاهد فقط علی بن ابیطالب است». و نیز این روایت را حاکم حسکانی با همین عبارت ذکر کرده است.<sup>۱</sup> و نیز ثعلبی در تفسیر خود با همین عبارت از ابن عباس آورده.<sup>۲</sup> و علامه طباطبائی از ثعلبی نقل کرده اند<sup>۳</sup> و نیز علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمة» از ابن عباس ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

دوم - روایاتی است که از انس بن مالک روایت شده است. حماد بن سلمه از ثابت از انس روایت کرده است: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَيَّ يَبْتِئَةً مِنْ رَبِّهِ». قَالَ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَاللَّهِ لِسَانَ رَسُولِ اللَّهِ. «در این آیه و يتلوه شاهد منه انس بن مالک گفته است مراد علی بن ابیطالب است، و سوگند به خدا که او زبان رسول خدا بوده است».

و نیز این روایت را از انس حاکم حسکانی با سلسله سند متصل خود روایت کرده و در آخرش این جمله را اضافه دارد که: كَانَ وَاللَّهِ لِسَانَ رَسُولِ اللَّهِ. إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ فِي تَقْضِ عَهْدِهِمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.<sup>۵</sup>

«سوگند به خدا که علی بن ابیطالب زبان رسول خدا بوده است به سوی اهل مکه هنگامی که پیمان خود را با رسول خدا شکستند».

سوم - روایاتی است که از خود رسول خدا ﷺ روایت شده است. ابن مغازلی شافعی گوید: قَوْلُهُ تَعَالَى: أَفَمَنْ كَانَ عَلَيَّ يَبْتِئَةً مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. «ابن مغازلی گوید که از رسول خدا روایت است که فرمود: مراد از آن کسی که در این آیه صاحب بینه است من هستم و مراد از شاهد علی است». و نیز حاکم حسکانی با دو سند یکی از محمد بن احمد بن

۱- «شواهد التنزيل» ج ۱ ص ۲۸۰.

۲- «غایة المرام» ص ۳۶۰ حدیث دوم، و در «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۲۵۶ از ثعلبی نقل کرده

است.

۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

۴- «غایة المرام» ص ۳۶۲ حدیث یازدهم.

۵- «غایة المرام» ص ۳۶۲ حدیث سیزدهم.

۶- «شواهد التنزيل» ج ۱ ص ۲۸۰.

۷- «غایة المرام» ص ۳۶۰ حدیث هفدهم

محمد مفید<sup>۱</sup>، و دیگری از ابن عباس این روایت را از رسول خدا نقل کرده است.<sup>۲</sup> و نیز سیوطی این حدیث را از رسول خدا با مختصر اختلافی در لفظ ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

**چهارم** - روایاتی است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده است. علی بن ابراهیم در تفسیر خود با اسناد متصل از ابوبصیر و فضیل روایت کند که: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ: اِنَّمَا نَزَلَتْ: اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّهِ يَعْنِي رَسُولُ اللّٰهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ اِمَاماً وَرَحْمَةً<sup>۴</sup> - الحدیث. «حضرت در این آیه فرموده‌اند: مراد از بینه رسول خداست و مراد از شاهد امیرالمؤمنین است، و صفت امام و رحمت در آیه اختصاص به آن حضرت دارد نه به تورات، ولی تقدیم و تأخیری شده تا صفت توراۃ شود.

**پنجم** - روایتی است که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شده است. محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که او گوید: سَأَلْتُ اَبَا اَحْسَنَ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» فَقَالَ: اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الشَّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ عَلٰى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّهِ<sup>۵</sup>. «حلال گوید: از تفسیر این آیه مبارکه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد رسول خدا و رسول خدا صاحب بینه از طرف پروردگار خود بوده است.»

**ششم** - روایتی است که از قیس بن سعد بن عباده آمده است. سلیم بن قیس هلالی کوفی گوید: من این حدیث را از قیس بن سعد بن عباده در مشاجرهای که بین او و معاویه اتفاق افتاد نقل می‌کنم: قیس به معاویه گفت: در وقتی که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رحلت نمود، انصار نزد ابوبکر آمدند و گفتند: آیا با سعد بن عباده بیعت

۱- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۷۶.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۷۹.

۳- «الدرر المثور» ص ۳۲۴.

۴- «غایة المرام» ص ۳۶۱ حدیث اول و نیز در همین کتاب ص ۳۶۲ حدیث هشتم از عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده است و در آخرش حضرت فرموده است: ثم اوصياؤه واحداً بعد واحد.

۵- «غایة المرام» ص ۳۶۱ حدیث دوم و «تفسیر المیزان» ج ۱ ص ۱۹۹. و در «کافی» بدین لفظ است: امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد من رسول الله، و رسول الله علی بینه من ربّه.

۶- این روایت را ما در اینجا از «غایة المرام» نقل کرده‌ایم ولی مفصلاً و مشروحاً با مقدمات مذاکراتی که بین قیس و معاویه اتفاق افتاده است در «کتاب سلیم بن قیس» از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۰۲ وارد است.

می‌کنی؟ که ناگهان جماعت قریش به سقیفه بنی ساعده آمدند و با حجّت علی بن ابیطالب و اهل بیت او احتجاج کردند و با آن برهان و بر اساس قرابت و نزدیکی او به رسول خدا با ما مخاصمه نمودند و ما را محکوم کردند و سپس خلافت را برای خود ربودند، هم به انصار و هم به آل محمد ظلم کردند. سوگند به جان خودم که با وجود علی بن ابیطالب هیچکس را حقّی در خلافت نیست نه انصار و نه قریش و نه از عرب و نه از عجم؛ با وجود علی و فرزندان او هیچکس را حقّی و نصیبی در خلافت نیست. معاویه غضبناک شد و گفت: ای پسر سعد این مطلب را از کجا آوردی و از کجا شنیدی و از کجا روایت نموده‌ای؟ آیا پدرت به تو چنین گفته است، و از او این گفتار را تلقّی کرده‌ای؟ قیس گفت: از کسی شنیده‌ام که او از پدرم بهتر بود و حقّ او از پدرم بیشتر. معاویه گفت: او کیست؟ قیس گفت: او علی بن ابیطالب است.

أَخَذْتُهُ مِنْ عَالِمِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ رَبَّانِيَّهَا وَ صِدِّيقِهَا وَ فَارُوقِهَا الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا أَنْزَلَ: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. فَلَمْ تَكُنْ آيَةً نَزَلَتْ فِيهِ إِلَّا ذَكَرَهَا «او علی بن ابیطالب، دانشمند این امت، و عالم الهی این امت، و صدیق و فاروق این امت است، و آن کسی است که خدا در شأن او این آیه را فرستاده است و او را عالم به کتاب معرفی کرده است. و آیه‌ای در قرآن درباره آن حضرت نازل نشده است مگر آنکه قیس آن را ذکر کرد.

معاویه گفت: صدیق و فاروق این امت عمر است و عالم به کتاب عبدالله بن سلام است. قیس گفت: سزاوارترین کس به این لقب‌ها و برتر و محقّ‌تر آن کسی است که خدا درباره او گفته است: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ». الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». وَ الَّذِي نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. وَ قَالَ فِي غَزْوَةِ ثُبُوكَ: أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي<sup>۱</sup>. «آیا آن کسیکه از طرف پروردگار خود دارای بینه است و در کنار او شاهدهی از اوست. و آن کسیکه خدا درباره او به پیغمبرش گفته است: این است و جز این نیست که تو برای دعوت مردم به سوی خدا و ارباب و ترساندن آنها از عذاب خدا هستی و از برای هر گروه و

۱- «غایة المرام» ص ۳۶۱ حدیث هفتم.

طایفه‌ای راهنمایی هست (که مقصود از راهنما علی است). و آن کسی که رسول خدا در روز غدیر خم<sup>۱</sup> او را به ولایت نصب کرد و فرمود: هرکس من به نفس او از او سزاوارترم علی به نفس او از او سزاوارتر است. و رسول خدا در غزوه تبوک به علی بن ابیطالب فرمود: نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون است به حضرت موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد».

**هفتم** - نامه‌ای است که عمرو عاص به معاویه نوشته است و در آن از این آیه و شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام یاد کرده است. چون معاویه کاغذی به عمرو عاص نوشت و از فلسطین او را دعوت به یاری و کمک خود و جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. عمرو عاص در جواب او نوشت: «این کاغذ از عمرو بن سعد بن ابی العاص<sup>۱</sup> است به سوی معاویه بن ابی سفیان؛ اما بعد نامه تو را خواندم و از مطالب آن آگاه شدم. اما به آنچه در این نامه مرا خوانده‌ای از آنکه از عهد و ربقه اسلام خارج گردم و در گمراهی با تو و تهوّر در کمک تو به باطل راه ضلال پیویم و بر روی علی مرتضی شمشیر زنم، (این کار را نکنم چرا که) او برادر رسول خدا، و وصی او، و وارث او و ادا کننده وعده‌های او، و برآورنده دیون او و شوهر دختر او سیده زنان بهشت، و پدر دو سبط رسول خدا حسن و حسین دو سید و بزرگ جوانان بهشت است.

و اما اینکه گفته‌ای که تو خلیفه عثمان هستی در شام؛ تو خلیفه او بودی وقتی زنده بود ولیکن امروز که امت با غیر عثمان بیعت کرده‌اند تو نیز از پست خود معزول هستی، و بنابراین چه خلافتی داری؟

و اما تعریف‌ها و بزرگداشت‌هایی که در این نامه خود از من نمودی که من از اصحاب رسول خدا و امیر لشکر او در بعضی از جنگها بوده‌ام من به این یاوه‌بافیها گول نمی‌خورم و از آئین و ملت خود دست برنمی‌دارم.

۱- نسب عمرو عاص را ابن ابی الحدید در ج ۶ ص ۲۸۱ از «شرح نهج البلاغه» این طور ذکر

کرده است: عمرو بن عاص بن وائل، وگوید: پدر او عاص بن وائل یکی از مسخره کنندگان به رسول خدا و اذیت کنندگان و دشمنان آن حضرت بوده است و خدا درباره او به رسول خود این آیه را فرستاد: **أَنَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**.

و اما آنچه به ابوالحسن امیرالمؤمنین برادر رسول خدا و وصی او نسبت ستم و حسد به عثمان داده‌ای و یاران و اصحاب او را فاسق و متمرّد شمردی و چنین گمان کردی که او یاران خود را بر قتل عثمان تحریک کرده است این دروغ و افترای محض و گمراهی است. وای بر تو ای معاویه این چه نسبتی است که به علی می‌دهی؟ آیا نمی‌دانی که ابوالحسن جان خود را در کف دست خود گرفت و فدای رسول خدا کرده و در فراش او خوابید و حاضر شد خود را طعمه شمشیرهای بران سران قریش بنماید؟ و او اولین کسی است که به رسول خدا ایمان آورده و هجرت کرده است، و رسول خدا درباره او فرموده است که: نسبت تو به من مثل نسبت هارون است به موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد؛ و در روز غدیر خم فرمود: ای مردم آگاه باشید هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، خداوندا تو سرپرستی و مراقبت کن از کسی که ولایت او را به عهده خود گرفته است و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد، و یاری کن کسی را که او را یاری کند، و خوار و زبون گردان کسی را که او را خوار کند.

و آن کسی است که رسول خدا در روز خیبر فرمود: من پرچم جنگ را فردا به کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد و خدا و رسولش او را دوست داشته باشند. و آن کسی است که رسول خدا در روز پرنده بریان شده فرمود: خدایا بهترین از مخلوقات خودت را برسان تا با من از این پرنده تناول کند، ناگهان علی داخل شد، رسول خدا فرمود: بیا بیا به سوی من، و در آن وقت فرمود: علی پیشوا و امام ابرار است و کشنده اشرار و فجّار است، منصور است کسی که او را یاری کند، و خوار و زبون است کسی که او را خوار کند. و نیز فرمود: علی بعد از من صاحب اختیار شماست، و این گفتار را تأکید کرد و از تو و از من و از جمیع مسلمانان پیمان گرفت. و فرمود: من میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است. و فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.

ای معاویه می‌دانی که چقدر خدا در قرآن مجیدش از آیات در شأن او فرو فرستاده است و از فضایل انحصاری او که هیچیک از امت را در آن شرکتی نیست بیان فرموده است؟ كَقَوْلِهِ تَعَالَى يُوفُونَ بِالْآثَرِ؛ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛ اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدًا



مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى؛ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ؛ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

و نیز رسول خدا به او فرموده است: آیا راضی نیستی که نسبت تو به من نسبت هارون به موسی باشد؟ صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است، و تو برادر من هستی، و صاحب اختیار من بر امت من در دنیا و آخرت هستی. ای ابوالحسن کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، و کسی که تو را دوست دارد خدا او را وارد بهشت کند، و کسی که تو را دشمن دارد خدا او را وارد در آتش کند. ای معاویه نامه‌ای که تو فرستادی و پاسخش این است نمی‌تواند کسی را که عقل یا دین داشته باشد بفریبد، والسلام<sup>۱</sup>».

باید دانست که این کاغذ عمرو عاص از روی اخلاص و محبت به مقام امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است گرچه این فضائل را او درباره علی بن ابیطالب قبول داشته و معترف بوده است لیکن به جهت انکار و ردّ بر معاویه که می‌خواست است او را بفریبد این نامه را نوشته است. و بالأخره معاویه او را دعوت کرد و وعده حکومت مصر را به او داد، و هر چند فرزندش عبدالله و غلامش و ردان او را نصیحت کردند مؤثر واقع نشد و بالأخره بعد از ردّ و بدلهائی که بین او و معاویه در گرفتن حکومت مطلق مصر بدون قید و شرط واقع شد نامه حکومت مصر را از معاویه به شرط جنگ با علی بن ابیطالب و پیروزی بر آن حضرت گرفت<sup>۲</sup>. و در جنگ صفین مقام صدارت و وزارت معاویه را در آن لشکر داشت.

ابن ابی الحدید در ضمن شرح خطبه هشتاد و سوم از «نهج البلاغه» مفصلاً حالات عمرو عاص را شرح می‌دهد<sup>۳</sup>. و ما بسیار مختصر و اجمالی از آنرا بیان می‌کنیم. گوید: پدر او عاص بن وائل أَحَدُ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ الْمُكَاشِفِينَ لَهُ بِالْعَدَاوَةِ «یکی از مسخره‌کنندگان رسول خدا و دشمنان ظاهر و اذیت‌کنندگان علنی

۱- «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث اول، و «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰.

۲- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ از صفحه ۶۱ تا صفحه ۷۳ در ضمن شرح خطبه بیست و ششم مفصلاً طریق پیوستن معاویه با عمرو عاص را ذکر کرده است.

۳- «شرح نهج» ج ۶ از صفحه ۲۸۰ تا ۳۳۰.

رسول خدا بوده است» که آیه **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ** درباره او نازل شده است<sup>۱</sup>. و عاص بن وائل را در اسلام آبرو گویند چون می گفت پیغمبر که بمیرد پسر ندارد و آبرو است، نبوت خاتمه پیدا می کند، و لذا آیه **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** درباره او نازل شده است<sup>۲</sup>.

اما خود عمرو عاص یکی از کسانی بوده که در مکه بسیار پیغمبر را آزار می کرده است و سب و شتم می نموده و در شبهای تار که آن حضرت برای طواف خانه می رفتند در راه آن حضرت سنگ می چیده که برای آن حضرت لغزش پیدا شود و برو در افتند<sup>۳</sup>. و او یکی از آن جماعتی است که وقتی زینب دختر رسول خدا از مکه خارج شده و عازم هجرت به مدینه بوده است سر راه او را گرفتند و ممانعت کردند، زینب را ترسانیدند و با کعب نیزه آنقدر به کجاوه و هودج زینب زدند که بچه خود را که از ابوالعاص شوهرش در شکم داشت سقط نمود؛ چون این خبر به رسول خدا رسید به شدت ناراحت شد و آن جماعت را لعن کرد<sup>۴</sup>.

عمرو عاص به اطفال مکه شعر مسخره یاد می داد که دسته جمعی در وقت عبور پیغمبر بخوانند و پیغمبر را مسخره کنند، و خودش اشعاری در ذم و هجو رسول خدا می گفت، و در وقتی که رسول خدا در حجر اسماعیل نماز می خواند عمرو عاص شعرهای خود را می خواند، رسول خدا عرض کرد: **اللَّهُمَّ إِنَّ عَمْرَوَ عَاصٍ هَبْجَانِي وَ لَسْتُ بِشَاعِرٍ فَالْعَنُهُ بَعْدَ مَا هَبْجَانِي**<sup>۵</sup>.

(سلیم بن قیس گوید: امیرالمؤمنین فرمودند که او قصیده ای در مذمت رسول خدا گفته بود که آن هفتاد بیت بود و پیغمبر عرض کرد: خدایا او را به تعداد اشعارش یعنی هفتاد بار لعن کن<sup>۶</sup>).

و اهل حدیث گفته اند که نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن عاص، رَجَمَ (بچه دان)<sup>۷</sup> شتر را برداشتند و وقتی که حضرت رسول در اطراف کعبه نماز

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - «شرح النهج» ج ۶ ص ۲۸۲.

۶ - کتاب «سلیم» ص ۱۷۲.

۷ - **عَهْدُوا إِلَى سَلَا جَمَلٍ وَ وَضَعُوهُ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ. سَلَى بَجَّةً دَانَ وَ رَحِمَ اسْتِ كِه بَجَّةً دَرَ اَنْ زَنْدَگِی مِی كَنْدِ وَ اَكْرَ پاره شُود بَجَه وَ مَادِر هِرْدُو مِی مِیرَنْد، بَه خِلَاف مَشِیمَه كِه اَنْ پُوسْت نَازَكِی اسْتِ دَر دَاخِل بَجَّةً دَانَ كِه رُوی بَجَّةً اسْتِ وَ بَا بَجَّةً هَنْگَام وَضَع حَمَل خَارِج مِی شُود.**

می خواندند در حال سجده روی سر حضرت گذاردند. حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نکرد و در سجده گریه کرد و بر آنها نفرین نمود. حضرت فاطمه عليها السلام گریه کنان آمد و آن بچه‌دان را از سرپدر باز گرفت و به کنار انداخت و پهلوی پدر نشست و همینطور گریه می‌کرد تا رسول خدا سر از سجده برداشت و سه مرتبه عرض کرد: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بَقْرِيْشِ» «خدایا خودت شر قریش را دفع کن». سپس با صدای بلند سه بار عرض کرد: «إِنِّي مَظْلُومٌ فَانصُرْ» «خدایا من ستم دیده‌ام تو مرا یاری کن»، و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش ابوطالب بوده است.<sup>۱</sup> و از شدت دشمنی و عداوتی که عمرو عاص با رسول خدا داشت اهل مکه او را از طرف خود به عنوان نمایندگی نزد سلطان حبشه نجاشی فرستادند که او را از توجه به اسلام باز گرداند و مهاجرین مکه را از حبشه بیرون کند و جعفر بن ابیطالب را گردن زند. و این داستان در کتب سیره و تاریخ مشهور است.<sup>۲</sup>

مادر عمر و عاص «نابغه» بود و اسمش سلمی کنیز مردی از طایفه غنزه بوده است و اسیر شد، عبدالله بن جُدعان تیمی در مکه او را خرید، چون زناکار بود او را آزاد کرد. پنج نفر: ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل سهمی و ابولهب بن عبدالمطلب و أمیة بن خلف و هشام بن مغیره مخزومی در طهر واحد با او زنا کردند و عمرو عاص متولد شد، هر یک از آنان ادعای این بچه را نمود گفتند: در تعیین پدر خود سلمی را حکم می‌کنیم او گفت: متعلق به عاص است چون عاص به سلمی بسیار پول می‌داد ولی ابوسفیان شحیح و خسیس بود، لذا با آنکه عمرو عاص بسیار به ابوسفیان شباهت داشت سلمی گفت: بدین جهت او را به ابوسفیان نسبت ندادم و به عاص نسبت دادم.<sup>۳</sup>

بالجمله عمرو عاص از عداوت با رسول خدا لحظه‌ای فروگذار نبود تا پایان غزوه خندق که مشرکین به مکه مراجعت کردند. عمرو عاص گوید: من مردانی از قریش را که با من هم‌رأی بودند و کلام مرا می‌شنیدند جمع کردم و به آنها گفتم: من امر محمد را عجیب دیدم که به طور ناگوار و مُنکر رو به ترقی است، من صلاح

۱- «شرح النهج» ج ۶ ص ۲۸۲.

۲- «شرح نهج البلاغة» ج ۶ ص ۲۸۳.

می دانم که از اینجا به حبشه هجرت کنیم و در تحت حمایت نجاشی زندگی کنیم اگر محمد پیروز شد و بر اهل مکه غالب آمد ما در زیر دست نجاشی باشیم بهتر است از آنکه زیر دست محمد باشیم، و اگر قوم و اهل شهر ما بر محمد غالب شدند البته سوابق خدمات ما را به آنها منظور خواهند داشت و بهره کاملی به ما خواهند داد. آن جماعت رأی عمرو عاص را پسندیدند و با تحف و هدایای فراوانی به سوی نجاشی رهسپار شدند.

عمرو عاص گوید: بعد از ورود و اهداء هدایا و تحف، ما در دربار نجاشی بودیم که فرستاده رسول خدا ﷺ عمرو بن امیة راجع به جعفر بن ابیطالب و اصحاب او بر نجاشی وارد شد. عمرو عاص گوید: من به رفقای خود گفتم: الان جزای محمد را خواهم داد همین که عمرو بن امیة از نزد نجاشی خارج شود نزد نجاشی می روم و تقاضا می کنم که او را به ما تسلیم کند و گردن او را خواهیم زد؛ و چون خارج شد من نزد نجاشی رفتم و به سجده افتادم و پس از تعارفات عرض کردم: ای سلطان! اینک فرستاده دشمن ما به سوی شما آمده آن دشمنی که بسیاری از اشراف و بزرگان ما را نابود کرده است، اگر این سفیر را به ما بسپاری تا او را بکشیم چقدر ما را مرهون محبت خود داشته ای! ابن عاص گوید: نجاشی آن طور به غضب درآمد و با دست خود محکم بر چهره و بینی خود زد که گمان کردم بینیش شکست و گفت: اگر زمین شکافته می شد من از شدت فزع و اضطراب در آن فرو می رفتم. گفتم: ای پادشاه: چنین می پندارم که از تقاضای من ناراحت شده اید. نجاشی گفت: از من می خواهی سفیر مردی را که ناموس اکبر خدا جبرائیل امین نزد او می آید همانطور که نزد موسی می رفت، به تو بسپارم تا او را بکشی؟ گفتم: ای پادشاه واقعاً چنین است؟ گفت: سوگند به خدا آری، از من بشنو و به اطاعت او درآ، وای بر تو ای مرد، محمد بر حق است و بر همه مخالفین غلبه خواهد نمود همچنانکه موسای کلیم بر دشمنان خود پیروز شد. گفتم: با من از طرف محمد بیعت بر اسلام کن؛ نجاشی دست خود را دراز کرد و به عنوان نماینده رسول خدا من با او بیعت به اسلام کردم و از نزد او خارج شده و برای ملاقات محمد ﷺ به طرف مدینه رهسپار شدم و در راه با خالد بن ولید آمدیم تا به مدینه رسیدیم و خالد قبل از من اسلام آورد. من گفتم: ای رسول خدا من با تو بیعت به اسلام

می‌کنم و ایمان می‌آورم به شرط آنکه تمام افعال و کردارهای ناستوده‌ای را که کرده‌ام بگذری و مرا عفو فرمائی. حضرت فرمود: **بَايَعُ يَا عَمْرُو؛ فَإِنَّ الْإِسْلَامَ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ وَإِنَّ الْهَجْرَةَ تَجِبُ مَا قَبْلَهَا** «ای عمرو بیعت کن چون اسلام تمام گناهان سابق بر اسلام را محو و نابود می‌کند، و هجرت به سوی رسول خدا تمام سیئات و بدیهای قبل از هجرت را از بین می‌برد». من بیعت کردم و اسلام آوردم!

و ابن عبدالبرّ گوید: اسلام عمرو عاص در سنه هشتم از هجرت بوده است. او با خالد بن ولید و عثمان بن طلحة به مدینه آمدند، چون رسول خدا ﷺ آنها را دیدند گفتند: **رَمَتُكُمْ مَكَّةُ بِأَفْلاذِ كِبِدْهَا**<sup>۲</sup>. «مکه پاره‌های جگر خود را که شما هستید به بیرون پرتاب کرده است».

از این روایت به خوبی معلوم می‌شود که اسلام عمرو عاص از روی خلوص سریره و عزم و لوی و اراده واقعی نبوده است، بلکه چون دیده است که در آخر الامر بعد از همه جنایتها به نجاشی پناه برده و او هم او را رد کرده و به اسلام دعوت نموده است برای خود و دنیای خود چاره‌ای جز بیعت و تسلیم نمی‌دیده است. حضرت رسول الله ﷺ او را در وقعه ذات السلاسل با سیصد نفر به بلاد قضاعه فرستادند که آنها را به اسلام دعوت کند چون مادر بزرگش که مادر عاص بن وائل است از محله بلی بوده است حضرت او را به سرزمین بلی و عذره فرستادند، او در راه از حضرت کمک خواست حضرت دوست نفر دیگر به سرداری ابو عبیده به کمکش فرستادند.<sup>۳</sup> و سپس حضرت او را والی عُمّان کردند و در آنجا بود تا رسول خدا رحلت نمودند.<sup>۴</sup> عمر بن خطاب بعد از مردن یزید بن ابی سفیان او را به ولایت فلسطین و اردن منصوب کرد و معاویه را والی دمشق و بعلبک و بلقاء قرار داد، و سعید بن عامر را والی حمص نمود، و سپس همه این اماکن را به معاویه سپرد و به عمرو عاص نوشت به سوی مصر

۱- «شرح نهج البلاغه» شرح خطبه ۸۳ ج ۶ ص ۳۱۸ و ص ۳۱۹.

۲- «استیعاب» ج ۳، ص ۱۱۸۵.

۳- «شرح النهج» ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۲۰، و «استیعاب» ج ۳، ص ۱۱۸۶.

۴- «شرح النهج» ج ۶، ص ۳۲۰.

حرکت کند. ابن عاص به مصر رفت و آنجا را فتح کرد و ولایت مصر را به عهده داشت تا آنکه عمر کشته شد و عثمان روی کار آمد. عثمان نیز چهار سال او را به ولایت مصر باقی گذاشت و سپس او را عزل کرده عبدالله بن سعد بن ابی سرح عامری را به ولایت مصر فرستاد.<sup>۱</sup>

ابن عبدالبر گوید: عمرو عاص در زمان ولایت خود ادعا کرد که اهل اسکندریه پیمان شکنی کرده‌اند لذا بدانجا لشکر کشید و مردان جنگی آنها را کشت و زنان و بچه‌گان را به اسارت گرفت. این امر بر عثمان ناپسند آمد چون نقض عهد اهل اسکندریه بر عثمان ثابت نبود، امر کرد اسیران را به منزلشان برگردانند و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را والی مصر کرد، و این امر موجب اختلاف و بروز فتنه بین عمرو عاص و عثمان شد و بعد از پیدایش شرور و فتن، عمر و عاص در ناحیه‌ای از فلسطین معتزل شد.<sup>۲</sup> و پس از کشته شدن عثمان و بیعت مهاجرین و انصار با امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت چون معاویه عازم برای تمرّد از بیعت با امیرالمؤمنین شده و ادعای حکومت شام می‌نمود و حضرت قبول نفرمود کاغذی به عمرو عاص نوشت و به فلسطین فرستاد و او را برای کمک خود بر علیه امیرالمؤمنین دعوت کرد و این همان نامه‌ای بود که ما در اینجا از او نقل کردیم و جواب عمرو عاص را به او مفصلاً ذکر نمودیم. پس از آنکه این پاسخ به معاویه رسید معاویه نامه دیگری به او نوشت و او را وعده حکومت شهرها و اموال فراوان داد و در آخر آن نامه این سه بیت را برای او نوشت.

جَهَلْتُ وَ لَمْ تَعْلَمْ مَجْلِكَ عِنْدَنَا  
فَتَقَّ بِالَّذِي عِنْدِي لَكَ الْيَوْمَ أَنْفَاءً  
وَأَرْسَلْتَ شَيْئاً مِنْ عِتَابٍ وَ مَا تَدْرِي  
مِنْ الْعِزِّ وَ الْأَكْرَامِ وَ الْجَاهِ وَ الْقَدْرِ  
فَاكْتُبْ عَهْداً تَرْضِيهِ مُؤَكِّدًا  
وَأَشْفَعُهُ بِالْبَذْلِ مِثِّي وَ بِالْبِرِّ<sup>۳</sup>

معاویه می‌گوید: «ای عمرو عاص تو مقام و منزلت خود را نزد ما نمی‌دانی و با عدم بصیرت ما را مورد عتاب خود قرار دادی اما به واقع امر و نیت ما جاهل بوده‌ای.

۱ - «شرح النهج» ج ۶ ص ۳۲۰، و «استیعاب» ج ۳، ص ۱۱۸۷.

۲ - «شرح النهج» ج ۶ ص ۳۲۱، و «استیعاب» ج ۳، ص ۱۱۸۷.

۳ - «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۱۳۱.

به آنچه ما درباره تو قصد داریم از عزت و اکرام و جاه و قدر و منزلت میدوار باش، امروز تو را در نزد ما مقامی رفیع و منزلتی ارجمند است. من سند ولایت و حکومت اُستانی را به تو خواهم داد که راضی شوی و ابداً دیگر از ما گلایه نکنی و علاوه، از اموال و احسان خود آنقدر تو را اشباع خواهم نمود که مورد قبول و پسندت واقع شود.»

عمرو عاص این نامه معاویه را نیز بدین گونه پاسخ داد :

أَبَى الْقَلْبُ مِنِّي أَنْ أُخَادَعَ بِالْمَكْرِ  
وَأَنْتَى لَعَمْرُؤُ دُودَهَاءَ وَفِطْنَةَ  
فَلَوْ كُنْتُ ذَا رَأَى وَعَقْلٍ وَحِيلَةٍ  
تَجِيَّةً مَّنْشُورٍ جَلِيْسٌ مُّكْرَمٌ  
الْيَسَّ صَغِيْرًا مُّلكٌ مِصْرَ بَيْعَةٍ  
فَإِنْ كُنْتُ ذَامِيْلٌ شَدِيْدٌ إِلَى الْعُلَى  
فَأَشْرِكُ آخَا رَأَى وَحَزْمٌ وَحِيلَةٍ  
فَإِنْ رَوَّاءَ اللَّيْثِ صَعْبٌ عَلَى الْوَرَى

بَقِيْلُ ابْنُ عَفَّانٍ أَجْرٌ إِلَى الْكُفْرِ  
وَلَسْتُ أْبِيْعُ الدِّيْنَ بِالرِّيحِ وَالْوَفْرِ  
لَقُلْتُ لِهَذَا الشَّيْخِ إِنْ خَاضَ فِي الْأَمْرِ  
بِحَبْطٍ [يَخْطُ] صَحِيْحٌ ذِي بَيَانٍ عَلَى مِصْرٍ  
هِيَ الْعَارُ فِي الدُّنْيَا عَلَى الْعَقَبِ مِنْ عَمْرٍو  
وَأَمْرَةٌ أَهْلُ الدِّيْنِ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ  
مُعَاوَى فِي أَمْرِ جَلِيْلٍ لِذِي الذِّكْرِ  
وَإِنْ غَابَ عَمْرُؤُ زَيْدٌ شَرٌّ إِلَى شَرِّ

می گوید: «قلب من ابا می کند از این که بی جهت به حيله و خدعه تو فریفته شوم و به بهانه کشته شدن عثمان خود را به دامن کفر افکنم.

من عمروی هستم که به فطانت و زیرکی معروف و مشهورم، و من

کسی نیستم که دین خود را به متاع و مال دنیا بفروشم.

اگر تو صاحب عقل و رأی و حيله هستی هر آینه برای این مرد بزرگ که او را

دعوت به فرو رفتن در مهالک می کنی به عنوان تحیت، منشور حکومت مصر را با خط صحیح و بیان روشن و واضح می فرستادی و او را مکرم و هم نشین خود قرار می دادی.

آیا حکومت مصر در مقابل بیعت به حکومت تو و جنگ با علی بن ابیطالب

که برای فرزندان من به عنوان عار و ننگ باقی خواهد بود بسیار کوچک نیست؟

پس ای معاویه اگر میل و افری به ریاست و مقام داری و دوست داری مثل

ابوبکر در بین اهل اسلام حکومت کنی.

فردی صاحب رأی و احتیاط و خدعه را در این امر بزرگ شریک قرار بده. چون با ریسمان دست و پای شیر را بستن بر تمام افراد بشر مشکل است، و اگر عمرو عاص نباشد شرّ بر شرّ اضافه خواهد شد.»

در اینجا عمرو عاص می‌گوید که خلاصه مطلب، مرا که فردی دور اندیش و صاحب حزم هستم اگر در ریاست خود شریک کنی می‌توانیم دست و پای علی بن ایطالب را که شیر بیشه شجاعت و همت است ببندیم، و گرنه از تو کاری ساخته نیست و جز خرابکاری و شرّ تازه چیزی به بار نخواهی آورد. معاویه بعد از آنکه نامه او را خواند منشور حکومت مصر را نوشت و او را به عنوان ریاست بر آن کشور معرفی کرد و این منشور را برای او فرستاد. نامه که به دست عمرو عاص رسید در تفکر فرو رفت و نمی‌دانست چه کند، و با دو فرزندش عبدالله و محمد مشورت کرد، عبدالله او را از حرکت به سوی معاویه نهی کرد و گفت: تو خلیفه نخواهی شد و راضی نشو که برای دنیای فانی دین خود را بفروشی و حاشیه نشین مجلس معاویه شوی و بعد از چند روز هر دو بمیرید و در عقاب خدا با هم شریک و سهیم گردید؛ ولی محمد گفت: تو بزرگ قریشی اگر خلافت برای معاویه تمام شود و تو غافل باشی دستت خالی خواهد ماند، فوراً به اهل شام بپیوند و در طلب خون عثمان با معاویه شریک شو و تمام بنی امیه هم به تو کمک می‌نمایند. عمرو عاص گفت: تو ای عبدالله مرا نصیحتی کردی که برای دین من مفید بود، و تو ای محمد مرا به دنیا دعوت نمودی و من در بین این دو امر متفکرم تا ببینم چه می‌شود. چون شب رسید و سیاهی آسمان را فرا گرفت با صدای بلند به طوری که دیگران می‌شنیدند این اشعار را می‌خواند:

تَطَاوَلُ لَيْلِي بِالْهُمُومِ الطَّوَارِقِ	وَحَوْفِ اللَّيْلِ تَجْلُو وَجْهَ الْعَوَائِقِ
وَإِنَّ ابْنَ هِنْدٍ سَأَلَنِي أَنْ أُزُورَهُ	وَتِلْكَ اللَّيْلِ فِيهَا بَنَاتُ الْبَوَائِقِ
أَتَاهُ جَرِيرٌ مِنْ عَلِيٍّ بِخُطْبَةٍ	أَمَرَتْ عَلَيْهِ الْعَيْشُ ذَاتَ مَضَائِقِ
فَإِنْ نَالَ مِنِّي مَا يُؤَمِّلُ رَدَّهُ	وَإِنْ لَمْ يَنْلَهُ ذَلَّ ذَلَّ الْمُطَابِقِ
فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَمَا كُنْتُ هَكَذَا	أَكُونُ وَمَهْمَا قَادَتِي فَهُوَ سَابِقِ
أَخَادِعُهُ إِنَّ الْخِدَاعَ دَنِيَّةٌ	أَمْ أُعْطِيهِ مِنْ نَفْسِي نَصِيحَةً وَأَمِيقِ
أَمْ أَقْعُدُ فِي بَيْتِي وَفِي ذَاكَ رَاحَةٌ	لِشَيْخٍ يَخَافُ الْمَوْتَ فِي كُلِّ شَارِقِ
وَكَدَّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ قَوْلًا تَعَلَّقَتْ	بِهِ النَّفْسُ إِنْ لَمْ تَقْتَضِ عَوَائِقِ



وَ خَالَفَهُ فِيهِ أَخُوهُ مُحَمَّدٌ<sup>۱</sup>      وَأَيُّ لَصْلُبٍ الْعُودِ عِنْدَ الْحَقَائِقِ<sup>۱</sup>

عمرو عاص در شب تار با خود می‌گوید: «این شب بر من به درازا کشید با افکار و همومی که از هر طرف به من روی آورده و مرا خاطرات در پرّه افکنده، و خوف و هراس از زد و خورد و جنگهایی که چهره دختران جوان را از حجاب بیرون آورده و بر ملا می‌سازد مرا ناراحت کرده است.

پسر هند معاویه بن ابی سفیان از من درخواست کرده من به شام سفر کنم و از او دیدار نمایم و می‌دانم که نتیجه این ملاقات و دیدار پدیدار شدن چهره‌های مرگبار و مصائب و شدائدی خواهد بود.

جریر بن عبدالله بجلی از جانب علی بن ابیطالب از کوفه به شام آمده و برای معاویه پیغامی مشکل که راه حل ندارد و عیش را بر او تلخ و راهها را تنگ نموده و بسته است آورده.

اگر معاویه به آرزویی که از کمک من دارد برسد ریاست را خواهد گرفت، و اگر به این آرزو دست نیابد مانند اسیری که پای او را در کند و زنجیر بسته باشند با حرکت و مشی ذلیلانه زیست خواهند نمود.

سوگند به خدا من متحیرم و نمی‌دانم چه کنم و من تا به حال این طور نبودم، و هر وقت معاویه زمامدار من شود از من سبقت خواهد گرفت و جلو خواهد افتاد. آیا او را گول زنم و بفریبم؟ خدعه کار زشت و پستی است، یا آنکه از در مودت و محبت با او وارد شدم و آنچه از من تقاضا می‌کند در طبق اخلاص نهاده، اهداء کنم.

یا در خانه خود راحت بنشینم و در این حال پیری که در هر لحظه مرگ از اطراف و جوانب تهدید می‌کند آسوده زندگی کنم.

عبدالله فرزند من مرا نصیحتی کرد که نفس من به او گروید، اگر موانع و عوائق در سر راه من نباشد باید بجای آورم.

اما برادرش محمد با او مخالفت کرد و مرا به طرفی دیگر متوجه کرد و من در تدبیر و مصلحت کار خود بسیار محکم و پا برجا هستم.»

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۶۲.

شب به پایان رسید. صبحگاهان با غلام خود و رَدان که بسیار با هوش و زیرک بود خواست مشورت کند ولی هنوز زبان نگشوده بود که و رَدان گفت: اگر می‌خواهی از نیت و عزمی که داری تو را خبر کنم؟ عمروعاص گفت: بگو. و رَدان گفت: دنیا و آخرت در دل تو مشغول جنگ و نزاغ هستند، تو با خود می‌گوئی: با علی بن ابیطالب آخرت است ولی دنیا نیست، اما در آخرت عوض از دنیا هست؛ و با معاویه دنیا هست ولی آخرت نیست، اما در دنیا عوض و بدل از آخرت نیست؛ و تو متوقفی! گاهی به سوی دنیا دلت میل می‌کند و گاهی به سوی آخرت. عمروعاص گفت: خدا ترا بکشد چه خوب از دل من باخبری! حالا ای و رَدان بگو نظر تو چیست؟ و رَدان گفت: من صلاح تو را در آن می‌بینم که در خانه خود بنشینی، اگر اهل دین غلبه کردند تو در کنار آنها بهره خود را خواهی برد، و اگر اهل دنیا پیروز شدند از تو بی‌نیاز نخواهند بود! ولی عمروعاص آماده حرکت شد و با خود می‌گفت:

يَا قَاتِلَ اللّٰهِ وَّرَدَانًا وَّ مَدْحَتَهُ *	أَبْدَى لَعْمَرِكَ مَا فِي النَّفْسِ وَّرَدَانُ
لَمَّا تَعَرَّضْتَ الدُّنْيَا عَرَضْتُ لَهَا	بِحِرْصِ نَفْسِي وَ فِي الْأَطْبَاعِ إِدْهَانُ
نَفْسٌ تَعِفُّ وَ أُخْرَى الْحِرْصُ يَغْلِبُهَا	وَالْمَرْءُ يَأْكُلُ تَيْسًا وَ هُوَ غَرْتَانُ
أَمَّا عَلِيٌّ فَدَيْنٌ لَيْسَ يَشْرُكُهُ	دُنْيَا وَ دَاكُ لَهُ دُنْيَا وَ سُلْطَانُ
فَأَحْتَرْتُ مِنْ طَمَعِي دُنْيَا عَلَيَّ بَصَرَ	وَ مَا مَعِيَ بِالذِّي أَحْتَارُ بُرْهَانَ
إِنِّي لَأَعْرِفُ مَا فِيهَا وَ أَبْصِرُهُ	وَ فِيَّ أَيْضًا لِمَا أَهْوَاهُ الْوَانُ
لَكِنَّ نَفْسِي تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي شَرَفٍ	وَ لَيْسَ يَرْضَى بِذُلِّ الْعَيْشِ إِنْسَانُ <sup>۲</sup>

می‌گوید: «خدا بکشد و رَدان را و تعریفی را که او از رویه من نمود، چه خوب از سر من آگاهی یافت، و از درون من مطلع شد.

وقتی که دنیا خودش را به من نشان داد من نیز از روی حرص و آزی که در نفس داشتم خود را به او نشان دادم، و در طبعهای بشر این مکر و فریب جلوه دادن خلاف واقع، موجود است.

برخی از نفوس عفت می‌ورزند و برخی دیگر مغلوب حرص و آز می‌شوند، و

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۶۳. \* «مناقب» خوارزمی: و فِطْنَتَهُ.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۶۳، و «مناقب» خوارزمی ص ۱۳۱.

آدم گرسنه گاه هم می خورد.

علی بن ابیطالب دین خالص است که ابداً دنیا با آن آمیخته نشده، لیکن در جانب دیگر دنیا و سلطنت وجود دارد.

من از روی طمعی که داشتم با وجود بصیرت، دنیا را اختیار کردم و معلوم است که در این انتخاب حجّت و برهانی نداشته‌ام.

من به خوبی دنیا را می‌شناسم و به فنای آن پی برده‌ام لیکن چون در نفس من آرزوهای رنگارنگ وجود دارد.

لذا دوست دارم در دنیا عیش خود را در مرتبه عالی قرار دهم و البته هیچکس به زندگی پست راضی نخواهد شد.»

عمرو عاص طیّ طریق کرد تا به جایی رسید که راه به دو طریق منشعب می‌شد: یکی راه عراق و دیگری راه شام. عبدالله و رَدان هر دو در اینجا ابن عاص را از انحراف به صوب شام منع کردند و گفتند: در راه عراق آخرت است ولی عمرو عاص توجّهی نکرد و راه خود را به طرف شام کج نمود<sup>۱</sup>، و بر معاویه وارد شد و منشور حکومت مصر را تسجیل و تثبیت کرد، و به معاویه آموخت که راه فریب مردم خونخواهی عثمان خلیفه رسول خدا است و باید وانمود کرد که علی و اصحاب او، او را کشته‌اند. و فرستادند شُرْحَبیل بن سِمَط را که شیخ شام و یگانه فرمانده شام بود حاضر کردند و خود و یاران معاویه به او تلقین کردند که علی عثمان را کشته و برای مظلومیّت عثمان و گرفتن خون خلیفه مظلوم باید با علی جنگید. آن مرد بیچاره هم گول خورد و به تمام اهالی شام اعلان کرد که باید از معاویه پیروی کنند و در انتقام از کشتگان عثمان دریغ نکنند. این بود که واقعه صَفّین به وقوع پیوست.

گویند: صد هزار نفر در این واقعه کشته شدند تا در لیلۃ الّهَریر که غلبه و پیروزی برای امیرالمؤمنین علیه السلام مشهود بود و فردا که نزدیک بود چند ساعتی دیگر کار معاویه یکسره می‌شد عمرو عاص نقشه جدیدی طرح کرده و با بالا کردن قرآنها بر سر نیزه‌ها لشکر امیرالمؤمنین را دچار تزلزل و اضطراب نمود و بالأخره فتور و سستی پیدا شد، و منافقین هم کمک کردند تا آن حضرت را مجبور به تسلیم در مقابل

۱- «مناقب» خوارزمی ص ۱۳۲.

حکم حَکَمَین نمودند. و عمرو عاص که حَکَم اهل شام بود ابوموسی اشعری را فریفت و به خدعه و مکر او را وادار به عزل امیرالمؤمنین از خلافت نمود. و بالأخره در اینجا خوارج از لشکر حضرت جدا شده صفی در مقابل تشکیل دادند و حضرت هم که حکم حَکَمین را که به باطل و فریب بود امضاء نفرمود و آماده برای حرکت به شام و برانداختن حکومت فاسد معاویه بود، در وقتی که صد هزار لشکر تهیّه دیده که کار را یکسره کند شمشیر ابن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود بر فرقش فرود آمده و به حرم امن و امان الهی رهسپار گردید.

عمرو عاص در زمان حیات امیرالمؤمنین به مصر حرکت کرد و محمد بن ابی بکر والی امیرالمؤمنین را کشت و عرش ریاست خود را در آن خُطّه بگسترده و تا آخر عمر از دشمنی با خاندان رسالت کوتاهی نکرد و در مجلس معاویه امام حسن علیه السلام را تعییر و تعییب کرد<sup>۱</sup>. و نیز عبدالله بن جعفر را سرزنشها نمود<sup>۲</sup>. امام حسن علیه السلام و عبدالله جوابهای کافی و شافی دادند و سیئات و جنایت‌های آنها را آشکار نمودند.

باری منظور این شرح و تفصیلی که در احوالات عمرو عاص دادیم اولاً - ظاهر شد که ایمان او سطحی بوده و به دل نرسیده بوده است، و لذا همین که دنیا به او میل کرد دین را زیر پا گذارد و خود را و دین خود را به حکومت مصر فروخت. و ثانیاً عمرو عاص که دشمن امیرالمؤمنین بوده است در بدو امر از اعترافات حقّه درباره آن حضرت خودداری نکرده بلکه با صراحت لهجه در آن نامه اول که به سوی معاویه گسیل داشت قریب به بیست منقبت از مناقب مسلمّه را که به روایات صحیحّه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام است تذکّر داده است، و الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ. و از جمله اعترافات او آیه مورد بحث: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ است که صراحتاً گفته است شأن نزولش درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است.

هشتم: روایتی است که از حضرت سجّاد زین العابدین علیه السلام وارد است. ابن مغزلی به سند خود از عبّادین عبدالله روایت کرده است که قَالَ: سَمِعْتُ

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۸۷.

۲- «شرح النهج» ج ۶ ص ۲۹۵.

عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي حُطْبَتِهِ: مَا نَزَلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ مَتَى أَنْزَلْتُ، وَفِيمَنْ أَنْزَلْتُ، وَمَا مِنْ قَرِيْشٍ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلْتُ فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تَسُوْقُهُ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ. قَالَ رَجُلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا نَزَلَ فِيكَ؟ قَالَ: أَمَا تَقْرَأُ: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - الْآيَةُ؟ فَرَسُولُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَأَنَا التَّالِي الشَّاهِدُ مِنْهُ - أَيْضاً عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذَكَرُوا هَذَا الْحَدِيثَ<sup>١</sup>.

«عباد گوید: شنیدم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبه خود می فرمود: هیچ آیه‌ای در کتاب خدا نازل نشده است مگر آنکه من می دانم کی نازل شده و درباره چه کسی نازل شده است، و هیچ مردی از قریش نیست مگر آنکه آیه‌ای راجع به او فرود آمده که او را به بهشت و یا به جهنم می کشاند. مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین درباره شما چه آیه‌ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده‌ای: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صاحب بینه از جانب خداست و من در کنار او شاهد هستم. «این روایت را قندوزی حنفی از ابن مغزلی نقل کرده است، سپس گفته است: این حدیث را از حضرت سجّاد و باقر و صادق عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت شده است.

نهم - روایاتی است که از حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است. شیخ طوسی در «امالی» به سند خود از علی بن الحسین از حضرت امام حسن روایت می کند که در ضمن خطبه‌ای طولانی که در حضور معاویه ایراد کرده فرمود: أَقُولُ مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ وَ لَكُمْ أَفْئِدَةٌ وَ أَسْمَاعٌ: وَ هُوَ: إِنْ أَهْلَ بَيْتِ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِالإِسْلَامِ وَ اخْتَارَنَا وَ اصْطَفَانَا وَ اجْتَنَابَا فَادْهَبْ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهِّرْنَا تَطْهِيراً، وَ الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَا تَشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقِّ وَ دِينِهِ أَبَدًا، وَ طَهِّرْنَا مِنْ كُلِّ أَفْنٍ وَ عَيْبَةٍ مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ نِعْمَةً مِنْهُ، لَمْ يَفْتَرِقِ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا اللَّهُ فِي خَيْرِ مَافَاتِ الْأُمُورِ إِلَى أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلنُّبُوَّةِ وَ اخْتَارَهُ لِلرِّسَالَةِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ ثُمَّ أَمَرَهُ بِالدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ تَعَالَى وَ لِرَسُولِهِ وَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ وَ صَدَّقَ اللَّهَ رَسُولَهُ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» فَرَسُولُ اللَّهِ الَّذِي عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَ أَبِي الَّذِي يَتْلُوهُ وَ هُوَ شَاهِدٌ مِنْهُ - وَ سَاقَ الْحُطْبَةَ وَ هِيَ طَوِيلَةٌ<sup>٢</sup>.

١- «ينابيع المودة» ص ٩٩.

٢- «غاية المرام» ص ٣٦١ حديث پنجم.

«ای گروه مردم که دلہائی دارید و گوشہائی، به شما می گویم: ما خاندانی هستیم که پروردگار ما را به اسلام گرامی داشته و انتخاب نموده و از میان خلائق برگزیده است و از هر گونه رجس و آلاشی مبرا داشته و به منزل طہارت و پاکی رسانیده است. رجس به معنی شک است، و ما در حقانیت پروردگار و دین او ابدأً شک نیاوردیم، و ما را از هر کدورت و منقصتی خالص نموده، و سلسله پدران ما را تا آدم از نعمت خلوص برخوردار نموده است، و هیچگاه مردم به دو دسته منقسم نشدند مگر آنکه خداوند ما را در دسته بهتر قرار داد در تمام امور به انقضای دہور تا آنکه پروردگار محمد ﷺ را به نبوت اختیار فرمود و قرآن مجید را بر او نازل کرد و او را امر به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خود نمود، پدر من اول کسی بود کہ دعوت خدا و رسول او را لبتیک گفت و اولین کسی بود کہ ایمان آورد و تصدیق خدا و رسول خدا را نمود، و خدا در کتاب کریمش این آیه را در شأن او فرستاد: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ**، رسول خدا صاحب مقام بیّنہ و پدرم شاهد از اوست کہ در کناروبہ دنبال اوست». شیخ طوسی از حضرت امام حسن این خطبه بسیار طولانی و با سندرا تا پایان آن نقل نموده است. و علامه طباطبائی نیز مقدار حاجت از آنرا راجع به آیه مورد بحث در تفسیر خود از «امالی» شیخ نقل کرده اند.<sup>۱</sup> و قندوزی حنفی هم خطبه حضرت امام حسن و استشهاد به این آیه شریفه را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

**دہم** - روایات بسیاری است کہ از خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است. این روایات به چند دسته از نقطه نظر مضمون تقسیم می شوند: اول- روایاتی کہ در آنها فقط استشهاد حضرت را به آیه مورد بحث بیان می کند. ابن شہر آشوب از حافظ ابونعیم اصفہانی به سه طریق از ابن عباس روایت کرده است کہ گفت: **سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»** رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ وَ أَنَا الشَّاهِدُ.<sup>۳</sup> از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم کہ در این آیه مبارکہ می فرمود: مراد از صاحب بیّنہ رسول خدا و مراد از شاهد من هستیم». و شیخ سلیمان قندوزی نظیر این روایت را از حموینی در «فرائد السمطين» از ابن

۲- «ينابيع المودة» ص ۹۹.

۱- «تفسير الميزان» ج ۱۰ ص ۱۹۹.

۳- «تفسير الميزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

عبّاس و از زاذان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است.<sup>۱</sup> و نیز از حموی با اسناد خود از جابر بن عبدالله و با اسناد دیگر از بُختری و هر دوی آنان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup> و نیز از ابونعیم اصفهانی و ثعلبی و واقدی با اساتید خود از ابن عبّاس و زاذان و جابر و همه آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup> و علامه طباطبائی مدّ ظلّه از «تفسیر برهان» از ابن مردویه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup> و سیوطی از ابوحاتم و ابن مردویه و ابونعیم در کتاب «معرفت صحابه»<sup>۵</sup> و نیز از ابن مردویه و ابن عساکر<sup>۶</sup> از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است. و حاکم حسکانی با یک سند از عبّاد بن عبدالله<sup>۷</sup>، و با سند دیگر از عبّاد بن عبدالله<sup>۸</sup> و با سند دیگر نیز از حارث<sup>۹</sup> از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است.

**دوم-** روایاتی است که در آنها حضرت می‌فرماید: اگر کرسی قضاوت برای من قرار دهند من برای تمام اهل ملل آسمانی طبق کتابشان حکم می‌کنم، و در بین، شأن نزول آیه مورد بحث را درباره خود بیان می‌فرماید. حموی در «فرائد السمطين» با سلسله سند خود از زاذان روایت کرده قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ كُسِرَتْ لِي وَ سَادَةٌ (يَقُولُ تُثَبِّتُ) فَأَجْلَسْتُ عَلَيْهَا لِحُكْمَتِي بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ. وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قَرِيشٍ جَرَّتْ عَلَيْهِ الْمَوَاسِي إِلَّا وَ أَنَا أَعْرِفُ آيَةَ تَسْوُفِهِ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ تَسْوُفِهِ إِلَى نَارٍ، فَفَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: آيَشُ نَزَلَ فِيكَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: أَفَمَنْ كَانَ عَلَيَّ بَيِّنَةً مِنْ رَبِّي وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ «فَرَسُوعُ» عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ يَتْلُوهُ أَنَا شَاهِدٌ مِنْهُ»<sup>۱</sup>.

زاذان گوید: «شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: سوگند به خدائی که دانه را در میان زمین می‌شکافد و روح و روان را می‌آفریند اگر کرسی قضاوت را

۱ و ۲- «ینایع المودّة» باب ۲۶ ص ۹۹.

۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

۴ و ۵- «الدرّ المثور» ج ۳ ص ۳۲۴.

۶- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۷۵.

۷- همان کتاب ص ۲۷۶.

۸- همان کتاب ص ۲۷۸.

۹- «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث چهارم.

برای من قرار دهند و مرا بر روی آن نشانند هر آینه در بین اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در بین اهل انجیل به انجیل آنها، و بین اهل زبور به زبور آنها، و بین اهل قرآن به قرآن آنها. سوگند به خدائی که دانه را می شکافد و روان را می آفریند هیچ مردی از قریش نیست که تیغ سر تراشی بر سر او عبور کرده باشد مگر آنکه من آیه‌ای را می دانم که درباره او نازل شده و او را به سوی بهشت یا به سمت جهنم روانه می کند. مردی برخاست و عرض کرد: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیه‌ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، رسول خدا صاحب بیتنه از طرف پروردگار است و من در دنبال و پهلوی او شاهد خواهم بود».

نظیر این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود از زاذان از آن حضرت<sup>۱</sup> و محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین<sup>۲</sup> و علامه طباطبائی از «بصائر الدرجات»<sup>۳</sup> و حاکم حسکانی با دو سند یکی از فرات بن ابراهیم کوفی با سند خود از حبيب بن يسار<sup>۴</sup> و دیگری از ابوبکر سبیعی در تفسیر خود با سند خود از ابوالجارود از حبيب بن يسار<sup>۵</sup> و طبری با اسناد خود از جابر بن عبدالله از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده اند.<sup>۶</sup> و روایتی که به طور تفصیل خصوصیات کلام حضرت را با کیفیت مخصوص بیان کرده باشد آن است که حموینی با سلسله سند خود از ابوالمؤید موفق بن احمد مکی با سلسله سند خود از طریق عامه از نوح بن قیس از اعمش از عمر بن مروه از ابوالبختری روایت کرده است. قال: رأيتُ ابنَ عمِّ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام صعدَ المنبرَ بالكوفةِ عليه مدرعةٌ كانتَ لرسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مُقلداً بسيفِ رسولِ اللهِ متعمماً بعمامةِ رسولِ اللهِ وفي إصبغِهِ خاتمَ رسولِ اللهِ فقعدَ عليه السلام على المنبرِ وكشفَ عن بطنه وقال أسألونى من قبل أن تققدونى فإن ما بينَ الجوانحِ منى علمٌ جمٌ، هذا سفظُ العلمِ هذا لعابُ رسولِ اللهِ، هذا ما زقنى رسولُ اللهِ زقاً من غيرِ وحيٍ أوحى إلى فوالله لو تئيت لى الوسادة فجلستُ عليها لاقيتُ

۱- «غاية المرام» ص ۳۶۰ حدیث نهم.

۲- همان کتاب ص ۳۶۱ حدیث سوم.

۳- «تفسیر میزان» ج ۱۰ ص ۲۰۰.

۴- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۸۰.

۵- همان کتاب ص ۲۸۱.

۶- «غاية المرام» ص ۳۶۰ حدیث دهم.



لَا هَلَّ التَّوْرَةَ بِتَوْرَاتِهِمْ وَلَا هَلَّ الْأَنْجِيلَ بِأَنْجِيلِهِمْ حَتَّىٰ يُنطِقَ اللَّهُ التَّوْرَةَ وَالْأَنْجِيلَ فَتَقُولَ: صَدَقَ عَلَيَّ، قَدْ أَفْنَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ فِيَّ؛ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ - أَفَلَا تَعْقِلُونَ: وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ.

«ابوالبختری گوید: پسر عموی رسول خدا علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که در کوفه بر بالای منبر رفته بود و به تن قبای رسول خدا را نموده بود و عمامه رسول خدا را به سر بسته و شمشیر رسول خدا را حمایل کرده و در انگشتش انگشتری رسول خدا را نموده بود. هنگامی که بر منبر قرار گرفت قبای خود را کنار زد و شکم خود را ظاهر کرد و فرمود: ای مردم هر چه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا دیگر نیابید چون در بین پهلوهای من علوم بسیاری انباشته شده است، این صندوقچه علم است، این علوم از زیادی علم رسول خدا است که بدون آنکه از جانب خدا به من وحی شود آن حضرت مانند پرنده‌ای که جوچه خود را با منقارش طعام دهد دائماً از علوم الهی خود به من می‌آموخت. سوگند به خدا که اگر برای من بالش قضاوت گسترده شود و بر آن قرار گیرم در میان اهل تورات با تورات خود آنها و در میان اهل انجیل با انجیل خود آنها فتوی خواهم داد به طوری که خداوند تورات و انجیل را به سخن درآورد و بگویند: علی راست گفته و فتوای او طبق احکام مندرجه در ما است. سپس آن حضرت فرمود: مگر شما قرآن مجید را نمی‌خوانید که می‌فرماید: وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ «شاهدی از جنس رسول خدا پهلولی او ناظر بر همه علوم او و گواه بر همه کمالات و معارف اوست».

**سوم** - روایاتی است که از آن حضرت در شأن نزول این آیه وارد شده و در آنها عنوان **لَوْثِيَّتِ لِي الْوَسَادَةِ** نیست بلکه فقط حضرت می‌فرماید: من به تمام احوالات مردم و رجال قریش و آیاتی که درباره آنها نازل شده است چه آیات وعده و بهشت و چه آیات وعید و جهنم اطلاع دارم. در این حال ابن کَوَّاءُ برخاست و گفت: درباره تو چه آیه‌ای فرود آمده است؟ و در بیشتر این روایات اسم او را نمی‌برد بلکه می‌گوید: مردی برخاست و چنین سئوالی را نمود و حضرت آیه **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ** را قرائت کردند و سپس تفسیر نمودند که مراد از صاحب بینه

رسول خدا و مراد از شاهدی که در پهلو و به دنبال اوست من هستم. و در بعضی از این روایات می‌فرماید: سوگند به خدا اگر بدانید که خداوند چه مزایا و خصائصی به اهل بیت رسول خدا داده است برای من بهتر است از آنچه روی زمین است از طلای سرخ و یا نقره سپید.

از جمله این دسته از روایات روایتی است که ابن مغزالی شافعی با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله روایت کرده است، او گوید: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: مَا نَزَلَتْ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ مَتَى نَزَلَتْ؟ وَ فِيمَ أَنْزَلَتْ؟ وَ مَا مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ إِلَّا قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَسْوِقُهُ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا نَزَلَتْ فِيكَ؟ فَقَالَ: لَوْلَا أَنَّكَ سَأَلْتَنِي عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَأِ مَا حَدَّثْتُكَ! أَمَا تَقْرَأُ: أَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ أَنَا الشَّاهِدُ مِنْهُ، أَتْلُوهُ وَ أَتَّبِعُهُ. وَ اللَّهُ لَأَنْ تَعْلَمُونَ مَا حَصَّنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ ذَهَبٍ حَمْرَاءَ أَوْ فِضَّةٍ بَيْضَاءَ!.

و این روایت را مختصراً از ابن مغزالی، شیخ سلیمان قندوزی<sup>۲</sup> و سیوطی از ابوحاتم و ابن مردودیه و ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفت صحابه»<sup>۳</sup> و حاکم حسکانی در تحت حدیث ۳۷۵ با سند خود از عبّاد بن عبدالله و در تحت حدیث ۳۷۷ از بسّام بن عبدالله و حدیث ۳۷۸ از عبدالله بن نجّی و حدیث ۳۷۹ با سند دیگر از جابر از عبدالله بن نجّی و حدیث ۳۸۶ از زاذان آورده است.<sup>۴</sup> و نیز ابونعیم اصفهانی در ترجمه امیرالمؤمنین از کتاب «معرفت صحابه» در ورق بیست و دوم از طبرانی با سند خود از عبّاد بن عبدالله اسدی ذکر کرده است.<sup>۵</sup> و همچنین طبری در تفسیر خود در ذیل آیه کریمه ج ۱۲ ص ۱۵ با سلسله سند خود از عبدالله بن یحیی آورده است.<sup>۶</sup> و نیز ابوالفتوح رازی از «تفسیر ثعلبی» با اسناد خود از حیب بن یسار از زاذان ذکر کرده است.<sup>۷</sup> و علامه سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامّه حدیث پنجم از

۱- «مناب» ابن المغزالی حدیث ۳۱۸ ص ۲۷۰.

۲- «ینایع المودّة» باب ۲۶ ص ۹۹.

۳- «الذّرّ المثور» ج ۳ ص ۳۲۴.

۴- «شواهد التنزیل» ج ۱ از ص ۲۷۶ تا ص ۲۸۱.

۵- پاورقی ج ۱ ص ۲۷۷ از «شواهد التنزیل».

۶- پاورقی ج ۱ ص ۲۷۹ از «شواهد التنزیل».

۷- «تفسیر ابوالفتوح» ج ۶ ص ۲۵۶.

باب شصت و یکم از حموینی با سلسله سند متصل خود از جابر بن عبدالله<sup>۱</sup>، و نیز از واحدی با اسناد خود از عبّاد بن عبدالله در تحت حدیث هفتم<sup>۲</sup>، و نیز از کتاب «نُصْحُ الْخَطِيبِ» مرفوعاً از ابن کوا<sup>۳</sup> در تحت حدیث چهاردهم، و نیز از قاضی عثمان بن احمد و ابونصر قشیری در کتابهای خودشان در تحت حدیث پانزدهم<sup>۴</sup>، و نیز از ثعلبی مرفوعاً از امیرالمؤمنین عليه السلام در تحت حدیث نوزدهم<sup>۵</sup>، و نیز از ابن مغازلی شافعی مرفوعاً از عبّاد بن عبدالله اسدی در تحت حدیث بیستم<sup>۶</sup>، و نیز از جبری در تحت حدیث بیست و یکم<sup>۷</sup>، و نیز از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از عبدالله بن حارث در تحت حدیث بیست و دوم<sup>۸</sup>، و نیز از ابن ابی-الحدید در «شرح النهج» از صاحب کتاب «غارات» از منهال بن عمر و از عبدالله بن حارث روایت می‌کند (غایة المرام باب ۶۰ حدیث ۲۳ ص ۳۶۰) و از طریق خاصّه از شیخ طوسی در «امالی» با اسناد خود از امیرالمؤمنین عليه السلام در تحت حدیث چهارم از باب شصت و دوم<sup>۹</sup>، و نیز از شیخ مفید در «امالی» با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله در تحت حدیث ششم<sup>۱۰</sup>، و نیز از عیاشی از جابر بن عبدالله بن یحیی از امیرالمؤمنین عليه السلام در تحت حدیث نهم<sup>۱۱</sup>، و نیز از علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة»<sup>۱۲</sup> از عبّاد بن عبدالله اسدی از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده است.

و علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - از تفسیر «الدرّ المثور» با تخریج ابونعیم و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده‌اند<sup>۱۳</sup>. و علامه مجلسی از «امالی» شیخ با اسناد برادر دعبل از حضرت رضا از پدرانشان از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده است<sup>۱۴</sup>، و نیز از «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش با اسناد خود از ابوبصیر و فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر عليه السلام،<sup>۱۵</sup> و نیز از «احتجاج» شیخ طبرسی از سلیم بن قیس هلالی کوفی<sup>۱۶</sup>، و نیز از «بصائر

۱- «غایة المرام» باب ۶۱، ص ۳۵۹.

۲الی ۸- «غایة المرام» باب ۶۱، ص ۳۶۰.

۹ و ۱۰- «غایة المرام» باب ۶۲، ص ۳۶۱.

۱۱ و ۱۲- «غایة المرام» باب ۶۲، ص ۳۶۲.

۱۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۰. ۱۴الی ۱۶- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۳.

الدرجات» با اسناد خود از اصبع بن نباته<sup>۱</sup>، و نیز از «تفسیر عیاشی» از بُرید بن معاویه عجللی از حضرت امام محمد باقر<sup>۲</sup> علیه السلام، و نیز از «تفسیر عیاشی» از جابر بن عبدالله انصاری از عبدالله بن یحیی<sup>۳</sup>، و نیز از «مناقب» ابن شهر آشوب از «تفسیر طبری» با اسناد خود از جابر بن عبدالله از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و از اصبع بن نباته و حضرت زین العابدین و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام<sup>۴</sup>، و نیز از «مجالس» شیخ مفید با اسناد خود از عبّاد بن عبدالله<sup>۵</sup>، و از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با هشت سند اول از حسین بن سعید با اسناد خود از عبّاد بن عبدالله<sup>۶</sup>، دوم از جعفر بن محمد فزاری با اسناد خود از زاذان<sup>۷</sup>، سوم از حسین بن سعید با اسناد خود از زاذان<sup>۸</sup>، چهارم از جعفر بن محمد بن هشام با اسناد خود از حسن بن حسین<sup>۹</sup>، پنجم از حسین بن حکم با اسناد خود از عبدالله بن عطا از حضرت باقر علیه السلام<sup>۱۰</sup>، ششم از حسین بن سعید با اسناد خود از زاذان، به متن دیگر غیر از متن سابق<sup>۱۱</sup>، و هفتم از محمد بن عیسی بن زکریای دهقان با اسناد خود از عبّاد بن عبدالله<sup>۱۲</sup>، و هشتم از عبید بن کثیر با اسناد خود از عبدالله بن یحیی<sup>۱۳</sup>، و نیز از «کشف الغمّة» از ابوبکر بن مردویه از عبّاد بن عبدالله اسدی<sup>۱۴</sup>، و نیز از «طرائف» سید ابن طاووس از ابن مغزلی<sup>۱۵</sup> روایت کرده است.

باری ظاهراً تمام این دسته از روایات و دسته قبل از این همگی بیان قضیّه واحدی را می نمایند که امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه در حال اشتغال به خطبه از سعه علوم خود بیان نمودند و شخصی برخاست و از آیه نازلّه در حقّ خود آن حضرت پرسش نمود حضرت آیه مورد بحث را تلاوت و تفسیر نمودند، غایبه الامر هر یک از روایات یک قسمتی از آن واقعه را که مورد نظرش بوده بیان کرده و علاوه چون نقل به معنی شده است لذا عین عبارت منقولّه از آن حضرت نیز با الفاظ مختلفی که مُغیّر معنی نیست بطور مختلف روایت شده است و گمان می رود کاملترین این دسته از روایات از نقطه نظر بیان کیفیّات خطبه و سؤال آن مرد از شأن نزول آیه ای درباره

۱الی ۴ - «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۳.

۱۵ تا ۱۲ - «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۴.

۱۲ - «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۳.

آن حضرت روایتی است که شیخ ابوالفتوح رازی از کتاب «نصح الخطیب» نقل کرده است که: یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر کوفه فرمود: سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ الْعِلْمَ يَفِضُ بَيْنَ جَنبِيَّ فَيْضًا لَوْ وَجَدَ مُسْتَفَاضًا. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَنْ تَسْأَلُونِي عَنْ فِتْنَةٍ بَاغِيَةٍ وَأُخْرَى هَادِيَةٍ إِلَّا أَحْبَبْتُكُمْ بِهَا دِيهَا وَبَاغِيَهَا وَسَاتِقَهَا وَقَائِدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فرمود: «پرسید از من هر چه می‌خواهید قبل از آنکه مرا نیابید چون علم در بین دو پهلوی من موج می‌زند با موج‌های فراوان و اگر راه یابد به خارج ترواش می‌کند. و از هیچ طائفه ستمگر و متجاوز و یا از طائفه سر به راه و هدایت کننده از من سؤال نمی‌کنید مگر آنکه من به شما خبر می‌دهم از خصوصیات آن طائفه ظالم و یا آن طائفه هدایت کننده، و خبر می‌دهم به شما از امام و پیشوا و قائد آنان و از سائق و دنبال رونده آنان تا روز قیامت».

در اینجا ابن کوا برخواست و گفت: مَا ادَّعَى مِثْلَهُ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ «مثل این ادعای علی بن ابیطالب تا به حال نه پیغمبری ادعا کرده است و نه وصی پیغمبری». امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفتند: غرض تو از این کلام علم و فهمیدن نیست بلکه عیب جوئی و ایرادگیری و گوشه زنی است. ابن کوا گفت: به ما دستور داده‌اند هر چه را ندانیم بپرسیم. حضرت فرمود: سَلْ تَفْقَهُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَبَأُ «سئالات همیشه برای فهمیدن باشد و هیچگاه برای عیب جوئی و کنایه زنی و ایرادگیری پرسش مکن» و سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ «و از آنچه به کارت می‌خورد و برایت سود دارد سؤال کن».

ابن کوا گفت: فقط از مطالبی که به درد من می‌خورد سؤال خواهم نمود. حضرت فرمودند: بپرس. گفت: أَخْبِرْنِي مَا الذَّرِّيَّاتِ ذُرُوْأ؟ قَالَ: تِلْكَ الرِّيَّاحُ «به من خبر بده که مراد از ذاریات در قرآن مجید چیست؟ حضرت فرمود: مراد بادهائی است که می‌وزد» گفت: الْحَامِلَاتِ وَقُرَأ؟ «مراد از حاملات و قر چیست؟» حضرت فرمود: مراد ابرهائی است که آب سنگین بر می‌دارند. گفت: مراد از الْجَارِيَّاتِ يُسْرَأُ چیست؟ حضرت فرمود: مراد کشتی‌هائی است که به آسانی در روی دریا حرکت می‌کنند. گفت: الْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا؟ چه کسانی؟ حضرت فرمود: مراد فرشتگانی هستند که روزی و امور مردم را تقسیم و تعیین می‌کنند. گفت: به من بگو: بَيْتِ الْمَعْمُورِ کجاست؟ حضرت فرمود: خانه‌ای است در آسمان که هر روز به نوبت هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شوند و تا روز قیامت نوبت به دسته اول نمی‌رسد. گفت:



گفت: از اصحاب رسول خدا مرا با خبر کن. حضرت فرمود: از کدام یک از آنها خبر دهم؟ گفت: از عبدالله بن مسعود؟ حضرت فرمود: قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ «قرآن را قرائت کرد و در همان جا متوقف شد». گفت: از اَبی ذَرِّ خَیْر بده. حضرت فرمود: عَالِمٌ شَحِيحٌ عَلٰی عِلْمِهِ «عالمی بود که بر علمش بخیل بود و میل نداشت که به ناهل بیاموزد». گفت: به من خبر بده از سلمان. حضرت فرمود: اَدْرَكَ عِلْمَ الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ وَ هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَحُ وَ مَنْ لَكَ بَلْقَمَانَ الْحَكِيمِ وَ هُوَ مِمَّا اَهْلَ الْاَبْيَتِ «سلمان علم اوّل و آخر را آموخت و او دریائی است وسیع که آبش تمام نمی شود و مثل لقمان حکیم است و او از ما اهل بیت است». گفت: خبر بده مرا از حذیفه بن الیمان حضرت فرمود: عَرَفْتُ بِالْمُنَافِقِيْنَ، وَ سَأَلَ رَسُوْلَ اللّٰهِ عَنِ الْمُعْضَلَاتِ، وَ اِنْ سَأَلْتُمُوهُ وَ جَدْتُمُوهُ حَبِيْرًا بِهَا «حذیفه منافقین از امت را خوب می شناخت و از رسول خدا درباره مسائل و قضایای مشکلی سؤالاتی نمود و اگر او را دریابید می بینید که او به حل غوامض و مشکلات، خبیر و داناست». گفت: خبر بده به من از عَمَّارِ يَاسِرٍ؟ حضرت فرمود: خَالَطَ الْاِسْلَامَ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلٰی النَّارِ، كَيْفَمَادَ اَرَّ الْحَقُّ دَاْرَ مَعَهُ «اسلام با گوشت و خون عَمَّارِ يَاسِرِ آمیخته شده است و بنابراین بدن او بر آتش حرام است و چگونه این طور نباشد با آنکه عَمَّارِ پيوسته با حقّ دور می زد و حقّ نیز پيوسته با عَمَّارِ دور می زد».

گفت: از خودت خبر بده. حضرت فرمود: قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی: فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ. وَ كَذٰلِكَ قَالَ: وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «خداوند تبارک و تعالی می فرماید: از خود تعریف و تمجید نکنید؛ و در عین حال می فرماید: از نعمتهائی که پروردگار به شما داده است برای مردم بیان کنید». كُنْتُ اَوَّلَ دَاخِلٍ وَ اٰخِرَ خَارِجٍ، وَ كُنْتُ اِذَا سَأَلْتُ اُعْطِيْتُ وَ اِذَا سَكَتُ اُبْتَدِيْتُ، وَ بَيْنَ جَوَانِحِيْ عِلْمٌ جَمٌّ «اوّل داخل من بودم و آخرین خارج من بودم. چون تقاضا داشتم و سؤال می کردم به من عطا می نمودند و چون سکوت اختیار می کردم خود به خود به من عنایت می نمودند، و در میان پهلوهای من علوم بسیاری است». گفت: از قرآن در حقّ تو چه آیه ای فرود آمده است؟ حضرت فرمود: مگر سوره هود را نمی خوانی: اَفَمَنْ كَانَ عَلٰی بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ؟ آنکه صاحب بیّنه از طرف خدایش بود رسول خداست و آنکه گواه بر او و از او و پیرو اوست من هستم. ابن کَوَّالٍ گفت: وَ حَقَّكَ لَا اَتَّبَعْتُ اَحَدًا بَعْدَكَ «سوگند به حقّ تو که

دیگر من از غیر تو پیروی نخواهم کرد»<sup>۱</sup>.

مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی در تعلیقه تفسیر این آیه گوید: این روایت را مجلسی در «بحار الانوار» از کتاب «غارات» ابراهیم ثقفی روایت کرده است و به جای لفظ شِراج السماء، شرح السماء به صیغه مفرد آورده است، و شرح مجرای آب را گویند و گویا حضرت خواسته اند تشبیهی بفرمایند راههای نوری آسمان را به مجرای آب در زمین<sup>۲</sup>.

باری ظاهراً این خطبه حضرت بر فراز منبر مسجد کوفه بعد از واقعه نهروان بوده که شهادت آن حضرت نزدیک و حضرت با جمله سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي اشاره به نزدیک شدن زمان فقدان و شهادت نیز می فرماید. و شاهد، آنکه اصل این خطبه را در «نهج البلاغه» ذکر کرده است و در آن حضرت اشاره به قضیه نهروان و اضمحلال خوارج نموده است: أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَأَنَا فَقَاتُ عَيْنِ الثُّنْتَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِي جُرْءٌ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غِيْهَبُهَا وَأَشْتَدَّ كَلْبُهَا، فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَن فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتَضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاقِعِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاحِ رِكَابِهَا وَمَحَطِّ رِحَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قِتْلًا وَيَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا، وَلَوْ قَدْ قَدَّ ثُمُونِي وَنَزَلَتْ بِكُمْ كِرَائَةُ الْأُمُورِ وَحَوَازِبُ الْخُطُوبِ لِأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَفَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ<sup>۳</sup> - الخطبة.

«می فرماید: ای مردم من آن کسی بودم که توانستم چشم فتنه را از اصل بیرون آورم (و خوارج را به کلی ریشه کن سازم) و غیر از من هیچکس چنین جرأتی را نداشت، من آنها را از بیخ و بن برآوردم بعد از آنکه موج ظلمت و اقتدار ابهام و ضلالت آنها به شعاعهای وسیعی گسترش یافته بود و آن مرض هاری که مُسری بود به نهایت رسیده و تأثیرش در بین مردم شدید بود. ای مردم هر چه می خواهید از من پرسید قبل از اینکه من از میان شما بروم. سوگند به آن کس که جان من در دست قدرت اوست سئوال نمی کنید از من از هر واقعه ای از حال تا قیامت و نه از جماعتی

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۶ ص ۲۵۶ تا ص ۲۵۸.

۲- تعلیقه ص ۲۵۷ از ج ۶ «تفسیر ابوالفتح» وما عبارت شعرانی و عبارت ابوالفتح را در متن نقل به معنی

نمودیم.

۳- «نهج البلاغه» ج اول ص ۱۸۳.



که صد نفر را هدایت و زمامداری کند یا از جماعتی که صد نفر را گمراه نماید مگر آنکه من به شما خبر می‌دهم که مؤسس و سبب تشکیل آن جماعت کیست جلودار و پیشوای آنان کدام است و پیرو و سوق دهنده آنها کدام است و محلّ پیاده شدن آن جماعت و فرود آوردن بارشان کجاست و از آنها کدام فرد کشته می‌شود و کدام فرد با مرگ عادی می‌میرد. اگر من از میان شما بروم و اوضاع و امور ناپسند بر شما پدید آید و شداوند و مشکلاتی بر شما هجوم کند در آن وقت بسیاری از پرسش کنندگان مبهوت و متحیر با دست تھی سر به زیر اندازند و پرسش شدگان سست و ضعیف گردیده کاری از دستشان بر نیاید - الخُطبة».

اینها مجموعه روایاتی بود که در شأن نزول آیه: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ درباره امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شده است. حال باید دانست معنی شاهد چیست و معنی **یتلوه** چیست؟ و علاوه عنوان شهادت برای امیرالمؤمنین عليه السلام چه منقبت و فضیلتی است. اجمالاً دانستیم که معنی شاهد هر چه باشد یک منصب عالی و مقام رفیعی است چون در بین آیات کثیره‌ای که شأن نزول آنها راجع به امیرالمؤمنین است بلکه طبق فرمایش حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلِيٌّ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا وَ شَرِيفُهَا، فَلَقَدْ عَائَبَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي الْقُرْآنِ، وَ مَا ذَكَرَ عَلِيًّا إِلَّا بِخَيْرٍ<sup>۱</sup>.

«هیچ آیه‌ای از آیات قرآن را که در آن جمله یا آیه‌ها آید آمَنُوا باشد خدا نازل نکرده است مگر آنکه علی بن ابیطالب در سر آن و رئیس و امیر آن است» و تمام این قبیل آیات فرد اکمل و اتمش امیرالمؤمنین عليه السلام است و در عین حال آن حضرت در برابر پرسش آن مرد سائل که از شأن حضرت در آیات وارد قرآن سؤال نمود این آیه را بیان فرموده و خود را به صفت و **یتلوه شاهد منه** توصیف نموده است.

از اینجا به خوبی معلوم می‌شود که عنوان **شاهد** بسیار عظیم‌القدر و رفیع‌المرتبه است که شاید هیچ درجه و منزلتی به پای آن نرسد حتی آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُم**

۱- «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده است. و أبونعیم اصفهانی در «حلیة

الأولیاء» ج ۱ ص ۶۴ از موسی بن عثمان حضرمی با سند خود از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلِيٌّ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا.

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>۱</sup>، وَ آيَةُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ<sup>۲</sup>، وَ آيَةُ الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ<sup>۳</sup>، وَ بدنباله آن الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا، كه شأن نزول آنها درباره آن حضرت است و بزرگترین مقام و درجه آن حضرت را بیان می کند از نقطه نظر اهمیت به پایه و درجه آیه و یتلوه شاهد منه نرسد.

توضیح آنکه شاهد گرچه در اینجا به معنای ادا کننده شهادت است ولیکن ادای شهادت بدون تحمّل آن غیر معقول است یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تحمّل تمام مراتب و درجات و معارف و کمالات و خصوصیات را که در بیته که همان نور نبوت و یا بصیرت مطلقه الهیه است نموده است، و به عبارت دیگر عدیل و قرین همان خاصه الهی است که در رسول اکرم پروردگار عنایت فرموده است.

ولذا در این آیه شهادت آن حضرت همردیف با نور نبوت یا بصیرت مطلقه الهیه قرار داده شده است و خود آن حضرت همردیف با صاحب بیته که رسول خداست قرار گرفته است. و شاهد بر این معنی روایاتی است از حضرت رسول خدا که شیعه و سنی روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: خداوند متعال نور مرا و نور علی را از یک عالم ایجاد فرمود. و نیز آن حضرت فرمود: عَلِيُّ مِثِّي كَنَفْسِي<sup>۴</sup> «نسبت علی با من مثل جان خود من است». و نیز فرمود: أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي<sup>۵</sup>. «نسبت تو به من مانند نسبت برادر موسی، هارون است نسبت به خود موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست»، یعنی در تمام جهات حتی در ملکات انبیاء و حالات و معارف و بصیرت الهیه و نور نبوتی که خدا به آنها داده تو مانند آنهائی با این تفاوت که فقط منصب نبوت به تو داده نشده است آن هم به علت اینکه نبوت به من ختم گردیده و بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصُّوِّ مِنَ الصُّوِّ وَالذَّرَّاعِ مِنَ الْعُضْدِ<sup>۶</sup> «نسبت من با رسول خدا مانند دوشاخه ای است که از یک بن و ریشه

۱- سورة مائده ۵- آیه ۵۶. ۲- سورة مائده ۵- آیه ۶۸. ۳- سورة مائده ۵- آیه ۴.

۴- سورة مائده ۵- آیه ۴. ۵- «ینابیع المودة» ص ۵۳ باب هفتم.

۶- این حدیث از احادیث متواتر است که فریقین با اسناد کثیری از رسول خدا هنگام عزیمت به

غزوة تبوک نقل کرده اند و در غالب از مجامیع شیعه و سنی مذکور است.

۷- «نهج البلاغه» ج ۲ ص ۷۳ ضمن نامه به عثمان بن حنیف.

روئیده باشد یا مانند نسبت ذراع است نسبت به بازو».

و علیّی حال چون شهادت به معنی حضور است و شاهد به معنی حاضر است جمله و **یتلوه شاهد منه** دلالت دارد بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام که از خود پیغمبر است پیوسته آن بینه و نور الهی در محضر او مشهود بوده و خود واقف و مُسَیْطِرٌ و حاضر بر آن بوده است. و این آیه نظیر همان آیه سابق الذکر است: **قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**<sup>۱</sup>. چون شهید و شاهد یک معنی دارد و ما در آنجا گفتیم که از آیه استفاده می‌شود که شهادت امیرالمؤمنین در ردیف و طراز شهادت خدا قرار گرفته است، در اینجا نیز شهادت آن حضرت در ردیف و طراز نبوت رسول خدا قرار گرفته است، و معلوم است که لازمه این شهادت که حضور بر اسرار و معارف الهیه و درجات نبوت است مستلزم وصول به عالی‌ترین درجات قرب و فنای در ذات احدیّت و احاطه کامل بر روابط بین جبرائیل و پیامبر اکرم و متحقق شدن به معدن حقائق و اشراب شدن از علوم نامتناهیّه پروردگار جلّ و علا است. لیکن باید دانست که لفظ **یتلوه** دلالت می‌کند که مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال و در کنار مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و از اینجا می‌توان استدلال به امامت و ولایت آن حضرت بعد از رسول خدا نمود. فیض و کمال از ناحیه رسول خدا به امیرالمؤمنین رسیده است و رسول خدا سمّت استادی و تعلیم و تربیت وی را داشته است، و علاوه نفس رسول خدا از نفس امیرالمؤمنین قوی‌تر بوده است. بنابراین آنچه در بعضی از اشعار بعضی از متصوفه دیده می‌شود در مقام، آن حضرت را از رسول خدا برتر می‌دانند و پیغمبر را مقدمه و مبشّر برای او قرار می‌دهند و چه بسا استدلال به بالا رفتن آن حضرت بر شأنه رسول خدا در کعبه برای شکستن بتها نموده می‌گویند مُهر نبوت در زیر پای علیّی قرار گرفت تا چه سرحدّ خالی از واقعیت بوده و کلامی خالی و عاری از حقیقت است. شاهد بر این معنی آنکه امیرالمؤمنین می‌فرماید: **وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمُنْزَلَةِ الْحَصِيصَةِ، وَ ضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَيْدٌ يَضْمُنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْتَفُنِي إِلَى فِرَاشِهِ، وَ يُمَسِّنِي جَسَدَهُ، وَ يَشِمُّنِي عَرْفَهُ، وَ كَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمْنِيهِ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَ لَا حَظْلَةً فِي فِعْلٍ. وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَغْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ**

۱- سوره رعد ۱۳ - آیه ۴۳.

وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ. وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتًا وَ أَحَدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمْ، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ وَ أَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَكَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الرَّكَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ أَيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَ زَيْرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ الْخُطْبَةِ<sup>۱</sup>.

«شما ای مردم موقعیت و نسبت مرا با رسول خدا می دانید که تا چه حد به قربایت بسیار نزدیک، و منزلت اختصاصی، و محل و موضع و موقعیت منحصر به خود اختصاص داشته‌ام. در دوران کودکی، رسول خدا مرا در دامن خود می‌نشانند و به سینه‌اش می‌چسباند و در فراش خود پهلوی خود قرار می‌داد و بدن خود را به من می‌سود و از بوی خوش خود به من می‌بویانید و غذا را می‌جوید و سپس به دهان من می‌گذارد و از آن هنگام تا زمان رحلتش از من حتی یک دروغ کوچک و یک عمل غیر صحیح پیدا نکرد. خداوند تبارک و تعالی بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از زمانی که رسول خدا کودک بود و تازه او را از شیر گرفته بودند قرین و یار او قرار داد تا آنکه او را در راه مکارم اخلاق سوق دهد، و در هر شب و روز او را به بهترین صفت و اخلاق عالم بیاموزد، و من پیوسته به دنبال او بودم و مانند گُره شتری که او را از شیر گرفته‌اند و دائماً به دنبال مادرش می‌دود از رسول خدا پیروی می‌نمودم و از آداب و اخلاق و روش او متابعت می‌کردم، و او هر روز برای من از اخلاق ستوده و شایسته پسندیده پرچمی را برمی‌افراشت و مرا در آن خُلُق و صفت به پیروی خود امر می‌کرد.

در هر سال مدتی در کوه حراء مجاورت و اقامت می‌نمود، من نزد او بودم و او را می‌دیدم و هیچکس غیر از من او را نمی‌دید و از او خبری نداشت، و در آن روز در تمام عالم اسلام یک خانه مسلمان نبود غیر از خانه رسول خدا که در آن سه مسلمان بودند یکی رسول خدا و دوّم خدیجه و من سوّمی از آنها بودم. من در آن هنگام نور وحی

۱- «نهج البلاغة» ج ۱ ص ۳۹۲ ضمن خطبه قاصعه.

و رسالت را می‌دیدم و بوی خوش نبوت را استشمام می‌کردم، و در وقتی که وحی بر پیغمبر نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم، عرض کردم: ای رسول خدا این ناله چیست؟ رسول خدا فرمود: این شیطان است چون مأیوس شده که دیگر او را عبادت کنند این چنین ناله می‌زند. ای علی تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم فقط فرقی که هست آنکه تو پیغمبر نیستی ولیکن تو وزیر من هستی و تمام کارهای تو صحیح و برپایه اختیار و امضای خداست.»

از این خطبه حضرت به خوبی استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین یک درجه پائین‌تر از رسول خدا بوده و نسبت به مقام نبوت مقام وزارت را داشته‌اند و تمام کمالات و معارف او از جانب رسول خدا بوده است، و حضرت رسول در حجاب اقرب خدا و امیرالمؤمنین عليه السلام یک پله پائین‌تر بوده‌اند و مقام توحید و اخلاص و حمد نیز از رسول خدا به آن حضرت رسیده است. چنانچه در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سلسله سند متصل خود از حضرت صادق از پدرش از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: «چون خداوند تبارک و تعالی جمیع خلایق را در روز قیامت جمع کند مقام محمود را به من وعده دهد و به وعده خود وفا کند. در روز قیامت منبری برای من نصب کنند که هزار پله دارد، من بر آن منبر بالا می‌روم و در آخرین پله می‌نشینم، در آن حال جبرائیل می‌آید و لَوای حَمْد را در دست من می‌گذارد و می‌گوید: ای محمّد این است مقام محمودی که خداوند به تو عنایت کرده است. من به علی بن ابیطالب می‌گویم: از منبر بالا بیا. او به بالا می‌آید تا یک درجه مانده به پله آخر در آنجا قرار می‌گیرد و من لَوای حَمْد را در دست او می‌گذارم. سپس رضوان خازن بهشت می‌آید و کلیدهای بهشت را می‌آورد و به من می‌دهد و می‌گوید: ای محمّد این است مقامی که خدا به تو وعده نموده است و من آنها را به علی می‌دهم، و پس از آن مالک، خازن دوزخ می‌آید و کلیدهای جهنم را در دست من می‌گذارد و می‌گوید: ای محمّد این است مقامی که خدا به تو وعده داده است، دشمنان خود و دشمنان امت خود را به دوزخ بسپار. من آن کلیدها را به علی بن ابیطالب می‌دهم»<sup>۱</sup>. و نظیر این روایت به همین مضمون بسیار وارد است چنانکه

۱- «بحارالانوار» ج ۳ ص ۲۸۷ باب الوسيلة فی المعاد.

علی بن ابراهیم در «تفسیر» خود<sup>۱</sup>، و ابن بابویه قمی در کتاب «امالی»<sup>۲</sup> و شیخ طوسی در کتاب «امالی»<sup>۳</sup> و ابن بابویه شیخ صدوق نیز در کتاب «خصال»<sup>۴</sup> روایت کرده‌اند.

و دیگر روایاتی است که دلالت می‌کند بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت دست به دامان رسول خدا می‌زند و به کمک او به مقامات خود می‌رسد، چنانکه فرات بن ابراهیم با سند متصل خود از سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است تا آنکه می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثُمَّ يَدْعَى بِكَ فَيَتَّطَوَّلُ إِلَيْكَ الْخَلَائِقُ فَيَقُولُونَ مَا يُعْرِفُ فِي التَّبَيِّنِ فَيُنَادِي مُنَادٍ: هَذَا سَيِّدُ الْأَوْصِيَّيْنَ، ثُمَّ تَصْعَدُ فَنُعَانِقُ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَأْخُذُ بِحُجْرَتِي وَ آخُذُ بِحُجْرَةِ اللَّهِ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ تَأْخُذُ ذُرِّيَّتَكَ بِحُجْرَتِكَ وَ تَأْخُذُ شَبِيحَتَكَ بِحُجْرَةِ ذُرِّيَّتِكَ<sup>۵</sup>.

«در روز قیامت ای علی تو را صدا می‌کنند، همین که وارد محشر می‌شوی

تمام خلایق گردنهای خود را بلند می‌کنند و می‌گویند: ما در میان همه پیغمبران چنین مردی را ندیده‌ایم. در آن حال منادی ندا کند: این آقا و پیشوای تمام اوصیای پیغمبران است. پس از آن ای علی تو از منبری که من بر روی آن نشسته‌ام بالا می‌آئی و بر روی آن با یکدیگر معانقه می‌کنیم و در آن هنگام تو دست به کمر و دامان من می‌زنی و من دست به دامان خداوند عزوجل که او حق است می‌زنم و تمام ذریه و اولاد تو دست به دامان تو می‌زنند و شیعیان تو دست به دامان اولاد و ذراری تو می‌زنند».

و نیز از روایات متظافر بلکه متواتری که رسول خدا امیرالمؤمنین را برادر خود قرار داده استفاده رتبه و درجه آن حضرت می‌شود که در تمام جهات عدیل و قرین رسول خدا بوده ولیکن از پیغمبر کمالات خود را اخذ کرده است، چون پیغمبر او را برادر خود خوانده نه امیرالمؤمنین پیغمبر را برادر خود. و لقب اخوت شرف و فضیلتی است برای امیرالمؤمنین نه برای رسول خدا. می‌گویند: هُوَ اَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ نَمِيَّ گويند

۱- «بحارالانوار» ج ۳، ص ۲۸۵ باب الوسيلة في المعاد.

۲- «بحارالانوار» ج ۳، ص ۲۸۹ باب اللواء في المعاد.

۳ و ۴ - همان کتاب ص ۲۹۰.

۵ - همان کتاب ص ۲۸۷.

رَسُولُ اللَّهِ أَحُو عَلِيٌّ بِأَنَّهُ اخْوَتُ از مقوله اضافه بوده و بین دو طرف صورت می‌گیرد ولی در صدق عنوان آخ به عنوان لقب در اینجا تفاوت دارد.

و همچنین از روایات بسیاری که با اسناد مختلفه فریقین از رسول خدا روایت کرده‌اند که: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَائِهِ»<sup>۱</sup> «من شهر علمم و علی بن ایطالب در آن است» استفاده درجه و مقام آن حضرت نسبت به رسول خدا معلوم می‌شود. و تمام این روایاتی را که اخیراً بیان کردیم و نظائر آن که در ابواب مختلفه کتب مناقب دیده می‌شود همه تفسیر و معنای لفظ یَتْلُو را می‌نمایند که در تمام مراحل آن حضرت به دنبال و پیرو رسول خدا بوده است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا و علی آلهمما و رحمة الله و برکاته.

در «مستدرک الوسائل» از کتاب «مزار قدیم» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «با پدرم حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام برای زیارت قبر جدّم علی بن ایطالب علیه السلام به نجف رفتم چون پدرم در مقابل قبر آن حضرت ایستاد بگریست و گفت:

السَّلَامُ عَلَيَّ أَيْ أَبِي الْأَيْمَةِ وَ خَلِيلِ الثُّبَوَةِ وَ الْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ. السَّلَامُ عَلَيَّ يَعْشُوبُ الْإِيمَانَ وَ مِيزَانَ الْأَعْمَالِ وَ سَيْفِ ذِي الْجَلَالِ. السَّلَامُ عَلَيَّ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ الْحَاكِمِينَ يَوْمَ الدِّينِ. السَّلَامُ عَلَيَّ شَجَرَةِ التَّقْوَى. السَّلَامُ عَلَيَّ حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ وَ نِعْمَتِهِ السَّابِعَةِ وَ نِعْمَتِهِ الدَّامِعَةِ. السَّلَامُ عَلَيَّ الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللَّائِحِ وَ الْإِمَامِ النَّاصِحِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ<sup>۲</sup>.

و شیخ محمد بن المشهدی از محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره از صفوان جمال روایت کند که او گفت: با حضرت صادق علیه السلام به نجف برای زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و حضرت رو به قبر مطهر ایستاد و زیارت

۱ - «البدایة و النهایة» ج ۷، ص ۳۵۹، و «ذخائر العقبی» ص ۷۷، و «مطالب السؤل» ص ۱۳، و «نظم درالسمطین» ص ۱۱۳، و «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۴، و «علی و الوصیة» ص ۲۲ و ص ۱۷۴، و «استدراکات علی و الوصیة» ص ۳۸۲ نقلاً عن «تاریخ» ابن عساکر خطی، و در «غایة المرام» ص ۵۲۰ شانزده حدیث از طریق عامه و شش حدیث در ص ۵۲۱ از طریق خاصه. و در «الغدیر» ج ۶ از ص ۶۱ الی ص ۷۷ یکصد و سی و چهار مصدر از مصادر این حدیث را ذکر کرده‌اند.

۲ - «مستدرک الوسائل» ج ۳ ص ۱۹۷ ابواب المزار.

مفصلی را خواند. و ما مقدار حاجت از فقرات آنرا که مناسب بحث ماست ذکر می‌کنیم: السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُتَّقِينَ الْأَخْيَارِ. السَّلَامُ عَلَى أَخِي رَسُولِ اللَّهِ وَأَبْنِ عَمِّهِ وَزَوْجِ ابْنَتِهِ وَالْمَخْلُوقِ مِنْ طِينَتِهِ. السَّلَامُ عَلَى الْأَصْلِ الْقَدِيمِ وَالْفَرْعِ الْكَرِيمِ<sup>۱</sup>. تا آنکه می‌رسد به این فقرات که عرض می‌کند: أَخِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ رَسُولِكَ الْبَائِتِ عَلَى فِرَاشِهِ وَالْمُوَاسِي لَهُ بِنَفْسِهِ وَكَاشِفِ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ سَيِّفًا لِنُبُوتِهِ وَآيَةً لِرِسَالَتِهِ وَشَاهِدًا عَلَى أُمَّتِهِ وَدَلَالَةً عَلَى حُجَّتِهِ وَحَامِلًا لِرَأْيَتِهِ وَوَقَايَةً لِمُهْجَتِهِ وَهَادِيًا لِأُمَّتِهِ وَبَدَأَ لِبَاسِهِ وَتَجَا لِرَأْسِهِ وَبَابًا لِسِرِّهِ وَمِفْتَاحًا لِظَفَرِهِ<sup>۲</sup>.

حکیم سنائی گفته است:

مرتضائی که کرد یزدانش	همره جان مصطفی جاننش
دو رونده چو اختر گردون	دو برادر چو موسی و هارون
هر دو یک قبله و خردشان دو	هر دو یک روح و کالبدشان دو
هر دو یک در ز یک صدف بودند	هر دو پیرایه شرف بودند
تانه بگشاد علم حیدر در	ندهد سنت پیمبر بر
و سید اسماعیل حمیری گوید:	

قِفْ بِالذِّيَارِ وَحِيَّهِنَّ دِيَاراً	وَأَسْقِ الرُّسُومَ الْمِدْمَعَ الْمِدْرَاراً
كَأَنَّ تَحُلَّ بِهَا الثَّوَارُ وَزَيْتَبُ	فَرَعَى إِلَهَى زَيْنَباً وَنَوَاراً
قُلْ لِلذِي عَادَى وَصِيٍّ مُحَمَّدٍ	وَأَبَانَ لِي عَنْ لَفْظِهِ انْكَاراً
مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَحُكْمُهُ	مَنْ شَاهِدٌ يَتْلُوهُ مِنْهُ نَذَاراً
عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا عِنْدَهُ	فَصَلِّ الْخِطَابِ نُمِي إِلَيْهِ وَصَلِّ <sup>۳</sup>

۱- «چون از خانه‌های محبوبان من بگذری، توقف کن! و به آن خانه‌ها، درود و تحیت بفرست! و آن آثار خراب و کهنه و مندرس را از مجرای اشک ریزان دیدگان خود سیراب گردان!

۲- چون آن خانه‌ها، محل زندگی دو محبوبه من: نوار و زینب بوده‌اند؛ پس

۱- «مفاتیح الجنان» ص ۲۵۵، زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- «مفاتیح الجنان» ص ۳۵۶، ۳۵۷.

۳- «دیوان حمیری» ص ۲۱۳، و «الغدیر» ج ۲ ص ۲۱۷ و «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص



- ای خدای من! نوار و زینب مرا مورد رعایت و لطف خودت قرار بده!
- ۳- بگو به آن کسی که با وصی محمد طرح عناد و دشمنی را ریخت! و برای من با لفظ خود انکارش را آشکار نمود.
- ۴- آن کسی که علم کتاب و حکم کتاب در نزد اوست، کیست؟ و آن کسی که شاهد و گواه است؛ و در پهلو و کنار پیامبر منذر قرار گرفته است، کیست؟
- ۵- علم بلایا و منایا (وقایع و فتنه‌ها و علم به مرگ‌ها و أجل‌ها) در نزد اوست؛ و فصل الخطاب نیز از آن اوست».

و نیز سید حمیری گوید:

وَأَمْرُهُ عَمَّا قَالَهُ يُسْأَلُ	أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَآلِهِ
خَلِيفَةَ اللَّهِ الَّذِي يَعْدِلُ	إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
كَمِثْلِ هَارُونَ وَ لَا مُرْسَلُ	وَإِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ أَحْمَدٍ
عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ بِهِ يَعْمَلُ	لَكِنْ وَصِيٌّ حَازِنٌ عِنْدَهُ
بِوَجْهِهِ لِلنَّاسِ يَسْتَقْبَلُ	قَدْ قَامَ يَوْمَ الدَّوْحِ خَيْرَ الْوَرَى
فَذَالَهُ مُوَلَى لَكُمْ مَوْئِلُ	وَ قَالَ مَنْ قَدْ كُنْتُ مُوَلَى لَهُ
أَنْ لَا يُؤَالُوهُ وَأَنْ يَخْذُلُوا	لَكِنْ تَوَاصَوْا بِعَلِيِّ الْهُدَى

- ۱- «من خدا و نعمت‌های خدا را شاهد و گواه می‌گیرم، در حالی که هر کس در مقابل سخنی که گفته است مورد بازپرسی قرار گیرد.
- ۲- که علی بن ابیطالب حَقّاً خلیفه رسول خدا است که عدالت می‌ورزد.
- ۳- و نسبت و منزلت او با احمد: رسول خدا همانند نسبت و منزلت هارون برادر موسی، با موسی پیامبر است؛ و فقط علی پیامبر نیست.
- ۴- لیکن علی وصی پیامبر است و گنجینه‌ای از علوم الهی نزد اوست که بدان عمل می‌کند.
- ۵- پیامبر اسلام که بهترین خلائق است در یوم الدَّوْح (روز غدیر) برخاست و چهره خود را به سوی مردم نمود.
- ۶- و گفت: هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم؛ علی، مولی و صاحب اختیار و ملجأ و پناه او است.

۷- لیکن آنها بر عکس، درباره علی کانون هدایت، به یکدیگر توصیه و سفارش کردند که ولایت او را نپذیرند و او را مخدول و منکوب کنند». اینجا است که عالم معتزلی مذهب ابن ابی الحدید دیگر نمی تواند از ذکر مقامات آن حضرت خودداری کند و ناچار به تمام مزایائی که آن حضرت در آن با پیغمبر اکرم شریک بوده و از نور حضرت رسول بر آن حضرت جلوه نموده است اعتراف می نماید:

آنجا که می گوید:

خُلِقَاءُ هَابِطَةٌ وَأَطْلَسُ أَرْفَعُ  
كَأَنَّ بِجِبْهَةِ آدَمَ تَطَّلَعُ  
رَفَعَتْ لَهُ لِأَلَاؤِهِ تَشَعُّعُ

هَذَا الْأَمَاءُ لَا يُقَوْمُ بِحَمْلِهَا  
هَذَا هُوَ الثُّورُ الَّذِي عَذَّبَتْهُ  
وَشِهَابُ مُوسَى حَيْثُ أَظْلَمَ لِيْلُهُ

تا آنکه می گوید:

الْأَرْزَاقُ تَقْدِرُ فِي الْعَطَاءِ وَ تَوْسِعُ  
فِيهَا لِجِبَّتِكَ الشَّرِيفَةِ مَضْجَعُ  
بِنُفُوزِ أَمْرِكَ فِي الْبَرِيَّةِ مَوْلِعُ  
وَ أَنَا الْخَطِيبُ الْهَبْرَزِيُّ الْمَصْتَعُ  
حَاشَا لِمِثْلِكَ أَنْ يُقَالَ سَمِيدِعُ  
فِي الْعَالَمِينَ وَ شَافِعُ وَ مَشْفَعُ  
أَغْرَارُ عَزْمِكَ أَمْ حُسَامُكَ أَقْطَعُ  
هَلْ فَضْلُ عِلْمِكَ أَمْ جَنَابُكَ لَوْسَعُ  
فَلْيُصْنِعْ رَبَّابُ التُّهَى وَ لِيَسْمَعُ  
حَرَ الصَّبَابَةِ فَاعْذِلُونِي أَوْ دَعُوا  
الدُّنْيَا وَ لَا جَمْعَ الْبَرِيَّةِ مَجْمَعُ  
شُهْبُ كَسَنَ وَ جَنَّ لَيْلُ أَدْرَعُ  
وَ الصَّبْحُ أَيْبُضُ مُسْفِرٌ لَا يُدْفَعُ  
وَ هُوَ الْمَلَادُ لَنَا عَدَاؤُ الْمَفْرَعُ

لَوْ لَا مَمَائِكَ قُلْتَ إِنَّكَ بَاسِطُ  
مَا الْعَالَمِ الْعُلُوِّ إِلَّا تُرْبَةُ  
مَا الدَّهْرُ إِلَّا عَبْدُكَ الْقِنُّ الَّذِي  
أَنَا فِي مَدِيحِكَ الْكَنُّ لَا أَهْتَدِي  
ءَأَقُولُ فِيكَ سَمِيدِعٌ كَلًّا وَ لَا  
بَلْ أَنْتَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَاكِمُ  
وَ لَقَدْ جَهَلْتُ وَ كُنْتُ أَحْذَقَ عَالِمِ  
وَ فَقَدْتُ مَعْرِفَتِي فَلَسْتُ بِعَارِفِ  
لِي فِيكَ مُعْتَقِدٌ سَاكْشِفُ سِرِّهِ  
هِيَ نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ يُطْفِي بَرْدُهَا  
وَ اللَّهُ لَوْ لَا حَيْدَرٌ مَا كَانَتْ  
مِنْ أَجْلِهِ خَلْقَ الزَّمَانِ وَ ضَوَّتْ  
عِلْمُ الْعُيُوبِ إِلَيْهِ غَيْرَ مُدَافِعِ  
وَ إِلَيْهِ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ حِسَابُنَا

تا آخر قصیده خود که به «قصیده عینیه» ابن ابی الحدید معروف، و ضمن

«معلقات سبع» به طبع رسیده است.

۱ - «این همان امانتی است که قدرت حمل آنرا نداشت؛ نه سنگ سخت

- و ماده سنگین و پائین رونده، و نه بالاترین فلک که فلک اطلس است.
- ۲- این همان نوری است که اطراف و جوانبش، در قدیم الأيام بر جبهه و پیشانی آدم طلوع کرده بود؛ و بدین جهت به مقام نبوت نائل گردیده بود.
- ۳- و این قطعه از نوری بود، که در شب تار که جهان را بر موسی ظلمانی ساخته بود، چون شهاب قابس تالّاش بالا گرفت؛ و تشعّش آن شب تاریک را چون صبح صادق برای او سپید و نورانی نمود.
- ۴- اگر داستان مرگ تو نبود، حقاً من می‌گفتم که: تو قسمت کننده ارزاق و روزیهای جهانیان هستی! که در مقدار افاضه و پخش آن گاهی به تنگی و ضیق، تقسیم می‌کردی؛ و گاهی به وسعت و فراخی می‌دادی!
- ۵- این بارگاه عالم علوی با این اُبّهت و جلال، نیست مگر خاک و تربتی که در آن برای جثّه و جسم پاک و شریف تو مضجع و خوابگاهی است!
- ۶- این دهر و روزگار، و این زمان و زمانه، نیست مگر بنده و غلام حلقه بگوش تو، که در اطاعت و پیروی از فرمان تو، و در انفاذ اوامر تو در میان خلائق، کوشا و حریص است!
- ۷- زبان من در مدیحه سرائی تو الکن است؛ و من متحیر و سرگردان هستم؛ در حالی که من سخنگو و خطیب توانا، و پهلوان یگه تاز میدان سخن هستم!
- ۸- آیا درباره تو همینقدر بگویم که سَمِیدَع است (شخص کریم و بزرگوار و خوش اخلاق) نه! نه! سوگند به خدا که بسیار دور است از تعریف و معرفی امثال تو که با کلمه سَمِیدَع آنرا بیان و معرفی کنند!
- ۹- آری تو در روز قیامت، در میان عالمیان دارای مقام حُکم و حکومت هستی! و دارای مقام شفاعتی که هم شفیع و هم شفاعتت مورد قبول است.
- ۱۰- و سوگند به خدا که حقاً من نمی‌دانم - در حالی که حاذق‌ترین دانشمندان هستم - که آیا لب برنده شمشیر عزم و اراده همّت تو برنده‌تر است؟ یا شمشیر دست تو قاطع‌تر و برنده‌تر است؟!
- ۱۱- من در اینجا دیگر علم و عرفان خود را گم کرده‌ام! و دیگر هیچ نمی‌دانم که: آیا فضل و سرشار بودن پایه علم تو وسیع‌تر است؟ یا وسعت مساحت زمین‌های اطراف منزل تو، که بارانداز و محل فرود آمدن خلائق و بهره‌مند شدن از

دریای واسع فیض کرم وجود تو است؟!!

۱۲ - آری! من درباره تو عقیده و اعتقادی دارم که البته به زودی پرده از روی سیر آن بر خواهم داشت؛ و در این صورت بر اندیشمندان لازم و واجب است که سخن مرا بشنوند.

۱۳ - آن سیر مکتوم درون من، هم چون لعاب سینۀ شخص مبتلا به سینه درد است، که در سینه گیر کرده باشد؛ و با بیرون انداختن آن راحت می شود؛ که آتش عشق سوزان مرا خنکی و برودت آن خاموش می سازد؛ حالا شما می خواهید در این ادعا مرا ملامت کنید، و یا آنکه دست از من بردارید! و مرا به حال خود واگذارید!

۱۴ - سوگند به خدا که اگر حیدر نبود؛ اصلاً دنیا نبود؛ و برای خلایق هیچ گونه مجمعی نبود؛ و هیچ چیز آنان را تحت امری مجتمع نمی ساخت.

۱۵ - به خاطر و به جهت حیدر، زمان آفریده شده است؛ و شهاب های آسمانی که در مغیب خود مستور می شوند؛ و مختفی می گردند، روشن می شوند و نورانی می گردند؛ و شب تاریک، ظلمانی و تاریک می گردد؛ آن شبی که وُلش سیاه، و بقیه اش سپید است.

۱۶ - علم غیب، از اختصاصات اوست؛ و در این مطلب برای هیچ کس جای انکار نیست؛ و صبح، طالع و نورانی و سپید است؛ و نقاب از چهره برگرفته است، و منکری ندارد.

۱۷ - و حساب ما در روز قیامت به سوی اوست؛ و اوست ملاذ و مُلجأ ما، و کُهِف و پناهگاه ما در فردای قیامت».

درس پنجاه و هفتم تا درس شصت

تفسیر آیه

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ

مَنْذِرٌ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ



## درس ۵۷ تا ۶۰

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ و لَعْنَةُ  
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مِنْ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ  
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.  
قال اللّٰهُ الْحَكِيمِ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.

«و می‌گویند آن کسانی که کافر شده‌اند: چرا از جانب پروردگار محمد ﷺ برای او آیه و معجزه‌ای نازل نمی‌شود؟ (ای رسول ما) تو ترساننده هستی (وظیفه تو همین است و بس) و از برای هر قوم و طائفه‌ای هدایت کننده‌ای خواهد بود.»

در احادیث و روایات بسیار از طریق شیعه و سنی چه در کتب روایات و چه در کتب تفاسیر از رسول خدا ﷺ روایت شده است که مراد از هادی در این آیه شریفه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. و ما قبل از آن که وارد در بحث این دسته از روایات شویم لازم است اجمالاً تفسیر این آیه را ذکر کنیم. مشرکین و کفار قریش از رسول خدا معجزاتی مانند معجزات حضرت موسی و عیسی و صالح و غیرهم از قبیل اژدها شدن عصا، و ید بیضاء، و مرده زنده کردن، و کور مادرزاد را بینا نمودن، و مریض مبتلا به پیسی را شفا دادن، و از سنگ کوه، شتر زنده بیرون آوردن تقاضا می‌نمودند و می‌گفتند: اگر این پیغمبر راست می‌گوید چرا از قبیل این معجزات از او صادر نمی‌شود و خدای او برای امداد و کمک او از آسمان نظیر این خارق عادات را برای او نازل نمی‌کند؟ آنها قرآن مجید را که بزرگترین معجزه است قبول نداشته و در آن شک و ریب می‌نمودند و به آن التفات و توجهی نمی‌نمودند و به دنبال معجزات

۱- سوره رعد ۱۳- آیه ۷.

صوری و چشمگیر اهل حسّ مانند قرون سالفه می‌گشتند.

این درخواست آنها از چند جهت غلط و ناصحیح بود: اولاً- اختیار معجزه و خرق عادت به دست خداست و بس، رسول خدا را در آن مستقلاً دخالتی نیست. پیغمبر خدا مانند سایر افراد بشر مخلوق و محکوم به حکم خداست و بر خلاف اراده خدا ابداً نمی‌تواند کاری بکند چه خود بخواهد و چه دیگران از او درخواست نمایند لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا. هرچه خدا بخواهد به دست پیغمبرش اجرا می‌کند چه مرده زنده کردن باشد، یا عصا اژدها نمودن، یا قرآن مجید را نازل نمودن. بنابراین پیامبر را در مقابل خدا مستقلّ التأثير یا شریک الأثر دانستن غلط محض است. و ثانیاً- چون در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده به نهایت درجه اوج خود رسیده بود، خداوند برای حضرت موسی از سنخ همان علوم رایجۀ در بین مردم معجزه‌ای قرار داد که از قدرت بشر خارج و علمای سحر و شعبده بدان اعتراف و اقرار کردند. و در زمان حضرت عیسی علم طبّ بالا رفته و امراض صعب العلاج را علاج می‌نمودند خداوند به حضرت عیسی از سنخ همان فنّ معجزه‌ای داد که قدرتمندان و مَهْرَةُ فنّ طبّ از آوردن امثال آن عاجز بودند. و حقیقت معجزه باید کاری باشد که علمای زمان که سالیان متمادی عمر خود را در آن رشته صرف کرده‌اند از انجام آن عاجز شده و به علوّ مقام آن اعتراف کنند نه آنکه عوام مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند.

در زمان رسول خدا ﷺ علم فصاحت و بلاغت به اوج خود رسیده و شاعران قوی پنجه، شعرهای ادیبانه می‌سرودند و به انواع کنایات و استعارات و تمثیلات با رعایت ایجاز و سایر فنون علم عربیّت و ادبیّت آنها را زینت داده و به خانه خدا آویزان می‌کردند، و معلقّات سبع نمونه‌ای از آنهاست. و علاوه بشر که هر روز برای خود قانونی وضع می‌کند و خود به آن مبتلا می‌شود و چاره درد و مرض خود را نمی‌داند، قرآن کریم در اعلی درجه فصاحت و بلاغت تا سر حدّ اعجاز از یک طرف، و از طرف دیگر در متین و راستین بودن قوانین و احکام فطری بشر که برای بشر آورده و همه بر یک نسق و یک منوال بر اساس توحید پروردگار و ربط همه انسانها بلکه تمام جانداران بلکه تمام مخلوقات بر پایه لطف و یگانگی، تدوین شده، از طرف دیگر، اعجاز قرآن است، و همچنین دعوت همه مردم را به خدا که پروردگار آنهاست و از همه به آنها نزدیکتر است



برد و اصل جمال و جلال که همه اسماء خدا منظوی در آن دو می باشد، استوار نموده است. و از همه مهم تر ربط این همه مطالب و قوانین و داستانها و حکایات انبیاء و امت ها و سیر آفاقی در آسمانها و ستارگان و شب و روز و زمین و باران و ابر و باد و پیدایش سبزی و طراوت و به وجود آمدن انسان و مراحل تدریجی جنین و حیوان و موت و بعث و نتایج اعمال و حساب در جمیع مخلوقات و وجود همه و همه در یک کتاب مختصر و موجز که می توان آنرا در جیب خود قرار داد با آن لحن عالی و سبک بدیع در طرف دیگر، معجزه باقیه رسول خدا تا قیام برای علماء و مهرة هر عصر و زمان خواهد بود؛ چنانکه خودش به این مرحله تحدی نموده و در مقام اعجاز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل آن دعوت می کند. بنابراین اگر مردم به این قرآن ایمان نیاورند هرگز به معجزاتی مانند معجزه حضرت موسی و عیسی ایمان نخواهند آورد.

و ثالثاً - آنچه خدا به عهده خود گرفته است آوردن معجزه است برای پیغمبران خود که بدین وسیله ارتباط آنان با خدا و عالم غیب معلوم شود و سند نبوت آنها باشد نه آنکه به دلخواه مردم هر روز یک نوع معجزه تازه ای بفرستد. معجزات پی در پی مردم را بی فهم و جامد بار می آورد و نیروی عقل را از آنها می گیرد و سنت خدا را در تربیت بشر و راه تکامل آنها را بر اساس اختیار و مجاهده و عمل صالح باطل و عاقل می کند. اگر بشر سر تسلیم و اطاعت داشته باشد با یک معجزه باید تسلیم شود و اگر نداشته باشد با معجزات بسیار و متنوع نیز تسلیم نشده و آنها را به سحر و شعبده حمل نموده و برای فرار نفس خود از پیروی پیغمبر خود هر راه غلط و کجی را طی می کند، چنانکه خدای تعالی فرماید: **وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ** و **لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ**<sup>۱</sup>. و علاوه مقدار اشتها و درخواست بشر حد معینی ندارد، بشر هر روز یک معجزه تازه غیر از معجزه دیروز از پیغمبر خود طلب می کند و بدین طریق پیامبران باید آلت اجرای منویات فاسده آنها قرار گیرند و به عوض تربیت و تعلیم و نشان دادن طریق مستقیم را به سوی خدا دائماً در مقام ابطال سنت اسباب برآمده و طبق هوای نفسانی قوم خود امور آنها را از طریق خرق عادت انجام دهند.

مشرکین و کفار مکه از رسول خدا معجزاتی متنوع و چشمگیر مانند نزول

ملائکة محسوس، و آوردن کتاب محسوس از آسمان، و طلا شدن سنگها، و جاری شدن چشمه‌ها و نهرها در کوهستان مگه، یا داشتن عمارت و منزلی از جواهرات، یا بالا رفتن به آسمان و امثال ذلک درخواست می‌نمودند، و چون رسول خدا دعوت آنها را اجابت نمی‌کرد در مقام ایراد - با عدم توجه به آیات قرآن که حلال هر مشکل و پاسخگوی هر سؤال و امر غامض است - می‌گفتند: لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ. آن قدر این ایراد پست و زشت به نظر رسید که خداوند آنها را در مقام جواب مخاطب قرار نداد بلکه راجع به کلام آنها نیز با پیغمبرش سخنی نگفت، و فقط پیغمبر خود را در یک امر اصیل مخاطب نموده، فرمود: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** «این است و جز این نیست که وظیفه راجع به تو فقط بیدار باش دادن و هشدار دادن و ترساندن مردم است نه چیز دیگر، و برای هر دسته و جمعیتی از طرف خداوند هدایت کننده‌ای معین شده است».

این آیه دلالت دارد بر آنکه هیچ گاه زمین از امام و حجّت خالی نخواهد بود و همیشه برای طبقات مختلفه مردم در عصور متفاوته راهنما و هادی از جانب خدا که آنها را به راه حق دعوت کند خواهد بود خواه آن راهنما خود پیغمبر منذر باشد یا غیر پیغمبر که به هدایت خدا هدایت یافته باشد. مفسّرین اختلافی نکرده‌اند در آنکه مراد از مُنذِر رسول اکرم است چون جمله **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ** صریح در انحصار وصف انذار در خصوص آن حضرت است. لیکن در معنی و مراد از هادی به چهار وجه آیه را تفسیر نموده‌اند.

**وجه اول** آنکه گفته‌اند مراد از هادی خدا است. یعنی ای پیغمبر تو فقط داعی به سوی خدا هستی و مردم را از عواقب وخیم اعمال زشت خود بیم می‌دهی لیکن خدا است که هدایت در دست او است و هر گروه و دسته‌ای را به مقام امن و امان خود رهبری می‌کند. و این قول از سعید بن جبیر<sup>۱</sup> و ابن عباس و ضحاک و مجاهد نقل شده است<sup>۲</sup>. سیوطی گوید: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریح حدیث کرده‌اند که او گفت: **فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ**

۱- «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۶ ص ۴۶۲.

۲- «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸ و «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۱۴.

لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، قَالَ: مُحَمَّدٌ الْمُنْذِرُ وَالْهَادِي اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ<sup>۱</sup>. «منذر محمد ﷺ و هدایت کننده خداست». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند.<sup>۲</sup>

گر چه در حقیقت هادی خداست لیکن ظاهر این آیه که هادی را در مقابل پیغمبر قرار داده است مراد کسی است که مردم را به سوی خدا هدایت نماید. بنابراین، این تفسیر خلاف ظاهر آیه بوده و قابل قبول نیست.

وجه دوم آنکه گفته اند: مراد از هادی خود رسول خداست، و کلمه لِكُلِّ قَوْمٍ متعلق به هاد بوده و بر آن مقدم شده است، و در اصل چنین بوده است: اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ «ای رسول ما تو فقط ترساننده هستی و هدایت کننده ای هر قوم و جمعیتی را». و بنابراین کلمه لِكُلِّ قَوْمٍ متعلق به کلمه هاد خواهد بود<sup>۳</sup> و این از عکرمه و ابوالضحی<sup>۴</sup> و حسن بصری و جبائی<sup>۵</sup> نقل شده است. سیوطی گوید: ابن جریر از عکرمه و ابوالضحی تخریج روایت کرده است در قول خدای تعالی: اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَا: مُحَمَّدٌ ﷺ هُوَ الْمُنْذِرُ وَ هُوَ الْهَادِي<sup>۶</sup> «گفته اند که محمد ﷺ هم منذر و هم هادی است». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند.<sup>۷</sup>

این قول گر چه خلاف ظاهر آیه نیست لیکن از نقطه نظر معنی قابل خدشه است و آن اینکه به چه جهت در آیه منذر بودن رسول خدا به نحو اطلاق وارد شده است و لکن هدایت آن حضرت نسبت به هر جمعیتی بوده است؟ اگر رسول خدا برای هر جمعیتی رهبر باشد برای همان جمعیت نیز منذر است، و بنابراین باید کلمه لِكُلِّ قَوْمٍ متعلق به کلمه منذر و کلمه هاد هر دو باشد درحالی که متعلق به خصوص کلمه هاد در آیه مبارکه است.

وجه سوم آنکه مراد از هادی خصوص پیغمبر هر زمانی بوده باشد. یعنی ای پیغمبر تو در این زمان مردم را از عذاب خدا می ترسانی و به معجزه خودت قرآن مجید دعوت می کنی و هدایت می نمائی، و در هر زمان انبیاء با معجزات خود مانند ازدها

۱ و ۲- «الذّر المشور» ج ۴ ص ۴۵.

۳- «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۱۴.

۴- «تفسیر ابوالفتح» ج ۶ ص ۴۶۲.

۵- «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

۶ و ۷- «تفسیر الذّر المشور» ج ۴ ص ۴۵.

نمودن عصا، و زنده کردن مردگان، و شتر زنده از کوه بیرون آوردن، و قرآن کریم را بر مردم عرضه داشتن، مردم را به سوی خدا هدایت می‌کنند. این قول را فخر رازی از قاضی نقل کرده و گفته است که با این معنی، آیه منتظم بوده و این وجه صحیحی است.<sup>۱</sup> و نیز شیخ طبرسی این قول را از ابن عباس در روایت دیگر و از قتاده و زجاج و ابن زید نقل کرده است.<sup>۲</sup>

سیوطی گوید: ابن شیبۀ و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از مجاهد تخریج روایت کرده‌اند فی قوله تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: الْمُنذِرُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ نَبِيُّ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ.<sup>۳</sup> «مجاهد گفته است: مراد از منذر محمد است، و مراد از هادی پیغمبر هر زمانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می‌نموده است».

این تفسیر خلاف ظاهر آیه نیست و لیکن باید گفت: چرا رهبران به سوی خدا اختصاص به پیغمبران داشته باشند؟ اوصیای پیغمبران مانند حضرت یوشع بن نون، و شمعون صفا، و علی بن ابیطالب و سایر ائمه طاهرين حقاً هدایت کنندگان بشر به سوی خدا هستند که با نور خدا و با هدایت خدا مردم را رهبری می‌کنند.

و بنابراین وجه چهارم پیدا می‌شود و آن اینکه بگوئیم: مراد از هادی، هر هدایت کننده‌ای است به سوی خدا اعم از پیغمبران و اوصیای آنها، و در آیه مبارکه، خود رسول خدا مصداق هادی هستند و ائمه طاهرين نیز مصداق این عنوان هستند. و این قول را در تحت عنوان احتمال چهارم در «مجمع البیان» نقل کرده است و گفته است: الْمُرَادُ بِالْهَادِي كُلُّ دَاعٍ إِلَى الْحَقِّ.<sup>۴</sup> و علامه طباطبائی مدظله السّامی نیز این احتمال را تقویت نموده‌اند.<sup>۵</sup> و سیوطی گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ تخریج روایت کرده‌اند از ابن عباس که او گفته است: وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: دَاعٍ<sup>۶</sup> «مراد از هادی هر داعی به سوی پروردگار است».

۲- «تفسیر مجمع» ج ۳ ص ۲۷۸.

۱- «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۱۳.

۳ و ۴- «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

۵- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۳۵ و ص ۳۵۹.

۶- «الدرک المنثور» ج ۴ ص ۴۵.

و بنابراین روایات کثیری که از فریقین روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرموده است: «من ترساننده هستم و علی بن ابیطالب علیه السلام هدایت کننده است» همگی معنی خود را خوب نشان می دهند که مراد از منذر دعوت کننده به سوی حق است، و رسول خدا مصداق عنوان هادی و مصداق عنوان منذر هستند، یعنی هدایت با دعوت و انذار. و لیکن علی بن ابیطالب دارای نبوت نبوده و دعوت ندارد بلکه فقط مقام او عنوان هدایت و رهبری به سوی خداست.

و ما قبل از اینکه در بحث این گونه روایات وارد شویم لازم است ولاً معنی منذر و هادی را بنمائیم تا موقعیت امام علیه السلام و وظیفه و مقدار تحمل او روشن شود. انذار به معنای هشدار دادن و متنبه نمودن است، و هدایت به معنای رهبری کردن و به مقصود رسانیدن است. در ذیل تفسیر آیه شریفه در تفسیر «بیان السعادة» گوید: رسول خدا مانند کسی است که از خواب بیدار می کند و افرادی را که در بیابان راهی به آبادی ندارند و آنجا همه گونه درندگان فراوان و وحوش و مارهای هلاک کننده و سایر جانوران موذی وجود دارد و آن مردمان خواب ابداً خبری از گم شدن و ابتلاء به این موانع و مهالک ندارند آنها را بیدار و متنبه و متوجه می سازد، همین که آنها بیدار شدند ناچار به دنبال کسی می گردند که راه را به آنها نشان دهد و از آن بیابان قفر به آبادی و عمران رهبری کند. آن دلالت کننده و رهبر به سوی عمران، هادی و امام است.<sup>۱</sup>

و شیخ اسماعیل حقی بروسوی از غزالی در کتاب «شرح اسماء حسنی» نقل کرده است که او گفته است: هادی کسی است که خواص بندگان خدا را به مقام معرفت ذات خدا رهبری کند به طوری که تمام موجودات را به نور خدا ببیند و شهود اشیاء به تبع شهود خدا شود، و عوام از بندگان خدا را به آیات و مخلوقات خدا رهبری کند تا از آنها پی به ذات مقدس او برند، و هر مخلوقی از مخلوقات را در برآوردن حاجاتش به امور ضروری آن مخلوق رهبری کند. به طفل نوزاد که تازه از رحم مادر بیرون آمده راه مکیدن پستان را بیاموزد، و به جوجه در وقت خروج از تخم راه دانه چیدن، و به

۱- «تفسیر بیان السعادة» ج ۱ ص ۳۹۲.

زنبور عسل راه ساختمان خانه شش ضلعی را که بهترین و مناسبترین خانه برای سکونت اوست یاد دهد. هدایت کنندگان و رهبران از بندگان خدا پیمبران هستند و سپس علمائی که خلق خدا را به سعادت اخرویّه و به راه راست هدایت کنند، بلکه خداست که با زبان آنها مردم را هدایت می‌کند و آن راهبران مسخر در تحت قدرت خدا و منقاد تدبیر و اوامر او هستند. سپس گوید: در تفسیر «کواشی» گفته است که: مراد از مُنْذِرُ مُحَمَّدٍ و مراد از هادی علی است، تا آنجا که گفته است: سلسله هدایت از دو طرف کشیده شده است تا آخر الزمان که از امت محمد خارج خواهد شد مهدی که به شریعت محمد حکم کند و تحریف کجروان را از بین ببرد و انحراف و کجروی که در خلافت او پیدا شده از ملت او بزدايد<sup>۱</sup>.

اما روایاتی که از رسول خدا ﷺ درباره آن که مراد از هادی در آیه کریمه علی بن ابیطالب است بسیار و به مضامین مختلفه علماء شیعه و عامّه در کتب خود روایت نموده‌اند. حتی آنکه احمد بن محمد بن سعد کتابی در تفسیر آیه اِنَّمَا أَنتَ مُنْذِرٌ و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ راجع به شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است<sup>۲</sup>. و نیز روایاتی که از بزرگان صحابه و از ائمه طاهرين راجع به تفسیر این آیه درباره امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت وارد شده است بسیار و ما در اینجا این روایات را از نقطه نظر متن و مضمون به چند طبقه تقسیم می‌کنیم.

**طبقه اول** - روایاتی که دلالت دارند بر آنکه در هر زمانی یک هادی خواهد بود و هر امامی هدایت کننده و راهنمای آن قرن و زمان به سوی خدا خواهد بود.

محمد بن یعقوب کلینی با سند متصل خود از موسی بن بکیر از فضیل روایت کند. قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: «كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ»<sup>۳</sup>.

«فضیل گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر آیه مبارکه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ حضرت فرمود: هر امامی نسبت به آن زمانی که در آن

۱- «تفسیر روح البیان» ج ۴ ص ۳۴۶.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷. و در «غایة المرام» ص ۲۳۷، و در «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹، و در «بحار الانور» ج ۹ ص ۷۵ از «مناقب» ابن شهر آشوب نقل کرده‌اند.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث اول مکرراً، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

است هادی اُمَّت به سوی خداست».

و نیز محمد بن یعقوب کلینی نظیر این روایت را با سند دیگر از حماد بن عیسی از حریر بن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است<sup>۱</sup>. و نیز شیخ صدوق ابن بابویه قمی با سند خود از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است<sup>۲</sup>. و نیز از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام با سند متصل خود روایت کرده<sup>۳</sup>. و نیز با سند دیگر از عمر بن اذینه از برید بن معاویه عجلی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است. و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است<sup>۴</sup>. و نیز عیاشی در تفسیر خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام با سند متصل خود آورده است<sup>۵</sup>.

**طبقه دوم** - روایاتی هستند مبنی بر آنکه مراد از هادی ائمه هستند یکی از پس از دیگری، کلینی با سند متصل خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده است فی قول الله عز و جل: إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ فَقَالَ علیه السلام: رَسُوْلُ اللهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللهِ ﷺ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ<sup>۶</sup>. «مراد از منذر در آیه شریفه پیغمبر خداست و در هر زمانی از ما یک نفر راهبر و هادی خواهد بود که مردم را در راه دین پیغمبر خدا سوق می دهد. راهبران بعد از رسول اکرم علی و یکایک از اوصیای او یکی پس از دیگری هستند».

و نیز سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» نظیر این حدیث را از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده است<sup>۷</sup>. و عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده است: إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. فَقَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: أَنَا الْمُنْذِرُ؛ وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِّنَّا

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ششم مکرراً.

۲- «غایة المرام» ص ۲۳۵ ذیل حدیث ششم مکرراً، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث هشتم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

۴- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث دهم.

۵- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶، و «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث هفدهم.

۶- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث دوم مکرراً و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

۷- «تفسیر برهان» ص ۵۱۹.

يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ؛ وَالْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌُّّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، وَاللَّهُ مَا ذَهَبَتْ مِثْلًا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَبِعَلَى يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ<sup>۱</sup>.

«حضرت باقر فرموده‌اند که: رسول خدا فرموده است: من بیم دهنده هستم؛ و در هر زمان از ما امامی خواهد بود که مردم را به آنچه پیغمبر خدا آورده است هدایت می‌کند. و راهنمایان امت بعد از پیغمبر علی است و سپس اوصیای او یکی بعد از دیگری؛ سوگند به خدا که هدایت امت از ما خاندان بیرون نرفته و تا روز قیامت هم در میان ما خواهد بود، رسول خدا منذر و دعوت کننده است و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب راه یافتگان به سوی خدا رهبری خواهند شد.» و نظیر این روایت را کلینی با سند خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام<sup>۲</sup>، و صفار در «بصائر الدرجات» آورده است.<sup>۳</sup>

**طبقه سوم** - روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه مراد از هادی در آیه کریمه علی بن ابیطالب است. ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علماء عامه است در کتاب «فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين» با اسناد متصل خود از امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی روایت کرده است که قال: **مِنَ الْآيَاتِ فِيهَا عَلِيُّ تَلَوُ النَّبِيِّ ﷺ فِي قَوْلِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**<sup>۴</sup>. «واحدی گفته است: از جمله آیاتی که در آن علی بن ابیطالب در درجه متصل به پیغمبر قرار گرفته است آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** است.» و این روایت را در ذیل ص ۳۰۳ از جلد اول «شواهد التنزیل» حسکانی از باب ۲۸ از «فرائد السمطين» در تحت رقم ۱۲۲ روایت کرده است.

و نیز از سعید بن مسیب از ابوهریره روایت است که: قال: **سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: هَادِي هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ**<sup>۵</sup>. «ابوهریره

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث هجدهم، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۲- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث سوم مکرراً.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۵ در ذیل حدیث چهارم مکرر ذکر کرده است.

۴- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث اول.

۵- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث چهارم.



گفت: از تفسیر این آیه از رسول خدا سؤال کردم، فرمود به من: رهبر و هادی این امت علی بن ابیطالب است.»

این شهر آشوب از ابن عباس و ضحاک و زجاج روایت کرده است که «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ» رسول الله و «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» علی امیر المؤمنین<sup>۱</sup>. و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس به سند دیگر<sup>۲</sup>، و از عبدالله بن عطاء از حضرت امام محمد باقر علیه السلام<sup>۳</sup>، و از ابوهریره<sup>۴</sup>، و از سعید بن مسیب از ابی هریره به سند دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است<sup>۵</sup>. و نیز شیخ طبرسی همین مضمون را از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است<sup>۶</sup>. و نیز فیض کاشانی از «مجمع البیان»<sup>۷</sup> از رسول خدا، و از «کافی» کلینی از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا<sup>۸</sup>، و از «اکمال الدین» و «تفسیر علی بن ابراهیم» و «تفسیر عیاشی»<sup>۹</sup>، و نیز گوید: آنرا بسیاری از روات خاصه و عامه با اسانید مختلفه آورده اند<sup>۱۰</sup>، و از قمی نقل کرده است که او گفته است: این تفسیر آیه رد بر کسی است که انکار امام و حجت خدا را در هر عصر و زمان می کند<sup>۱۱</sup>.

و سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» از عبدالله بن عطا از حضرت باقر<sup>۱۲</sup> علیه السلام، و از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت باقر<sup>۱۳</sup> و از سعید بن مسیب از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله<sup>۱۴</sup> و از ابن عباس و ضحاک و زجاج<sup>۱۵</sup>، همین مضمون از روایت را آورده است، و سپس گوید: مضمون این روایت از ابن عباس به طور مستفیض نقل شده است از طرق خاصه و عامه که ذکر همه آنها در کتاب موجب تطویل خواهد شد، و گوید ابن شهر آشوب گوید: احمد بن محمد بن سعید در شأن نزول عنوان هادی در این آیه شریفه درباره امیر المؤمنین علیه السلام کتاب مستقلی تصنیف کرده است<sup>۱۶</sup>.

و سیوطی گوید: ابن مردویه و ضیاء در «مختار» از ابن عباس از رسول خدا همین مضمون را حدیث کرده اند<sup>۱۷</sup>. و نیز حاکم حسکانی از ابن عباس از

۱ تا ۵- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷.

۶- «مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

۷ تا ۱۱- «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۸۶۵.

۱۲ تا ۱۶- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹. ۱۷- «تفسیر الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.

رسول خدا<sup>۱</sup>، و نیز از ابن عباس به روایت دیگر<sup>۲</sup>، و از ابوهریره از رسول خدا<sup>۳</sup>، و نیز از ابویرزه اسلمی از رسول خدا<sup>۴</sup>، و نیز با سند متصل خود از عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرّة از پدرش از جدّش از رسول خدا<sup>۵</sup>، و نیز با سند متصل خود از عبد الوهّاب بن مجاهد از پدرش روایت کرده است<sup>۶</sup>.

و عیاشی در تفسیر خود از مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدّش علیه السلام روایت کرده است که قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَا الْمُنْذِرُ وَ أَنْتَ الْهَادِي، يَا عَلِيُّ فَمِنَّا الْهَادِي وَ النَّجَاةُ وَ السَّعَادَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۷</sup>.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من هشدار دهنده و ترساننده هستم و ای علی تو راهبر و راهنما هستی، و مقام هدایت و نجات و سعادت مردم تا روز قیامت در میان خاندان ما خواهد بود».

و همچنین عیاشی از جابر بن عبدالله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي إِلَى أَمْرِي<sup>۸</sup>. «رسول خدا فرمود: من کسی هستم که وظیفه دعوت و انذار را دارم، و علی کسی است که مردم را در شئون و وظیفه و امر من به خدا دلالت می کند».

و نیز سیّد بحرانی از جابر بن عبدالله به سند دیگر این روایت را ذکر کرده است<sup>۹</sup>. و صفار در «بصائر الدرجات» همین مضمون از روایت را با یک سند از ابن یزید با سند متصل خود از عبدالله بن عطا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام<sup>۱۰</sup>، و با سند دیگر از محمد بن الحسین از عمرو بن عثمان از مفضل از جابر از حضرت باقر علیه السلام<sup>۱۱</sup>، و با سند سوم از علی بن الحسین با سند خود از مروان بن نجم از

۱- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۵.

۲- همان کتاب ص ۲۹۷.

۳- همان کتاب ص ۲۹۸.

۴- همان کتاب ص ۲۹۹.

۵- همان کتاب ص ۳۰۳.

۶- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث پانزدهم.

۷- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث نوزدهم.

۸- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث بیست و سوم.

۹- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث بیست و سوم.

۱۰- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

حضرت باقر علیه السلام<sup>۱</sup>، و با سند چهارم از احمد بن محمد، از حسین، از محمد بن خالد، از ایوب بن حرّ، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است.<sup>۲</sup> و همچنین فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حسین بن حکم با اسناد خود از عبدالله بن عطا از حضرت باقر علیه السلام<sup>۳</sup>.

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از سعدان بن مسلم، از ابوبصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «مراد از کتاب که در آن شکی نیست علی بن ابیطالب است، و او راهنمای متقیان و تبیان شیعیان است»<sup>۴</sup>.

و در «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از عبدالرحیم قصیر از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** روایت کرده است که رسول خدا فرمود: «**مُنذِرٌ** من هستم و **هادی** علی است، وای مردم سوگند به خدا که امر هدایت از خاندان ما بیرون نخواهد شد و پیوسته در میان ماست تا روز بازپسین»<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup>.

**طبقه چهارم** - روایاتی است که از خود امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت می فرماید: مراد از هادی در این آیه شریفه من هستم. مرحوم صدوق در «امالی» از طالقانی با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله روایت کرده است که **قَالَ: قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: : مَا نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ أَيْنَ نَزَلَتْ وَفِيمَنْ نَزَلَتْ وَفِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَتْ، وَفِي سَهْلِ نَزَلَتْ أَمْ فِي جَبَلٍ نَزَلَتْ. قِيلَ: فَمَا أَتَزَلَتْ فِيكَ؟ فَقَالَ: لَوْلَا أَنْكُمْ سَأَلْتُمُونِي مَا أَحْبَبْتُكُمْ، نَزَلَتْ فِيَّ الْآيَةُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَسَوَّلَ اللَّهُ الْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ**<sup>۷</sup>.

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نازل نشده است مگر آنکه من می دانم در کجا نازل شده و درباره چه کسی نازل شده و راجع به چه

۱ تا ۵ - «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۶ - «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸. و در «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث هفتم از ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» از ابن عباس روایت کرده است که قال: **لَمَّا نَزَلَتْ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَا الْمُنذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي، وَ بَكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ.**

۷ - «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۵، و «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث پنجم مکرراً، و «تفسیر برهان» ج

۸ - «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

۱ ص ۵۱۸.

موضوعی است، و آیا در بیابان هموار نازل شده یا در کوهستان نازل شده است. عرض کردند: درباره تو ای امیرمؤمنان چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: اگر شما از من سؤال نمی نمودید من نیز به شما چیزی نمی گفتم. درباره من این آیه فرود آمده است: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**. رسول خدا منذر و دعوت کننده به شریعت و دین خداست، و من راهنمای امت به شریعت او هستم».

و نیز فارسی در کتاب «روضه» آورده است که: **قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، «مُنْذِرٌ مُحَمَّدٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» أَنَا.** «حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: مراد از منذر در این آیه شریفه محمد است و مراد از هادی برای هر دسته من هستم».

سیوطی گوید: عبدالله بن احمد در «زوائد مسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «أوسط» و حاکم و ابن مردویه و ابن عساکر تخریج حدیث کرده و علاوه حاکم نیز حدیث را صحیح شمرده از علی بن ابیطالب فی قوله: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي. وَ فِي لَفْظٍ: وَ الْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ يَعْصِي نَفْسَهُ**<sup>۲</sup>. این بزرگان از ائمه حدیث عامه همگی با سندهای متصل خود که بعضی تصریح به صحت آن نموده‌اند از علی بن ابیطالب روایت کرده‌اند که در این آیه شریفه فرموده است: «مراد از منذر رسول خدا است و مراد از هادی من هستم. و در یک عبارت آمده است که مراد از هادی مردی است از بنی هاشم و خودش را اراده نموده است».

و حاکم حسکانی با سلسله سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله نظیر همین روایتی را که ما از «امالی» صدوق از عبّاد بن عبدالله نقل کردیم روایت کرده است تا آخرش را که می فرماید: **فَرَسَّوْلُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ**<sup>۳</sup>.

و در پاورقی ج ۱ ص ۳۰۰ از «شواهد التنزیل» گوید: ابن اعرابی در کتاب «معجم الشیوخ» جزء دوم ورق ۱۲۰ و در نسخه دیگر در ورق ۲۰۳ گفته است: ابوسعید حارثی از حسین بن علی الأشقر، از منصور بن ابی الأسود، از اعمش، از منهال، از عبّاد بن عبدالله از علی بن ابیطالب علیه السلام در آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ**

۱- «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث بیست و یکم.

۲- «الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵.

۳- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۰.

هاد آورده است که قالَ عَلِيُّ: رَسُولُ اللَّهِ الْمُنذِرُ وَأَنَا الْهَادِي. «رسول خدا دعوت کنندۀ به خدا و من هادی هستم». و سپس گوید: این روایت را ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در ترجمۀ علی بن ابیطالب در تحت عنوان حدیث ۹۱۴ از عبّاد بن عبدالله آورده است.

و نیز در «متنخب کنز العمال» که در حاشیۀ «مسند احمد» است جلد اول ص ۴۵۱ در اول تفسیر سورۀ رعد از ابن ابی حاتم روایت کرده است، و حاکم در «مستدرک» در حدیث ۷۷ در باب مناقب امیرالمؤمنین ج ۳ ص ۱۲۹ با سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله آسدی این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و سپس گفته است که: این حدیث تمام اسنادش صحیح است. و شیخ محمد باقر محمودی بعد از بیان این حدیث گوید: در اینجا درد تعصب جاهلی و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام بر ذہبی هیجان کرده و در «تلخیص» خود بر «مستدرک» گفته است: این حدیث دروغ است قَبَّحَ اللَّهُ وَاضِعُهُ. لیکن بعد از این روایاتی که بیان شد با کمال اطمینان باید گفت: این حدیث صحیح است قَبَّحَ اللَّهُ مُنْكَرَهُ وَ جَادِدَ مَزَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ يَتَكَلَّمُ فِي الْعِلْمِ بِالْجَهْلِ. و سپس گوید: این حدیث را نیز در «کنز العمال» ج ۱ ص ۲۵۱ روایت کرده و گفته است که: ابن ابی حاتم آن را تخریح کرده است.<sup>۱</sup>

**طبقۀ پنجم** - روایاتی است از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: مراد از هادی در آیه مردی از بنی هاشم است، و مراد آن حضرت از مرد هاشمی خود آن حضرت است. مانند روایاتی را که سیوطی گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل در «زوائد المسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «اوسط» و حاکم با تصحیح خود در «مستدرک» و ابن مردویه و ابن عساکر تخریح کرده و در عبارت آنها لفظ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ آمده است.<sup>۲</sup> و نیز ثعلبی در تفسیر خود از سدّی از عبد خیر از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: الْمُنذِرُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَالْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ - يَعْنِي نَفْسَهُ<sup>۳</sup> - «مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی مردی است از

۱- پاورقی «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۱.

۲- «الذرائع المشهور» ج ۴ ص ۴۵، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰ نقلاً عن «الذرائع المشهور».

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث پنجم، و «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷، «ینابیع

بنی هاشم».

و نیز حافظ ابونعیم اصفهانی به همین اسناد از عبدخیر از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا الْمُنْذِرُ وَالْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ!» و حاکم حسکانی از ابوالحسن النجار الطیرانی با سلسله سند خود از عبد خیر از امیرالمؤمنین علیه السلام عین این حدیث را روایت کرده<sup>۲</sup>. و به سند دیگر از ابوعبدالله از عثمان بن ابی شیبیه<sup>۳</sup> و به سند دیگر از عبدالله ثقفی از عبد خیر از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است<sup>۴</sup>. و در تعلیقه از «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۹ گوید: این روایت را با این سند از امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عساکر در تحت ۹۱۲ از ترجمه امیرالمؤمنین در «تاریخ دمشق» آورده است. و نیز در «مجمع الزوائد» ج ۷ ص ۴۱ آورده و گفته است که: عبدالله بن احمد حنبل و طبرانی در «صغیر» و «اوسط» با تصریح به ثقه بودن رجال سند حدیث آورده‌اند. و در «الدّرّ المثور». و سیوطی با تخریج ابن مردویه و ابن عساکر ذکر کرده است.

**طبقه ششم** - روایات بسیاری است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت برای وضوی خود آب طلبیدند و بعد از وضو گرفتن دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته و به سینه خودشان گذاردند و گفتند: أَنْتَ الْمُنْذِرُ و بعد از آن دست را به سینه امیرالمؤمنین گذارده و گفتند: وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. این روایات با مضامین مختلفه این قضیه را از رسول خدا نقل می‌کند. محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابوحمره ثمالی روایت کرده است که گفت: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَوْضُوءٍ طَهْرٍ فَلَمَّا فَرَّغَ أَخَذَ بِيَدِي عَلَى صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَأَلْزَمَهَا يَدَهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» ثُمَّ ضَمَّ يَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَصْلُ الدِّينِ وَمَنَارُ الْإِيمَانِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ<sup>۵</sup>.

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: روزی

المودة» باب ۲۶ ص ۹۹. و نیز عین این روایت را حموی با سند خود از ابوهریره تخریج کرده است.

۱- «مناب» ج ۱ ص ۵۶۷.

۲ و ۳- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۹.

۴ - همان کتاب ص ۳۰۰.

۵- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث نهم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

رسول اکرم ﷺ برای وضو گرفتن خود آب وضو طلب کردند و چون از وضو فارغ شدند دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته و به دست خود محکم چسبانیدند و گفتند: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ یعنی من دعوت کننده به سوی خدا هستم، و سپس آن دست را به سینه امیرالمؤمنین برگردانده و گفتند: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و برای هر دسته‌ای از جانب خدا هادی و رهبری است. و بعد از آن گفتند: اِیَّ عَلِیٍّ تَوَّاصِلٌ وَ پایه دین خدا هستی و کانون تابش انوار ایمان و نهایت درجه هدایت و پیشوای مردمان مؤمن متقی سپید پیشانی و نورانی چهره که آثار نورانیت وضوء از صورت و دستها و پاهای آنها در روز قیامت مشهود است می‌باشی. و من به این مطالب درباره تو گواهی می‌دهم. و این روایت را فرات بن ابراهیم از ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر خود نقل کرده است.<sup>۱</sup>

سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه و ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفه الصحابة» و دیلمی و ابن عساکر و ابن النجار تخریج روایت کرده‌اند که: لَمَّا نَزَلَتْ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنذِرُ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي، يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ.<sup>۲</sup>

در این روایت این بزرگان از ائمه حدیث می‌گویند: «چون این آیه نازل شد رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و گفتند: من منذر هستم، و با دست خود اشاره به شانه علی بن ابیطالب نموده و گفتند: تو راهبر و راهنما هستی، ای علی به وسیله تو راه یافتگان راه خدا راه خود را خواهند پیمود». و این روایت را ثعلبی در تفسیر خود از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است.<sup>۳</sup> و نیز طبری در تفسیر خود ج ۱۳ ص ۱۰۸ عین متن این حدیث را با همین سند از ابن عباس ذکر

۱- «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۴ ص ۴۵، و تفسیر «المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰ نقلاً عن «الدر المنثور»، و «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۱۴. و در پاورقی ج ۱ ص ۲۹۵ از «شواهد التنزیل» گوید: در «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۷ از دیلمی از ابن عباس آورده است، و در «ینایع المودة» باب ۲۶ ص ۹۹ با مختصر اختلافی در لفظ از ثعلبی در «کشاف» آورده است.

۳- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹، و «بحارالانوار» ج ۹ ص ۷۵ و «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۶ ص ۴۶۳، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰، و «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷.

کرده است.<sup>۱</sup> و حاکم حسکانی با اسناد خود به چهار طریق از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است.<sup>۲</sup>

و نیز حاکم حسکانی از ابوالحسن الفارسی با اسناد خود از ابوفروه سلمی روایت کرده است که قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالطَّهْرِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِ عَلِيٍّ بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَأَلْزَمَهَا بَصَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». ثُمَّ قَالَ: إِنَّكَ مَنَارُ الْأَنْبِيَاءِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَآمِيرُ الْقُرَاءِ، أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ.<sup>۳</sup>

در این روایت می‌فرماید: «بعد از آنکه رسول خدا وضو گرفت، دست علی را گرفت و به سینه خود چسبانده و فرمود: تو دعوت کننده به دین خدا هستی و بیم دهنده از عذاب او، و سپس دست علی را به سینه علی گذارد و فرمود: و از برای هر طائفه و دسته‌ای راهنمایی است، یعنی آن راهبر تو هستی. و پس از آن فرمود: تو محل تراوش رحمت و نور نسبت به جمیع مردم هستی، و نهایت هدایت، و رئیس و امیر قاریان قرآنی، من بدین مطلب گواهی می‌دهم که تو چنین هستی.»

این روایت را از حاکم حسکانی نیز ابن شهر آشوب نقل می‌کند لیکن راوی را ابوبرزه ذکر کرده و به جای لفظ فَأَلْزَمَهَا لَفْظَ الْأَصْقَاهَا را آورده است. و نیز در ذیلش بدین عبارت نقل کرده است که: أَنْتَ مَنَارُ الْأِمَامِ وَرَايَةُ الْهُدَى وَآمِينَ الْقُرْآنِ وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ.<sup>۴</sup> و ابوالفتوح رازی از حسکانی این روایت را نیز ذکر کرده است و لیکن راوی را ابی بُرْدَةَ اسلمی ذکر کرده و به جای لفظ فَأَلْزَمَهَا لَفْظَ فَأَلْزَمَهَا را آورده و در آخرش عبارت چنین است: إِنَّكَ مَنَارَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَآمِيرُ الْقُرَى، أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ.<sup>۵</sup>

و از حاکم حسکانی نیز سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» و در «تفسیر برهان» ذکر کرده و در هر دو جا به جای لفظ فَأَلْزَمَهَا لَفْظَ فَأَلْصَقَهَا را آورده است. اما

۱- پاورقی ج ۱ ص ۲۹۳ «شواهد التنزیل».

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۶.

۳- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۲.

۴- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵.

۵- «تفسیر ابوالفتوح» ج ۳ ص ۲۷۸.



در «تفسیر برهان» ذیل عبارت حدیث را همانطور که ما از حسکانی نقل کردیم آورده است.<sup>۱</sup> و لیکن در «غایة المرام» به جای لفظ **أَمِيرُ الْقُرَاءِ** لفظ **أَمِيرُ الْعَزَا** را آورده است و راوی حدیث را در «غایة المرام» ابو برده اسلمی و در «تفسیر برهان» ابو بریده ذکر کرده است.<sup>۲</sup> و در «مستدرک» حاکم با اسناد خود عین این روایت را به عین عباراتی که در «تفسیر برهان» از حاکم حسکانی نقل کرده است ذکر نموده است.<sup>۳</sup> و این روایت را نیز در «ینایع المودّة» باب ۲۶ ص ۹۹ از حاکم حسکانی نقل می‌کند و راوی را بریده اسلمی آورده و به جای لفظ **فَأَلْزَقَهَا لَفْظَ فَأَلْصَقَ يَدَهُ** آورده و عبارات آخرش چنین است: **فَقَالَ: أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ مَنَادُ الْأَنْبَاءِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَأَمِيرُ الْعُرَى الْمُحْجَلِينَ، أَشْهَدُ عَلَى ذَٰلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكِ.** و سپس گوید: عین این روایت را ابن صباغ مالکی در «فصول الهمّة» از ابن عباس تخریج کرده است.

و سیوطی گوید: ابن مردویه از ابو برزه اسلمی تخریج حدیث کرده است که او گفت: **سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِ نَفْسِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى صَدْرِ عَلِيٍّ وَيَقُولُ: «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».**<sup>۴</sup> و نظیر این متن از روایت را حاکم حسکانی با اسناد خود از ابو برزه با دو سند ذکر کرده است.<sup>۵</sup> و سید بحرانی از ابراهیم حموی در «فرائد السمطين» با اسناد خود از ابو هریره اسلمی<sup>۶</sup>، و از ثعلبی در تفسیر خود با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است.<sup>۷</sup> و ابن شهر آشوب گوید: حاکم حسکانی در «شواهد التنزيل» و مرزبانی در کتاب خود که درباره آیات قرآنی نازل در شأن امیرالمؤمنین تصنیف نموده است گفته‌اند که ابو برزه روایت فوق را روایت نموده است.<sup>۸</sup>

**طبقه هفتم** - روایاتی است که دلالت دارد در معراج به رسول خدا گفته شد

- 
- ۱- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹ .  
 ۲- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث بیستم .  
 ۳- «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰ .  
 ۴- «شواهد التنزيل» ج ۱ ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸ .  
 ۵ و ۶- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث دوم و سوم ، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵ از «مناقب» ابن شهر آشوب .  
 ۸- «مناقب» ابن شهر آشوب ص ۵۶۷، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹ .

که: راهنما و هادی اُمّتِ علی بن ابیطالب است. مجلسی از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند خود از براء بن عیسی تمیمی مرفوعاً از حضرت ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي مَلَكٌ مَّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، مَا سَأَلْتُ رَبِّي حَاجَةً إِلَّا أَعْطَانِي خَيْرًا مِنْهَا فَوَقَعَ فِي مَسَامِعِي «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقُلْتُ: إِلَهِي أَنَا الْمُنْذِرُ فَمَنْ الْهَادِي؟ فَقَالَ اللَّهُ: يَا مُحَمَّدٌ ذَاكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، آيَةُ الْمُهْتَدِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ مِنْ أُمَّتِكَ بِرَحْمَتِي إِلَى الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>.

«حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: چون در شب معراج مرا به سوی آسمان بردند به جایی رسیدم که میان من و پروردگار من هیچ حجاب و فاصله ای نبود. نه در آنجا فرشته مقربی و نه پیامبر مرسل بود. چیزی از خدا در آنجا نخواستم مگر آنکه بهتر از آن را به من عنایت نمود در آن هنگام در خاطر من آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» گذشت. عرض کردم: بار پروردگار من مرا منذر و دعوت کننده به دین و شریعت قرار دادی، هادی و راهنمای این اُمّت کیست؟ خطاب رسید: ای محمد راهبر و راهنما علی بن ابیطالب است، او امام و پیشوای راه یافتگان و متقیان و آیه و علامت هدایت شدگان و سرخیل جمعیت نشانداران از خوب چهرگان به نور خدا در روز بازپسین است که آنان از اُمّت تو را رهبری نموده و به رحمت من داخل در بهشت خواهد نمود».

و حاکم حسکانی با سلسله سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئًا إِلَّا أَعْطَانِيهِ [و] سَمِعْتُ مُنَادِيًا مِنْ خَلْفِي يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». قُلْتُ: أَنَا الْمُنْذِرُ فَمَنْ الْهَادِي؟ قَالَ: عَلِيُّ الْهَادِي الْمُهْتَدِي الْقَائِدُ أُمَّتِكَ إِلَى جَنَّتِي غَرَاءَ مُحَجَّلِينَ بِرَحْمَتِي<sup>۲</sup>. «رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند هر چه از خدای خود طلب کردم به من عطا فرمود و شنیدم که کسی از پشت سر من مرا صدا می زد و می گفت: ای محمد تو منذر هستی و برای هر اُمّتی یک راهنمایی است. من گفتم: من دعوت کننده و منذر هستم راهبر و راهنما کیست؟ گفت: آن علی بن ابیطالب

۱- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۶.

است که او هادی و مهتدی است یعنی راهبر و راه رفته اوست که امت ترا به سمت بهشت من می‌رساند. و امت تو سپید چهره و نورانی صورت با علائم و نشان‌های توحید به رحمت من خواهند پیوست.»

و از این جاست که ابونعیم اصفهانی با سه طریق از حذیفه بن الیمان روایت کرده است که قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ سَسْتَخْلِفُوا عَلَيَّ - وَمَا أَرَاكُمْ فَأَعْلِينَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحْجَةِ الْبَيْضَاءِ!» حضرت رسول خدا فرمود: اگر پس از من علی بن ابیطالب را به خلافت قبول کنید - و من شما را چنین مردمی نمی‌بینم که بگذارید او خلیفه مسلمین گردد - او را راهبر و راهرو خواهید یافت که شما را در راه مستقیم و روشن سیر دهد.»

و این روایت را ابوالفتوح در تفسیر خود روایت نموده است و سپس گفته است: در اینجا اشارتی است و در آن اشارت برای تو بشارتی است و آن اینکه رسول خدا علی بن ابیطالب را هادی و مهدی گفته است و از طرفی (چون می‌دانیم طبق آیه وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) امام اول هادی و امام آخر هم که مهدی است و در این صورت نجات برای تو مسلم است چون رسول خدا فرموده است: لَنْ تَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَ أَنْ كَانَتْ ظَالِمَةً مُسِيئَةً إِذَا كَانَتْ الْوَلَاةُ هَادِيَةً مَهْدِيَّةً. «رعیت و توده مردم گر چه ستمکار و بد عمل باشند هیچگاه به هلاکت نخواهند افتاد مادامی که رهبران و زمامداران امور، خود راه یافته و راهبر باشند». ندیده‌ای که شاعر چه خوب سروده است:

تَلَقَى الْأَمَانَ عَلَى حِيَاضِ مُحَمَّدٍ      ثَوْلَاءُ مُخْرِفَةٌ وَ ذَنْبٌ أَطْلَسُ  
لَا ذِي يَخَافُ وَلَا لِذَلِكَ جُرْأَةٌ      يَهْدِي الرَّعِيَّةَ مَا اسْتَقَامَ الرَّيْسُ<sup>۲</sup>

این بیت‌ها از کمیت، شاعر اهل بیت است و او شیعی مذهب بوده است و از این اندوه می‌خورد که حق آل محمد را دیگران غصب کرده و منحصر در خود نموده‌اند و اشاره به ظهور قائم آل محمد می‌کند که در آن زمان که عدل محض سراسر جهان را فرا گیرد گوسفند از گرگ نمی‌ترسد و گرگ نیز به گوسفند تعدی و تجاوز نمی‌کند و معنی شعر چنین می‌شود: «در وقت حکومت آل محمد در کنار حوض‌های

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۷، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵ نقلاً عن «المناقب».

۲- «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۶ ص ۴۶۳.

رحمت و عدل، گرگ تیره رنگ و گوسفند بچه دار با کمال آرامش و امان در برابر هم ایستاده و آب می خورند. نه گوسفند از گرگ می هراسد و نه برای گرگ جرأت تعدی و تجاوز است. آری وقتی که پیشوا و رئیس راست و درست باشد رعیت و توده جمعیت را به راه کمال و آرامش و عدل و انصاف رهبری خواهد نمود».

و از اینجاست که زرقاء کوفیه اعلان به عدل امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر معاویه بن ابی سفیان می کند و به آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** استشهاد می کند. حاکم حسکانی با اسناد خود از عبدالله بن عامر روایت کرده است که او گفت: **أُزِعِجَتِ الزُّرْقَاءُ الْكُوفِيَّةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَ لَهَا مُعَاوِيَةُ: مَا تَقُولِينَ فِي مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ؟ فَأَشَّاتُ تَقُولُ:**

صَلَّى إِلَيْهِ عَلَى قَبْرِ تَضَمَّنَهُ  
مَنْ حَالَفَ الْعَدْلَ وَالْإِيمَانَ مُقْتَرِنًا  
تُورُ فَاصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا  
فَصَارَ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

فَقَالَ لَهَا مُعَاوِيَةُ: كَيْفَ غَرَّرْتَ فِيهِ هَذِهِ الْغَرِيرَةَ؟ فَقَالَتْ: سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ فِي

كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ: **«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»** الْمُنذِرُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْهَادِي عَلِيٌّ وَوَلِيُّ اللَّهِ<sup>۱</sup>.

«زرقاء را که یک زن از اهل کوفه بود به سوی معاویه بردند، چون بر او داخل شد معاویه گفت: در حقّ علی مولای مؤمنان رأیت چیست؟ زرقاء دو بیت شعر انشاء نمود و مفاد آن این است: «درود و رحمت خدا بر آن قبری باد که نور، آن را درخود فرا گرفت و در آن قبر، عدالت نیز مدفون شد. آن کسی که با عدالت و ایمان هم سوگند شد و با آنها معاهده کرد که پیوسته با آنها قرین باشد و بنابراین پیوسته با عدل و ایمان قرین و ملازم شد». معاویه به او گفت: این گونه مدائح را درباره او از کجا یافتی؟ زرقاء گفت: از خدا شنیدم که در کتاب خود که بر پیغمبرش فرستاد گفت: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**. منذر رسول خدا و هادی علی بن ابیطالب ولی خداست».

و همچنین در وقتی که قیس بن سعد بن عباده در مدینه هنگام سفر معاویه بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام با او روبرو شد و مطالبی تند بین طرفین

۱- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۲.

رد و بدل شد از جمله مناقبی را که قیس بن سعد دربارهٔ امیرالمؤمنین به معاویه می‌گوید استشهاد به آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ است که قیس می‌گوید در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است<sup>۱</sup>.

**طبقه هشتم** - روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه مراد از هادی تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند بلکه ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام یکی پس از دیگری مصداق برای عنوان هادی می‌باشند. و این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند.

**دسته اول** - روایاتی است که می‌فهماند قرآن مجید دربارهٔ شخصی بخصوصه نازل نشده است زیرا در این صورت به مرگ آن شخص قرآن مجید یا آن آیه از آن نیز می‌مرده است، و چون کتاب خدا همواره زنده است لذا برای آیات آن همیشه مصداق زنده و گویا باید وجود داشته باشد. سید بحرانی و مجلسی از «تفسیر عیاشی» از عبدالرحیم قصیر روایت کرده‌اند که: قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا بَيْنَ الْاَيَّامِ عِنْدَ اَبِي جَعْفَرِ علیه السلام فَقَالَ: يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قَالَ: قَوْلُهُ «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلی اللہ علیہ وسلم: اَنَا الْمُنْذِرُ وَّ عَلَيُّ الْهَادِي، مَنْ الْهَادِي اِلَى الْيَوْمِ؟ فَسَكَتُ طَوِيْلًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هِيَ فِيكُمْ تَوَارِثُوهَا رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّى اِنَّهَتْ اِلَيْكَ فَاَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْهَادِي. قَالَ: صَدَقْتَ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ اِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَمُوْتُ وَّ الْاَيَّةُ حَيَّةٌ لَا تَمُوْتُ فَلَوْ كَانَتْ الْاَيَّةُ فِي الْاَقْوَامِ مَا تُوْا فَمَاتَ الْقُرْآنُ وَّ لَكِنْ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْبَاقِيْنَ كَمَا جَرَتْ فِي الْمَاضِيْنَ. وَّ قَالَ عَبْدُ الرَّحِيمِ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام: اِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَّ اِنَّهٗ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَّ النَّهَارُ وَّ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَّ الْقَمَرُ وَّ يَجْرِي عَلَيَّ اَخْرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَيَّ اَوْلَنَا<sup>۳</sup>.

«عبدالرحیم قصیر گوید: من روزی از روزها نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم. آن حضرت فرمود: ای عبدالرحیم! عرض کردم: بلی، فرمود: در آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ رسول خدا فرموده است مراد از منذر من هستم و

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث چهاردهم نقلاً عن سلیم بن قیس هلالی کوفی، و «تفسیر برهان»

ج ۱ ص ۵۱۹.

۲- در «تفسیر برهان» لفظ الی را آورده است و در «غایة المرام» نیز آورده لکن در «بحارالانوار»

مجلسی نیاورده است.

۳- «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث شانزدهم و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹ و «بحارالانوار» ج ۹

ص ۷۶.

مراد از هادی علی است، امروز هادی کیست؟ عبدالرحیم می‌گوید: من مدتی سکوت طولانی نمودم و سپس سر خود را بالا نموده عرض کردم: فدایت شوم آیه مزبور درباره شماس است و آنرا یک یک از پدران شما به ارث بردند تا نوبت به شما رسیده است؛ فدایت شوم امروز هادی و راهنمای امت شما هستید.

حضرت فرمود: راست گفתי ای عبدالرحیم، قرآن کریم هیچ گاه نمی‌میرد و آیه قرآن همیشه زنده است و نمی‌میرد. اگر آیه‌ای از قرآن اختصاص به گروهی مخصوص داشته باشد و آنها بمیرند قرآن مرده است ولیکن قرآن همانطور که درباره افراد گذشته منطبق و جاری می‌شده است درباره افراد آینده نیز صادق و منطبق خواهد شد. عبدالرحیم می‌گوید: من از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: قرآن همواره زنده و جاودان است و ابداً مرگ ندارد و مانند شب و روز و ماه و خورشید که پیوسته در حرکت و گردشند قرآن نیز دائماً در گردش و جریان است و همانطور که بسیاری از آیات بر سابقین و ولین از ما صادق و منطبق می‌شده است بر آخرین و لاحقین از ما جاری و صادق خواهد شد.

و محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» با سند خود از ابوبصیر روایت می‌کند قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ: رَسُوْلُ اللهِ الْمُنْذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي. يَا بَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادِ الْيَوْمِ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا زَالَ مَرِيئُكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دَفَعْتُ إِلَيْكَ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللهُ يَا بَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا تَزَلَّتْ آيَةٌ عَلَيَّ رَجُلٌ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ، وَ لِكِنَّهُ حَتَّى يَجْرِيَ فَيَمُنَّ بَقِيٍّ كَمَا جَرَى فَيَمُنَّ مَضَى<sup>۱</sup>.

«ابوبصیر گوید: خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ چيست؟ حضرت فرمود: مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی علی است. حضرت فرمود: ای ابا محمد آیا در امروز نیز راهنما و راهبری هست؟ گفتم: فدایت شوم همیشه در میان شما خاندان راهنما و راهبری پس از راهنما بوده است تا این زمان که منصب رهبری به شما محوّل شده است. حضرت فرمود: ای ابا محمد خدا تو را رحمت کند راست گفتمی، اگر آیه‌ای از قرآن در شأن مردی بخصوص

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۹۲، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸ و در «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث سوم،

مکرر آورده است.

فرود آید و سپس آن مرد بمیرد آیه قرآن مرده و کتاب خدا را مرگ فرا گرفته است، و لیکن قرآن زنده است و در افراد آینده جاری و منطبق می شود به همان قسمی که در افراد گذشته منطبق و جاری می شده است.»

**دسته دوم** - روایاتی است که بدون استشهاد به تطبیق آیه إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ بر ائمه طاهرین به عنوان جرّی و تطبیق و استدلال به حیات قرآن، مستقیماً ائمه علیهم السلام را مصداق عنوان هادی قرار می دهد.

أبو الحسن محمد بن احمد بن علی بن شاذان فقیه از طریق عامه با اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بِي أَنْذِرْتُمْ وَ بَعَلِي بِنِ ابِيطَالِبٍ اهْتَدَيْتُمْ. وَ قَرَأَ: «إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». وَ بِالْحَسَنِ أُعْطِيتُمْ الْإِحْسَانَ وَ بِالْحُسَيْنِ تَسْعُدُونَ وَ بِهِ تَشْفُونَ. أَلَا وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَائِدَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>.

«عبدالله بن عمر گفته است که: رسول خدا ﷺ فرمود: به واسطه من شما امت به سوی خدا دعوت شدید و از عذاب خدا در بیم و هراس افتادید، و به واسطه علی بن ابیطالب راه را پیدا کردید و در صراط مستقیم به سوی خدا حرکت کردید. آنگاه رسول خدا برای استشهاد کلام خود به آیه إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ تَمَسَّكَ جُست و سپس فرمود: به واسطه حسن مورد احسان و عنایت خدا واقع شدید، و به واسطه حسین سعادت مند یا شقی خواهید شد. ای مردم آگاه باشید که حسین دری است از درهای بهشت، هرکس با او دشمنی کند خداوند بوی بهشت را به مشام جان او نخواهد رسانید.»

و عیاشی از مسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده است که قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ﷺ: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا الْمُنْذِرُ وَ أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ فَمِمَّا الْهَادِي وَ النَّجَاةُ وَ السَّعَادَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>. «امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمودند: آیه إِمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ درباره ما نازل شده است و رسول خدا فرمود: من منذر هستم و تو ای علی راهبر و راهنمایی و همواره تا روز قیامت راهبر و سعادت و نجات مردم از

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ششم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

۲- «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

میان ما خواهد بود.

شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه قمی با اسناد خود از حسین بن یزید بن عبد علی از عبدالله بن حسن از پدرش از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان مردم خطبه خواندند و بعد از حمد و ثنای خدا گفتند: ای مردم! گویا زمان مرگ من نزدیک شده و باید دعوت حق را اجابت کنم، و اِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تُعَلَّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْهُمْ وَكَوْ حَلَّتْ لَانْسَاخَتِ بِأَهْلِهَا. «و من در میان شما دو چیز پر اهمیت و گران قیمت باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند. ای مردم تا وقتی که شما به آن دو تمسک جستید ابداً گمراه نخواهید شد. شما از اهل بیت من دانش را بیاموزید و به آنها چیزی یاد ندهید و تعلیم نکنید، آنها از شما داناترند. هیچگاه زمین از آنها خالی نخواهد بود، و اگر فرضاً خالی شود تمام اهل خود را در کام خود فرو خواهد کشید». و سپس فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَبِيدُ وَلَا يَنْقَطِعُ وَأَنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَعْمُورٍ كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَلَا تَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ.

«بار پروردگارا من می دانم که هیچگاه علم خراب و نابود نخواهد شد و هیچگاه تو زمین را از حجت خالی نخواهی گذارد یا حجت ظاهری که مردم فرمان او را نپذیرند یا حجت باطنی که پیوسته در غیبت و خوف بسر برد برای آنکه حجت تو باطل نگردد و اولیای تو از بندگانت گم و گمراه نشوند و پس از هدایت، بی مربی و سرپرست نمانند، چقدر تعداد آنها کم و قدر و منزلت آنها در نزد خدا بزرگ است.»

چون خطبه تمام شد و از منبر به زیر آمد عرض کردم: ای رسول خدا مگر تو حجت خدا بر جمیع بندگان او نیستی؟ فرمود: ای حسن خدا می گوید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَأَنَا الْمُنْذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي. «ای پیغمبر تو اعلان کننده به توحید و به شریعت خدا هستی و برای هر جمعیتی رهبر و راهنمائی خواهد بود. من دعوت کننده به خدا و ترساننده از عذاب او هستم، و علی بن ابیطالب رهبر و راهنماست. من گفتم: ای رسول خدا شما گفتید هیچگاه زمین از حجت تهی



نخواهد شد. حضرت فرمود: بله، علی بن ابیطالب حجت خدا بر خلق و امام است بعد از من و پس از او حجت و امام تو هستی، و حجت و امام و جانشین بعد از تو حسین است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که از صلب حسین فرزندی خارج شود که نام او علی هم نام جدش خواهد بود، چون حسین از دنیا برود علی فرزندش بر منصب امامت بنشیند و او حجت و امام مردم بعد از پدرش خواهد بود و از صلب علی فرزندی برون آید که هم اسم من است و از همه مردم به من شبیه تر است، علم او علم من است و حکم او حکم من است، او امام و حجت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند فرزندی را از صلب محمد بیرون آورد که اسمش جعفر است از همه مردم راستگوتر و راست کردارتر، او امام و حجت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب جعفر فرزندی خارج کند که اسمش موسی است هم نام موسی بن عمران، مقام عبودیت او از همه مردم شدیدتر است، او امام و حجت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب موسی فرزندی خارج کند که نامش علی است، معدن علم و محل حکمت است، او امام و حجت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب علی فرزندی بیرون آورد به نام محمد، او امام و حجت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب محمد فرزندی خارج کند که نامش علی است، او امام و حجت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب علی فرزندی پدید آورد که نامش حسن است، او امام و حجت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب حسن به وجود آورد قائم آل محمد را، او امام و حجت بر شیعیان و روشن کننده نور معرفت در دل دوستان و اولیای خود خواهد بود، غیبتی خواهد نمود که کسی او را نمی بیند، جمعیت بسیاری از تمسک به او بر می گردند و جمعیت دیگری بر امامت او استوار می مانند، می گویند: وعده ظهور کی خواهد بود اگر شما راست می گوئید: وَكَلِمَاتُنَا يَوْمَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، فَلَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْكُمْ، أَعْطَاكُمْ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، وَلَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ وَالْفِقْهَ فِي عَقِيبِي وَعَقِبِ عَقِيبِي وَفِي زَرْعِي وَزَرْعِ زَرْعِي<sup>۱</sup>.

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث یازدهم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۷ و ص ۵۱۸.

و اگر از مدّت عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد کرد تا به قدری که قائم ما ظهور کند و جهان را پس از ظلم و جور به عدل و داد مبدّل سازد. زمین از شما حجّت‌های الهیّه خالی نخواهد ماند، خداوند علم من و درایت مرا به شما عنایت کرده است. من از خدا خواسته‌ام که علم و فهم را در اولاد من و اولاد اولاد من قرار دهد، و در کِشْت من و کِشْتِ حاصله از کِشْت من بنهد».

باری این حدیث شریف حاوی نکاتی است که باید اجمالاً در هر یک از آنها دقّت نمود.

**نکته اول** بیان ثقلین یعنی کتاب خدا و اهل بیت رسول خداست که عدم ضلالت و گمراهی را رسول خدا مرهون به عمل و تمسّک به هر دو از آنها دانسته است. این حدیث از روایات متواتره است که متجاوز از سی نفر از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را روایت نموده‌اند و گذشته از علمای بزرگ شیعه و مصنّفات معتبره آنها بیش از دویست نفر از علمای بزرگ اهل سنت آنرا با الفاظ مختلف روایت نموده<sup>۱</sup> و در متجاوز از پانصد کتاب از کتب معتبره آنان آمده است.<sup>۲</sup>

آیه‌الله علامه میرحامد حسین لکنهوی هندی نیشابوری رضوان الله علیه جلد دوازدهم از «عقبات الانوار» را به بحث در پیرامون این حدیث اختصاص داده و آن را به دو جزء تقسیم کرده و جزء اول را اختصاص به بحث از سند حدیث و جزء دوم را اختصاص به بحث در دلالت آن داده است.<sup>۳</sup> و میرزا نجم الدین شریف عسگری کتابی مستقلّ به نام «محمّد و علی» و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» از مصادر عامّه درباره این حدیث و حدیث سفینه تألیف نموده است و ما در آینده مفصّلاً راجع به این حدیث بحث خواهیم نمود ان شاء الله تعالی.

**نکته دوم** آن است که رسول خدا می‌فرماید: شما به اهل بیت من چیزی یاد

۱- این عبارت را در مقدمه طبع «عقبات» در جزء اول از جلد دوازدهم در قسمت اول مقابل صفحه اول آورده است.

۲- فهرست مآخذ سند حدیث ثقلین از ص ۱۱۶۵ تا ۱۱۸۸ از ضمیمه طبع جلد آخر از جلد دوازدهم «عقبات الانوار».

۳- مجموع این دو جزء را که جلد دوازدهم را تشکیل می‌دهد مؤسسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان در شش مجلد به طبع رسانیده است.

ندهید زیرا که آنها از شما دانانترند لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. این جمله حدیث را از رسول خدا بسیاری از علماء عامه و خاصه نقل کرده‌اند و ما در ص ۲۱ از ج ۳ «امام شناسی» از جابر بن عبدالله انصاری نقل کردیم. و اگر این جمله حضرت را ضمیمه کنیم با جمله دیگری که حضرت امام حسن علیه السلام ضمن خطبه خود از آن حضرت روایت می‌کند استفاده امامت و رهبری ائمه اطهار خواهد شد، و آن جمله این است که می‌گوید: وَقَدْ سَمِعْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ جَدِّي صلی الله علیه و آله يَقُولُ: مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يُزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوهُ<sup>۱</sup>. و «به تحقیق که این امت از جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می‌فرمود: هیچ طایفه و گروهی امور اجتماعی و شئون دیگر خود را به مردی نمی‌سپارند که از او در میان آن گروه داناتر هم بوده باشد مگر آنکه روز بروز امور آنها رو به فساد و خرابی خواهد رفت الا آنکه از عمل خود برگردند و شخص اعلم را برای رسیدگی و سرپرستی امور خود قرار دهند».

از ضمیمه نمودن این دو جمله از رسول خدا استفاده می‌شود که حتماً باید ائمه طاهرين علیهم السلام رهبری تمام شئون مردم را بدون استثناء چه در امور معاشی و سیاست مڈن و تدبیر منزل و چه در امور معاد و چه در امور معارف و علوم دینی متکفل گردند زیرا اولاً به طور اطلاق اعلامیت آنها را بیان فرموده و این، حکم صغرای قضیه را دارد. و ثانیاً زعامت فرد اعلم را لازم شمرده و این، حکم کبرای قضیه را دارد و نتیجه، زعامت آنان است به طور دوام و اطلاق.

حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» ضمن خطبه ۱۴۲ می‌فرماید: أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَا كَذِبًا وَبَعِيًّا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهُ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَيُسْتَجَلَى الْعَمَى. إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قَرِيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ،

۱- «ینایع المودّة» ص ۴۸۲ باب نوادم . و در «غایة المرام» ص ۲۹۸ در تحت عنوان حدیث بیست و ششم ضمن خطبه حضرت امام حسن علیه السلام در موقع بیعت با معاویه ذکر کرده و با سند دیگر مختصر این خطبه را در ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ در تحت عنوان حدیث بیست و هفتم بیان کرده و در سطر ۱۵ عین آن عبارت حضرت را راجع به ولایت امت ذکر کرده است .

وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ<sup>۱</sup>. «کجا هستند کسانی که از روی دروغ و دشمنی با ما مدعا می‌کنند که آنان استواران در علمند؟ درحالی که خداوند درجه و منزلت ما را بلند نموده و مقام آنها را پست قرار داده است، و از نعمتهای علوم و معارف خود ما را بهره‌مند فرموده و آنها را محروم کرده است، و در ایمان و توحید و درجات قرب، ما را داخل کرده و آنان را خارج نموده است. به واسطه ماست که هدایت در میان افراد بشر قسمت می‌شود و هرکس بهره خود را از آن در می‌یابد، و به واسطه ماست که روشنائی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می‌کند و هر کس می‌تواند پرده‌های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیشوایان و رهبران اجتماع پیوسته از طایفه قریش بوده و در آل محمد از طایفه بنی هاشم قرار داده شده‌اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست که حکمفرمایان امت از غیر آنها بوده باشند».

و در خطبه ۱۴۵ می‌فرماید: وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرَّشِدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَقْضِيهِ، وَلَنْ تُمَسِّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ، هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَحْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ.<sup>۲</sup>

«و بدانید که هرگز راه مستقیم و سعادت را نخواهید شناخت مگر آنکه بشناسید کسی را که آن راه را ترک کرده است تا از فعل او تبری جوئید و به ضد آن که راه حق است بگرائید، و هیچگاه عهد و پیمان قرآن کریم را بر ذمه و عهده خود قرار نمی‌دهید مگر آنکه بشناسید کسی را که آنرا نقض کرده و درهم شکسته است، و در عمل به قرآن کریم ثابت قدم و استوار نمی‌شوید و به آن چنگ نمی‌زنید و متمسک نمی‌گردید مگر آنکه بشناسید کسی را که آنرا از درجه اعتبار ساقط کرده و عملاً به دور انداخته است (یعنی یکی از شرایط فهم کتاب خدا و تمامیت درجه معرفت به آن شناختن مخالفان قرآن و منکران آن است، و تا ائمه ضلال شناخته نشوند و از قول و

۱- «نهج البلاغه» جزء اول ص ۲۶۲.

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۵ جزء اول ص ۲۶۷، و «بناهی الموده» ص ۴۴۶.

فعل آنان تبری پیدا نشود تمسک به قرآن کریم و به واقعیت ائمه حقّ حاصل نخواهد شد). بنابراین راه سعادت و ادراک معانی راقیه کتاب خدا و تمسک به قرآن کریم را از نزد اهلس بجوئید و از آنها طلب کنید (و آنها امامان از اهل بیت هستند) که حقیقت دانش و حیات عرفانند، و مرگ جهل و فقدان نادانی. آنان کسانی هستند که حکم آنها در ظاهر حاکی و کاشف از علوم و دانش آنها در باطن است، و سکوت عمیق آنها کاشف از گویائی روح و جان آنها به اسرار جهان آفرینش و رموز عالم ملک و ملکوت است، و ظاهر ایشان که همان سیمای عبودیت و روح خضوع و آیه خضوع است حاکی از باطن ایشان که همان حال طمأنینه و سکینه و اتّصاف به کمالات قدسیه و معارف ربوبیه است خواهد بود. آنان در امر دین مخالفت نمی‌ورزند و با یکدیگر اختلاف ندارند، دین در میان آنها گواهی است صادق و خاموشی است ناطق (که به واسطه عمل آنها به دین و تمرکز یافتن معنی و روح دین در کانون نفوس آنها بهترین گواه راستین بر واقعیت آنهاست، و پیاده شدن اسرار دین در دل و جوارح آنان بهترین شاهد عملی بال لب بسته و دل گویا بر حقیقت آنهاست)».

و حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین علیه السلام در ضمن دعای روز عرفه که چهل و هفتمین دعا از «صحیفه کامله» است عرض می‌کند: اَللّهُمَّ اِنَّكَ اَيَّدْتَ دِيْنَكَ فِي كُلِّ اَوَانٍ بِاِمَامٍ اَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ اَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيْعَةَ اِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ اَمَرْتَ بِاُمْتِثَالِ اَمْرِهِ وَ الْاِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ اَلَا يَتَقَدَّمُهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأَخَّرَعْنُهُ مُتَأَخَّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللّائِذِيْنَ وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِيْنَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِيْنَ.

«بار پروردگارا تو در هر زمانی دین خود را به امامی از امامها تقویت و تأیید نمودی، آن امامی که او را به عنوان نشانه و علامت برای بندگان خود معرفی کردی و کانون نور و هدایت را در میان افراد بشر در وادی جهل و ظلمت قرار دادی بعد از آنکه رشته دل و اتّصال باطن او را به رشته مقام جمال و جلال خود متصل فرمودی و او را وسیله مقام رضای خود در میان مردم معین کردی، و اطاعت از او را واجب و لازم شمردی، و مخالفت و سرپیچی از نهی او را حرام فرمودی، و بندگان خود را امر کردی که اوامر او را بپذیرند و امتثال کنند، و از نواهی او اجتناب ورزند، و هیچکس از مردم و افراد امت از او در هر امری از امور جلو نیفتد، و خود را بر او مقدم نکند، و

هیچ فردی از او تخلّف نوزد، و در فرمانبری از اوامر و اتّصال با او عقب نیفتد. بنابراین آن امام موجب مصونیت و حفظ پناه آورندگان از شرور و موانع و آفات دنیوی و اخروی و پناهگاه و ملجأ و ملاذ مؤمنان، و دستاویز محکم گروندگان، و نور و بهاء و عظمت اهل عالم خواهد بود».

مرحوم سیّد علی خان کبیر در شرح این فقره از دعا از شرح «صحیفه کامله سجّادیه» مطالبی نفیس آورده ما مختصر آنرا نقل می‌کنیم: حضرت علی بن الحسین علیه السلام در این فقرات مقام امام را به چهار صفت توصیف نموده است:

اول: عِصْمَةُ اللّائِذِينَ یعنی برای امام هیچ دافع و مانعی نیست که پناه آورندگان به سوی خود را در راه مستقیم رهبری کند و از ورطه هلاک در جانب افراط و تفریط حفظ نماید.

دوم: كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ملجأ و پناه تمام مؤمنان است، کسانی که در حوادث واقعه و در شبهاّت وارد به او روی آورند و چاره رهایی از ظلمات نفس امّاره و مهالک را از او بجویند.

سوم: عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ یعنی افرادی را که به او تمسک نمایند و از اوامر او پیروی کنند و به آثار او تأسی نموده و از نواهی او اجتناب ورزند از وقوع و فرو افتادن در چاه‌های مهلکه، و سقوط در نعمت و بُعد برهاند.

چهارم: بهاء العالمین یعنی نظام امور جهان و طراوت و زیبایی مناظر عالم به او بسته است. چون مردم همگی به سیره و روش او رفتار می‌کنند و بدین جهت میزان عدل، استوار، و ترازوی انصاف، برقرار، و ستونهای حقّ و معدلت در میان آنها برپا گردد.

و این دعا که دلالت بر لزوم امام در هر زمانی از ازمینه دارد طبق حکم عقل و نقل است. اما دلیل عقلی آنکه انسان در دنیا افرادی دارد که باید با یکدیگر به نحو تعاون و اجتماع زیست کنند و با پدید آمدن تمدن و اجتماع طبعاً بین افراد اصطکاک و تراحم به وجود خواهد آمد، برای آنکه جلب منافع و دفع ضرر و حسّ استخدام از غرائز و جبلّیات بشر است، هرکس دوست دارد به تمام لذائذ و مشتتهای خود برسد و از هر گونه مزاحمی در راه این مقصد خشمگین می‌شود و بر علیه آن قیام و اقدام می‌نماید، بنابراین نزاع و تشاجر و مخاصمات پدید می‌آید و منجر به قتل و غارت و

خرابی عمران و قطع نسل و اختلال نظام خواهد شد. و در این صورت حتماً باید قانونی در میان آنها حکومت کند که معاش آنها را منظم کند و راه صحیحی را برای زندگی در پیش پای آنان قرار دهد، و آن قانون شریعت است که امور دنیوی آنها را اصلاح می‌کند و در راه حفظ حقوق و عدم تعدی و تجاوز و تجاسر به دیگران آنها را تربیت می‌دهد، و راهی را نیز برای وصول به خدا معین می‌کند و آنها را به عالم ماوراء طبیعت و ماده متوجه نموده و به یاد آخرت و نتیجه اعمال می‌اندازد، و کوس رحیل را به سفر سوی خدا در گوش آنان می‌نوازد، و آنها را می‌ترساند، و از راه نزدیک دعوت حق را به آنها ابلاغ می‌کند، و به صراط مستقیم رهبری می‌نماید.

این اساس تربیت شرعی باید به دست فرد انسانی انجام گیرد چون مباشرت فرشتگان در اداء این امر محال است و حیوانات پائین‌ترند از آنکه بتوانند مرئی بشر گردند. و آن فرد انسان باید به آیات و به بیناتی از جانب خدای خود مؤید شود تا مردم دعوت او را بپذیرند و نوع بشر در مقابل او خاضع گردند و آن معجزه است. بنابراین در سنت حضرت باری تعالی شأنه العزیز ارسال چنین فردی لازم و حتمی است. و همچنانکه خدا در عنایت نظام عالم از ریزش باران دریغ نمی‌کند چون زمین به باران در پرورش درختان و گیاهان و حیوانات و انسانها محتاج است همین‌طور نظام عالم بی‌نیاز از امامی نیست که صلاح دنیا و آخرت را به بنی نوع خود بفهماند. آری کسی که در نظام احسن آفرینش از رویانیدن موی ابروان به جهت زیبایی نه به جهت لزوم و ضرورت مضایقه نکرده است چگونه ممکن است از فرستادن امامی که وجودش رحمة للعالمین، و معرفی او نشانه هدایت در صراط مستقیم است خودداری کند.

بنابراین لطف و عنایت از مقام منیع خداست که چنین شخصی را ایجاد فرموده و برای دستگیری بشر در راه نفع عاجل و سلامت نفس در آخرت و خیر آجل بفرستد. این شخص خلیفه خداست در روی زمین و اوست امامی که او را برای رهبری بندگان و کانون فیض بخش و نوردهنده در میان بلاد و اقوام مقرر فرموده است.

در اینجا اگر این شبهه پیش آید که: این دلیل فقط دلالت بر لزوم فرستادن پیغمبر را از جانب خدا می‌نماید که دارای شریعت و قانون باشد و خود آن پیغمبر مبین شریعت خود می‌باشد و دلالت بر لزوم امام را ندارد. جواب آن است که

همان طور که بشر احتیاج به پیغمبری دارد که از او استفاده شریعت و حکمت را بنماید همانطور نیازمند به حافظ آن شریعت الهیه و پاسدار و کفیل و قیّم آن می باشد. چون برای مردم حفظ جمیع احکام شریعت و کتاب الهی مقدور نیست و علاوه کتاب هم مبین جمیع احکام بر وجهی که نیاز به امام را در مراجعات رفع کند نخواهد بود، چون در کتاب خدا مجمل و مفصل، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، و علوم باطنه و دقایق غامضه و اسرار ملکوتیه به اندازه ای وجود دارد که احاطه بر معرفت آنها برای غیر پیغمبر از راه وحی یا وصی پیغمبر از راه افاضات غیبیه در اذن واعیه ممکن نیست. امام است که با روح وسیع خود قابلیت ادراک تمام معلومات پیغمبر را دارد و آن طور که باید می گیرد و به مردم ابلاغ می کند.

و اگر کسی بگوید: با اجتهاد در کتاب خدا رفع نیازمندیها می شود. جواب آن است که اجتهاد ممنوع است و اگر به فرض جایز باشد در صورت ضرورت است و چون برای خدا ضرورتی معنی ندارد پس باید امامی بفرستد که عالم به جمیع احکام و احتیاجات بشر کما هو حقّه و حافظ قانون و قیوم آن باشد، و این درجه و منزله برای احدی میسر نیست مگر برای صاحب نفس قدسیّه و عقل کامل و بصیرت الهیه و ضمیر صافی و وجدان پاک از زنگار صفات نکوهیده و کدورت نادانی و جهل تا آنکه علوم ربّانیه در او جلوه گر گردد و اسرار غیبیه در او منعکس شود. و لذا بعضی از اهل عرفان گفته اند: حقیقت نبوت و رسالت هیچگاه از بین نمی رود و ماهیت و واقعیتش در هر زمان موجود است و نسخ نمی گردد بلکه فقط مسمی به اسم رسول و پیغمبر از بین می رود و به جهت فرود نیامدن فرشته وحی بر وجهی که بر پیغمبر ظاهر شود، و بر این اساس روایاتی از ائمه اطهار علیهم السلام در فرق میان نبی و رسول و محدث وارد است. رسول کسی است که فرشته بر او ظاهر شود و با او سخن گوید، و نبی کسی است که در خواب فرشته را می بیند و با او تکلم می کند، و چه بسا در فردی هم معنی رسالت و هم معنی نبوت جمع می شود، و محدث کسی است که صدای فرشته را می شنود ولی صورت او را نمی بیند. و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث مشهور است که فرمود: *ان فی اُمَّتی مُحدّثین مُکَلِّمین* «در امت من افرادی هستند که ملائکه پروردگار با آن ها سخن می گویند». و نیز از آن حضرت است که فرمود: *ان لله عباداً لیسوا بأنبیاء یعبطهم التبیون* «به درستی که خداوند بندگان دارد که از پیمبران



نیستند ولیکن پیمبران به درجات آنها در نزد خدا غبطه می‌خورند». و اما دلیل نقلی بر وجود امام بسیار است که از شیعه و سنی روایت شده است<sup>۱</sup> - الی آخر ما ذکره من الروایات.

البته بر ناقد بصیر و مؤمن خبیر پوشیده نیست که این نحوه از استدلال بر لزوم امام را که مبتنی بر حفظ اجتماع و تمدن بشر و بر اساس رعایت حقوق و عدم تجاوز به دیگران و پیدایش مدینه فاضله بر پایه تعاون بقاء نه تنازع بقاء است بسیاری از متکلمین اقامه نموده و به این برهان و نظیر آن خواسته‌اند مسئله لزوم نیاز به وجود امام را اثبات کنند و لیکن مقام امام از این مسئولیت بالاتر و وظیفه او با ارجح‌تر است. در روایاتی که داریم مطالبی عجیب راجع به شخصیت امام به چشم می‌خورد مانند آنکه حیات بشر بستگی به او دارد و اگر او نباشد زمین اهلش را در کام خود فرو می‌برد و او ریسمان خداست، و اسم اعظم، و آیت کبرای حق، و قوام عوالم، و والی کاخ آفرینش، و مایه زندگی دلها، و اطمینان قلوب است. و لذا اگر کسی در مقابل برهان فوق بگوید: اگر حکمای خبیر و عقلای هر ملت قانون عدل را طبق آراء و سلیقه خود بر آن ملت اجرا کنند و افراد را در تحت تعلیم و تربیت صحیح بر پیروی از آن قانون عادت دهند و از دوران کودکی با تلقینات روحی روح کودک را از دروغ و دزدی و هر گونه خیانت و جنایتی بر حذر دارند به طوری که در بعضی از کشورهایی که از خدا خبری ندارند دیده می‌شود که چقدر رعایت نظم و آداب را می‌کنند دیگر چه نیازی به امام داریم، و اگر فائده امام حفظ مردم از تعدیات است به غیر امام هم ممکن است و تجربه نیز نشان داده است، در اینجا این نحوه از استدلال دیگر زمینه‌ای پیدا نمی‌کند.

ولی همانطور که ذکر شد مقام امام منحصر به حفظ عدالت و توازن در حقوق نیست بلکه امام رابطه خلق و خالق است. بشر چون در عالم طبع قدم گذارد و از نسیم عالم قدس به دور افتاد و از نفحات ربانیه و جلوه‌های ملکوتیه محروم ماند در خود که صاحب مسند این مقام است نگرانی و اضطراب مشاهده کرد خواه متمدن باشد خواه نباشد، خواه در اجتماع زیست کند یا نکند. و بنابراین اگر فرض کنیم بشری

۱- «شرح صحیفه» سید علیخان ص ۵۰۰.

تنها بدون هیچ رابطه‌ای از زن و فرزند، و پدر و مادر، و خواهر و برادر، و شریک و همسایه، و حاکم و محکوم، و رئیس و مرئوس در جزیره‌ای سبز و خرم زندگی کرده و از همه مواهب مادیّه متمتع شود باز این نگرانی و اضطراب در او هست، خاطرات پریشان او را رنج می‌دهد و هر لحظه که به یاد نقاط ضعف و نقصان خود می‌افتد در پریشانی واقع می‌شود، حسّ دوری از حریم امن و امان الهی که منزلگه واقعی اوست تمام نعمتهای این جزیره خرم را بر او زهر نموده و مناظر زیبای آنها را چون هیاکل غول و دیو جلوه می‌دهد. بشر تا به خدا ربط پیدا نکند آرام نمی‌گیرد، آرامش او فقط و فقط با انس با خداست **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**<sup>۱</sup>.

آرامش و سکون خاطر و ذکر خدا در دل جای نمی‌گیرد مگر به تعلیم مربّی کامل که همه راههای آخرت را طی کرده و به **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُنْفِقُوا** زبانش گویا است. او است که می‌تواند راهبر شود نه آن که خود فاقد این صفت است. بشر یا باید به این مرحله برسد و یا باید در تحت تعلیم و تربیت شخص رسیده قرار گیرد، ولی امام است و هومی مأموم، و فرض ثالثی وجود ندارد. در قرآن کریم حکایت زبان جهنمی‌ها را بیان می‌کند که آنها به خازنان جهنم می‌گویند: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ\* فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لأَصْحَابِ السَّعِيرِ**<sup>۲</sup>.

«اگر ما یا خود به مقامی رسیده بودیم که مستقلاً درک می‌کردیم و احتیاج به هیچ گونه مربّی نداشتیم و یا پیروی از شخصی می‌نمودیم که او به مقام عقل و ادراک حقائق و اسرار رسیده و مستقلاً مورد افاضات حضرت سبحان قرار گرفته بود، در امروز از مردم جهنم نبودیم. جهنمی‌ها اعتراف به گناه خود می‌کنند پس مرگ و نابودی باد بر آنان». از این آیه استفاده می‌شود که گناه اصحاب سعیر که یاران جهنم باشند فقط خود سر بودن و به آراء شخصیّه عمل کردن و در تحت تربیت امام نرفتن است گرچه در نزد خود دارای افکار عالی و پسندیده باشند ولی آن کافی نیست یا باید شخص به مقام عقل مستقل بدون نیاز به عوامل خارجی برسد یا از چنین عقلی شنوا و پذیرا باشد و گرنه جای او در دوزخ نفس اماره و آراء باطله و خاطرات شیطانیّه بوده و مقام تجسّم آنها در عوالم دیگر به صورت جهنم‌های برافروخته خواهد بود.

۱- سوره رعد ۱۳- آیه ۲۸.

۲- سوره ملک ۶۷- آیه ۱۰ و ۱۱.

باز در جای دیگر، قرآن مردم را به سه قسمت می‌کند: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً\* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَةِ\* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ\* وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ\* وَأُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup>. و در آخر سوره می‌فرماید: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٌ\* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ\* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ\* فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ\* وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ. منظور از مقربان درگاه خدا خصوص آنمه اطهار عليه السلام هستند و افرادی که در سایه تعلیم آنها به مقصود رسیده و در حرم خدا آرمیده و به خطاب يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ لِرَجْعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً مشرف شده‌اند. و مراد از اصحاب الیمین مردمی هستند که در راه شریعت و تبعیت از امام بوده ولی به مقصد نرسیده و مقام منزلت قرب برای آنان حاصل نشده است. و مراد از اصحاب المشأمة که آنها را از مکذبین ضالین قلمداد می‌کند مردم خودسر و خود رأی هستند که به آراء و افکار خود می‌بالند و از پیروی امام سر می‌پیچند. و این حقیقت را امیرالمؤمنین عليه السلام برای کمیل بن زیاد نخعی بیان می‌فرماید.

قال كميل بن زياد: أخذ بيدي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فأخرجني إلى الجبان فلما أضحر تنفس الصعداء ثم قال: يا كميل إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها، فاحفظ عني ما أقول لك: الناس ثلاثة: فعالم رباني، و متعلم على سبيل نجا، وهمج رعا، أرباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق<sup>۲</sup>.

«کمیل بن زیاد می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام دست مرا گرفت و به سوی مقبره به راه افتادیم. چون حضرت وارد صحرا شد نفسی عمیق کشید و فرمود: ای کمیل این دلها ظرفهائی است و بهترین آنها آن دلی است که گنجایشش بیشتر باشد. آنچه من با تو می‌گویم حفظ کن و از خاطرت محو مساز. مردم سه دسته هستند: عالمی است عارف به خدا و مربی گم گشتگان به وادی حقیقت، و شاگردی است که در پیروی از آن عالم راه نجات را می‌پیماید، و مردمی هستند نادان و بی‌فکر، اوباش و بی‌منزله و قیمت که به دنبال هر صدائی که بلند شود

۱- سوره واقعه ۵۶ - آیات ۷ تا ۱۱ .

۲ - «نهج البلاغه» جزء دوم ص ۱۷۱.

خواه حق و خواه باطل می‌دوند، و با وزش هر بادی می‌جنبند، دل آنها به نور علم روشن نشده و به مقام قابل اعتمادی پناه نیاورده‌اند.»

در اینجا ملاحظه می‌شود که حضرت مردم را منحصر در این سه دسته نموده‌اند. اول عالم ربّانی که امام یا تربیت یافته به دست امام است، آنکه انوار ملکوتیه در دلش تابیده و از هوای نفس بالمرّه عبور کرده و شیطان خود را تسلیم و منقاد نموده و بر اسرار عالم کون آگاه، دارای ضمیری منیر و قلبی بیدار، به حیات حقّ زنده و مربّی بشر است. دوم مردمی که در مقام پیروی از آن عالم ربّانی برآمده و قدم در راه سلوک نهاده و به نور او روشن و به همّت او در حرکت‌اند. سوم بقیّه مردم از دانی و عالی که همه بر اساس پیروی از هوای نفس در مهابط هلاک، ساقط، و در زمرة حیوانات محکوم به لذائذ حسّیه گشته و از ادراک عوالم قرب یا همّت صعود بر آن مدارج و معارج محرومند. و محصلّ مطلب آنکه مسئولیت و وظیفه امام ربط دل‌های مردم است با خدا و دستگیری و ایصال به مقامات عالیّه قرب و لقاء. و البته تدبیر شئون اجتماع نیز از مقدمات وصول به این مرحله است نه غایت از ایجاد و مقصود از آفرینش، و لذا در روایات وارد است که اگر فرضاً در عالم بیش از دو نفر نباشند حتماً یکی از آنان باید امام باشد.

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از ابن طیار روایت می‌کند قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ <sup>۱</sup>.

«ابن طیار می‌گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر یکی از آنها حجت خدا خواهد بود.»

و نیز با دو سند دیگر یکی از حمزة بن طیار و دیگری از محمد بن عیسی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ <sup>۲</sup>. «اگر دو نفر بمانند، یکی از آنها حتماً حجت خدای بر آن دیگری خواهد بود.»

و نیز با سند خود از کرام روایت کند که قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ. وَقَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامَ لَيْلًا يَحْتَجُّ

۱ و ۲- «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجّه ص ۱۷۹.

أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِعَبْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ<sup>۱</sup>. «حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر مردم منحصر در دو نفر گردند هر آینه یکی از آنها امام خواهد بود. و از آن دو نفر آن که دیرتر بمیرد امام خواهد بود به علت آنکه هیچ کس بدون حجّت الهیه نباشد و در مقابل پروردگار لُاعاً نکنند که مرا بدون راهنمایی که مرا به سوی تو دعوت کند گذاردی.»

و نیز از یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ<sup>۲</sup>.

نکته سوّم آن است که رسول خدا می فرماید: لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْهُمْ «هیچگاه زمین از امام خالی نیست». به مفاد این جمله روایاتی وارد است. محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حسین بن ابی العلاء روایت می کند قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانٌ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ<sup>۳</sup>.

«می گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آیا می شود در زمین امام نباشد؟ فرمود: نه. گفتیم آیا می شود در روی زمین دو امام باشد؟ فرمود: نه، مگر آنکه یکی از آنها ساکت بوده و زمام امور را در دست نگیرد.»

و نیز با سند خود از اسحاق بن عمّار روایت کرده است عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ، وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَيْمَةٌ لَهُمْ<sup>۴</sup>. «می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچگاه روی زمین از امام خالی نخواهد بود، برای آنکه اگر مؤمنین در امری از امور زیاده روی کنند آنها را به جای خود در درجه اعتدال برگرداند، و اگر در امری از امور کوتاهی کنند و نقصانی به بار آورند آن نقیصه را برای آنان تمام کند و آنان را معتدل نماید.»

و نیز با سند خود از عبدالله بن سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ، يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ

۱ و ۲- «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجّة ص ۱۸۰.

۳ و ۴- همان کتاب ص ۱۷۸.

وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱</sup>. «هیچ وقتی از پیدایش زمین تا به حال نگذشته است مگر آنکه از برای خدا در آن حجتی بوده است که حرام و حلال خدا را به آنها تعلیم دهد و مردم را به راه خدا بخواند».

و نیز با سند خود از ابن مسکان از ابوبصیر عَنِ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرده است قال: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بَعِيرٍ عَالِمٍ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ.

«ابوبصیر می گوید: حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرمودند: خداوند زمین را یله و بدون عالم قرار نمی دهد و رها نکرده و اگر چنین نبود حق و باطل شناخته نمی شد».

و نیز با سند خود از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَثْرِكَ الْأَرْضَ بَعِيرٍ إِمَامٍ عَادِلٍ<sup>۳</sup>. «فرمود: خداوند بزرگتر و بلند مرتبه تر است از آنکه زمین را بدون امام عادل رها و یله بگذارد».

**نکته چهارم** آنکه رسول خدا فرمود: **وَلَوْ خَلَّتْ لَأَسَاحَتْ بِأَهْلِهَا** «اگر زمین از امام تهی باشد تمام اهلش را به کام خود فرو خواهد کشید».

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از علی بن راشد از حضرت ابوالحسن (یعنی حضرت علی بن موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) روایت کرده است که قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بَعِيرٍ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بَعِيرٍ إِمَامٍ لَسَاحَتْ<sup>۴</sup>. «می گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت».

و نیز با سند خود از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بَعِيرٍ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: إِنْ أُنْزِلَتْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَاهَا لَا تَبْقَى بَعِيرٍ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْحَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ. فَقَالَ: لَا. لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاحَتْ<sup>۵</sup>. می گوید: به حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. عرض کردم: به ما از

۱ و ۲ و ۳- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۸.

۴ و ۵- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۹.

حضرت صادق علیه السلام روایت نموده‌اند که فرموده است: زمین به غیر امام باقی نخواهد بود مگر آنکه غضب خدا بر زمین یا بر بندگانش فرود آید. حضرت فرمود: اصلاً بدون امام نمی‌ماند، و در این صورت زمین اهلش را در کام خود فرو خواهد کشید.»

و نیز با سند خود از أبوهراسه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است قال: لَوْ أَنَّ الْأَمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ<sup>۱</sup>. «حضرت باقر فرمود: اگر یک ساعت امام از روی زمین برداشته شود زمین مانند موجی که در دریا پدید آید و همه مسافران کشتی‌ها را غرق کند به موج درآمده و تمام افراد ساکن روی خود را هلاک خواهد نمود.»

و همچنین با سند خود از معلی بن محمد از وشاء روایت کرده است قال: سَأَلْتُ أَبَالَحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام: هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بَعِيرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: إِنَّا نُرَوِّى أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يُسْحَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ<sup>۲</sup>. «و شاء می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. گفتم: به ما چنین روایت کرده‌اند که زمین بدون امام نمی‌شود مگر آنکه خدا بر بندگان خود غضب کند. فرمود: اگر زمین بدون امام باشد تمام اهل خود را فرو خواهد برد.»

نکته پنجم آنکه رسول خدا می‌فرماید: وَأَنْتَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَعْمُورٍ. تا آنکه می‌فرماید: أَوْلَيْكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ. «و بار پروردگارا تو زمین را از حجّت و امام بر بندگان خالی نمی‌گذاری یا حجّتی که ظاهر باشد در میان مردم ولی مردم از او پیروی نکنند، یا حجّتی که غایب باشد از میان مردم و ترسناک ... این حجّتها چقدر کم‌اند و چقدر درجه و مقام آنها نزد پروردگار بزرگ است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل همان مکالماتی که با کمیل داشتند هنگام خروج به مقبره در صحرا می‌فرماید: اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَامًا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِنَلَّا تَبْطَلُ حُجَجَ اللَّهِ وَبَيْنَاتُهُ، وَكَمْ دَا؟ وَأَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ

۱ و ۲- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۹.

وَاللّٰهِ الْاَقْلُوْنَ عَدَدًا وَّ الْاَعْظَمُوْنَ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللّٰهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَّ بَيِّنَاتِهِ حَتّٰى يُودِعُوْهَا نُظْرًا اَنْهَمُ وَّ يَزْرَعُوْهَا فِيْ قُلُوْبِ اَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلٰى حَقِيْقَةِ الْبَصِيْرَةِ، وَّ بَاشَرُوْا رُوْحَ الْيَقِيْنِ، وَّ اسْتَلْاَتْهُمَا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُوْنَ، وَّ اَنْسَوْا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُوْنَ، وَّ صَحِبُوْا الدُّنْيَا بِاَبْدَانٍ اَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْاَعْلٰى. اُولٰٓئِكَ خُلَفَاءُ اللّٰهِ فِيْ اَرْضِهِ وَّ الدُّعَاةُ اِلٰى دِيْنِهِ. اَهْ اَهْ شَوْقًا اِلٰى رُوْبِيَّتِهِمْ؛ اِئْصَرَفْ اِذَا شِئْتَ<sup>۱</sup>.

پس از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام برای کمیل بیان چهار دسته از علمای دنیاپرست و ضعیف الرأی را می نماید و آرزو می کند که کسی را یافت کند تا از علوم انباشته در سینه خود به او بیاموزد و یافت نمی کند و می فرماید: دنیا از علم خالی شده است آنگاه می فرماید: «بلی هیچ گاه زمین از حجت خدا که برای خدا قیام کند خالی نخواهد بود خواه آن حجت در بین مردم ظاهر و معروف باشد و خواه غائب و هراسان. خداوند حجت خود را همیشه بر روی زمین باقی می دارد برای آنکه ادله توحید و دلائل و بیّنات خدا باطل نشود و نسخ نگردد و حجت های الهیه بر مردم تمام شود. آری لکن آن حجت ها چند نفرند؟ و کجا هستند؟ سوگند به خدا که تعدادشان بسیار کم ولی قدر و ارج آنها در نزد خدا بسیار بزرگ است. خداوند با دل های توانا و نفوس قدسیه آنان آیات و بیّنات خود را حفظ کرده تا آنها را به هم طرازان خود بسپارند و در دل های آنان ذخیره کنند و در قلوب نظائر و اشباه خود تخم توحید و معارف الهیه و اسرار غیبیه را بکارند. دریاهای علم با حقیقت بصیرت و درک واقعیت به آنها هجوم آورده است، و به روح یقین و مرتبه عالیه ایمان رسیده و آنرا بالمباشرة لمس نموده اند، و در نهایت زهد و بی اعتنائی به لذات مادی و حسّی آنچه را که مُتْرِفین و خوشگذرانها و راحت طلبان خشن<sup>۲</sup> و سخت می پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می شمروند، و به آنچه مردم نادان و جاهل از آن گریزانند اُنس و آشنائی دارند. در دنیا فقط با بدنهایی مصاحب هستند و با جسم خود در روی زمین زندگی می کنند لیکن ارواح آنها به ملکوت اعلی پیوسته و جانهای آنها به عوالم قدس و حرم امن و امان الهی مسکن گزیده است. ای کمیل این دسته فقط خلیفه های الهی بر روی زمین هستند و حجت های خدا بر کاخ آفرینش و عالم هستی، و اینان دعوت کنندگان به

۱- «نهج البلاغه» جزء دوم ص ۱۷۳.



سوی خدا هستند و رهبران دین او. آه آه چقدر اشتیاق ملاقات و دیدار آنها را دارم. (حالا گفتار من با تو تمام شد) هر زمان که خواستی برو.»

و کلینی با سند خود از ابواسحاق از کسی که مورد وثوق اوست از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که قَالَ امیرالمؤمنین علیه السلام: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ لَا تُخَلِّي اَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلٰى خَلْقِكَ<sup>۱</sup> «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کند: بار پروردگارا تو زمین خود را هیچ گاه از حجّتی بر بندگان خودت خالی نخواهی گذاشت.»

و همچنین با سند خود از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است قَالَ: قَالَ: وَاللّٰهِ مَا تَرَكَ اللّٰهُ اَرْضًا مُّثَدُّ قَبْضِ اَدَمَ علیه السلام اِلَّا وَفِيهَا اِمَامٌ يُهْتَدٰى بِهِ اِلَى اللّٰهِ وَهُوَ حُجَّتُهُ عَلٰى عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقٰى الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمَامٍ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلٰى عِبَادِهِ<sup>۲</sup>. «حضرت باقر فرمود: سوگند به خدا که خداوند از روزی که آدم ابوالبشر را به سوی خود برد هیچ گاه زمینی از زمین‌ها را بدون امامی که مردم را به سوی خدا رهبری کند و حجّت او بر بندگانش بوده باشد خالی نگذاشته است، و هیچ گاه زمین بدون امامی که حجّت بر بندگانش باشد باقی نخواهد بود.»

و نیز چهار روایت با سندهای مختلف از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیه السلام روایت کرده مبنی بر آنکه حجّت خدا بر بندگان بدون امام تمام نخواهد شد<sup>۳</sup>.

مرحوم سیّد علیخان در «شرح صحیفه» درباره روایاتی که از طرق عامّه راجع به لزوم امام وارد شده است گوید: اَمَّا مِنْ طَرَقِ الْعَامَّةِ فَمِنْهُ الْحَدِيثُ الْمَشْهُورُ الْمَتَّفِقُ عَلٰى رَوَايَتِهِ عَنِ النَّبِيِّ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. و به همین مضمون حاکم تخریج کرده و آن را صحیح شمرده از ابن عمر که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ اِمَامٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. و ابن مردویه از علی علیه السلام تخریج کرده که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى «يَوْمَ تَدْعُوا كُلُّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ» قَالَ: يُدْعٰى كُلُّ قَوْمٍ بِاِمَامِ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ. و ابن عساکر از خالد بن صفوان تخریج کرده است اِنَّهُ قَالَ: لَمْ تُخَلَّ الْاَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّتِهِ فِي عِبَادِهِ - انتهى.

۲ - همان کتاب ص ۱۷۹.

۱ - «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۸.

۳ - «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۷.

نکته ششم - آنکه حضرت رسول در این حدیث اشاره به ظهور قائم آل محمد حضرت حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نموده می فرماید: **وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا**. این مسئله از مسائل اختصاصی مذهب شیعه نیست بلکه یکی از اصول مسلمة اسلام است و طبق مفاد این حدیث احادیث بسیاری از بزرگان علماء عامه با سندهای خود از رسول خدا ﷺ راجع به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه وارد شده است و ان شاء الله مفصلاً در آینده به ذکر آن خواهیم پرداخت.

دیگر از روایات دسته دوم از طبقه هشتم از تفسیر آیه **إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** حدیثی است که شیخ صدوق با سند خود از موسی بن مسلم از مسعده روایت کرده است. مسعده گوید: من در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیرمردی با پشت خمیده و تکیه به عصا زده وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد. حضرت پاسخ سلامش را دادند، سپس پیرمرد گفت: ای فرزند رسول خدا دستت را بده ببوسم، حضرت دست خود را دادند و شیخ پیر بوسید و گریه کرد. حضرت فرمودند: ای پیرمرد چرا گریه می کنی؟ پیرمرد گفت: مدت صد سال است که همواره در انتظار قائم شما هستم، می گویم این ماه ظهور می کند، و در این سال ظهور می کند، سنم زیاد شده پوستم نازک و استخوانم باریک و ضعیف، و مرگم نزدیک و تا به حال در میان شما خاندان رسول خدا زمانی نگذشته است که دلم خوش و خرسند باشد، پیوسته شما را گشته و فراری از شهر به شهر و دیار به دیار دیده ام اما دشمنان شما آن قدر در عزت به سر می برند که گویا با بالهای خود بر فراز آسمان در پروازند و با این اوضاع و پیش آمدها چگونه گریه نکنم؟

چشمان حضرت صادق از عبارات این پیرمرد به اشک سرازیر شد و فرمود: ای شیخ اگر خدا تو را زنده بگذارد تا قائم ما را ادراک کنی و او را ببینی چقدر در مقام منزله بزرگی قرار خواهی گرفت! و اگر قبل از ظهور قائم مرگ تو برسد در روز بازپسین با ثقل محمد محشور خواهی شد، و ما ثقل محمد هستیم (مراد از ثقل چیز مهم و بزرگ است که شخصیت هر کس به آن بسته است). **فَقَالَ مُحَمَّدٌ علیه السلام : إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ**

الثَّقَلَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِهَمَا لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي. «رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز بسیار مهم و بزرگ را به عنوان خلافت می‌گذارم، اگر به آن دو چنگ زنید و تمسک جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت من اهل بیت من». پیرمرد گفت: حال که این خبر را از شما شنیدم دیگر باکی از مردن ندارم.

پس از آن حضرت فرمودند: ای شیخ بدان که قائم ما اهل بیت از صُلب حضرت امام حسن عسکری خواهد بود و حسن از صلب علی خارج می‌شود، و علی از صلب محمد و محمد از صلب علی خارج می‌شود، و علی از صلب موسی خارج می‌گردد، و موسی این است. و اشاره به فرزندشان موسی بن جعفر که در آنجا بود نمودند و فرمودند: موسی از صلب من خارج شده است. ما دوازده نفر امامان، همگی معصوم و پاکیزه هستیم. شیخ گفت: آیا بعضی از شما بر بعضی دیگر افضلیت دارد؟ حضرت فرمود: نه. ما همگی در فضل یکسانیم ولیکن بعضی از ما نسبت به دیگری علمش بیشتر است. ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا اِلَّا يَوْمٌ وَّاحِدٌ لَطَوَّلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا اَهْلَ الْبَيْتِ اِلَّا اَنَّ الشَّيْعَةَ يَفْعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَ حَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ. هُنَاكَ يُثَبِّتُ اللّٰهُ عَلٰى هٰذَا الْمُخْلِصِينَ. اَللّٰهُمَّ اَعْنِهِمْ عَلٰى ذٰلِكَ!

و «سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! سوگند به خدا که اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر فقط یک روز، خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد نمود که قائم ما اهل بیت خارج شود و ظهور کند. و بدان که شیعیان ما در امتحانات شدید و حیرت عجیبی در زمان غیبت او واقع شوند اما خداوند بندگان مخلصین خود را از شیعه ما بر اقرار و اعتراف به امامت او ثابت خواهد نمود. بار پروردگارا شیعیان ما را در صبر و ثبات در غیبت او یاری فرما».

و نیز شیخ صدوق با اسناد خود از عبدالغفار بن قاسم ابومریم از ابوهریره روایت کرده است قال: دَخَلْتُ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ وَ قَدْ تَزَلَّتْ هٰذِهِ الْاَيَةُ: «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَقَرَأَهَا عَلَيْنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ، قَالَ:

أَنَا الْمُنذِرُ، أَنْعُرِفُونَ الْهَادِيَ؟ قُلْنَا: لَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هُوَ خَاصِفُ الثُّغُلِ، فَطَوَّلْتَ الْأَعْنَاقُ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ الْحَجَرِ وَبِيَدِهِ نَعْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَيْنَا: أَلَا إِنَّهُ الْمُبْلَغُ عَنِّي وَالْإِمَامُ بَعْدِي وَزَوْجُ ابْنَتِي وَأَبُوسَيْبِطَى فَفَخَرْنَا. نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً مِنَ الدَّنَسِ، فَقَاتَلَ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ، هُوَ الْإِمَامُ أَبُو الْأَيْمَةِ الزُّهْدِ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ الْأَيْمَةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ، عَدَدَ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَمِمَّا مَهْدَى هَذِهِ الْأُمَّةِ يَمَلُّهُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مِلَّتْ جُوراً وَظُلْماً، لَا تَحْلُو الْأَرْضُ مِنْهُمْ إِلَّا سَاحَتِ بِأَهْلِهَا<sup>۱</sup>.

«ابوهریره گوید: در وقتی که آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ نازل شده بود من به حضور رسول اکرم مشرف شدم، رسول خدا این آیه را برای ما تلاوت فرمود و سپس فرمود: من منذر و دعوت کننده به سوی خدا هستم، آیا شما هادی و رهبر را می شناسید؟ عرض کردیم: نه ای رسول خدا. فرمود: راهنما و هادی کسی است که مشغول پینه زدن کفش ها است. در این حال همه اصحاب گردنهای خود را بلند نموده که وصله زن کفش ها را ببینند که ناگهان از بعضی از اطاقها علی بن ایطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون آمد و در دستش نعل رسول خدا بود. در این حال رسول خدا روی خود را به ما نمود و فرمود: ای مردم آگاه باشید علی است که ندای مرا به گوش جهانیان می رساند و رسالت مرا به مردم ابلاغ می کند، و اوست امام بعد از من و شوهر دختر من و پدر دو فرزند من، پس چه افتخار بزرگی است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند هر گونه پلیدی و آلایشی را از ما دور نموده و ما را به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانیده است. علی بن ایطالب بعد از من برای اثبات تأویل قرآن جنگ می کند همچنانکه من برای تنزیل قرآن جنگ کردم. اوست امام و پدر امامان که همه آنها پاک و بی رغبت به آمال دنیوی هستند. گفته شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: دوازده نفر به عدد نُبَّاءِ بنی اسرائیل، و مهدی این امت از ماست. خداوند زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. هیچ گاه زمین از امام خالی نخواهد بود و گرنه تمام اهل خود را در کام

۱- «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث دوازدهم.

خود فرو خواهد کشید».

علامه مجلسی پس از آنکه بسیاری از روایاتی را که در تفسیر آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وارد شده است روایت کرده به عنوان توضیح و بیان معنی این روایات گفته است: سیدابن طاووس رضوان الله علیه در کتاب «سعد السُّعود» گفته که: در تفسیر این آیه شیخ محمد بن عباس بن مروان به پنجاه طریق روایت کرده است که مراد از هادی علی بن ابیطالب است. و سپس مجلسی پس از قدری شرح در پیرامون آیه گوید: احتمال سوّم آنکه مراد از منذر رسول خدا و مراد از هادی علی است. ابن عباس گوید: که رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمود: اَنَا الْمُنْذِرُ و اشاره به شأنه علی نموده و فرمود: اَنْتَ الْهَادِي، يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي. و البته مخفی نیست که این آیه مبارکه بعد از ورود این سلسله مستفیضه از اخبار دلالت می کند که هیچ زمانی از امام هادی و رهبر امت خالی نخواهد بود، و امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه و امام بعد از رسول اکرم است نه غیر او. و این دلالت از چند نقطه نظر است: اوّل مقابله رسول خدا به اینکه منذر است با علی به اینکه هادی است. و هیچ عاقل عارف به اسلوب کلام در تردید نمی ماند که این مقابله دلالت دارد بر آنکه علی بن ابیطالب بعد از رسول خدا قائم مقام او بوده و به آنچه وظیفه آن حضرت در زمان حیات بوده است قیام و اقدام باید بنماید. بلکه از این مرحله دلالت، دلالت بیشتری نیز دارد و آن این که در این آیه فقط انذار به رسول خدا نسبت داده شده است اما هدایت و رهبری که از انذار قوی تر است به علی علیه السلام واگذار شده است.

دوّم از قول رسول خدا که فرمود: اَنْتَ الْهَادِي استفاده حصر می شود زیرا که اگر خبر معرفه باشد دلالت بر حصر می کند. و همچنین از قول امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: اَنَا الْهَادِي اِلَى مَا جَاءَ بِهِ. و از قول رسول خدا و الْهَادِي عَلِيٌّ نیز استفاده حصر می شود زیرا اگر مبتداء معرفّه به الف و لام باشد افاده حصر می کند.

سوّم از تقدیم ظرف در قول رسول خدا که فرمود: بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ نیز استفاده حصر می گردد. و نیز از بسیاری از تعبیراتی که در مضمون روایات سابق الذکر گذشت از همه اینها استفاده می شود که مقام امامت و خلافت بعد از رسول خدا که همان هدایت است اختصاص به آن حضرت دارد. و از اینجا استفاده می شود که

حدیث أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ أَقْتَدِيْتُمْ أَهْتَدِيْتُمْ «اصحاب من مانند ستارگانند به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت می‌شوید» از افتراهای عامّه است بر رسول خدا، و بسیاری از بزرگان عامّه خود اعتراف کرده‌اند که این خبر مجعول و ساختگی است. از جمله شارح «شفا» است که اعتراف به این معنی نموده و راویان این حدیث را ضعیف شمرده است، و دیگر ابن حزم و دیگر حافظ زین الدین عراقی. و ان شاء الله تعالی بحث آن خواهد آمد.<sup>۱</sup>

علامه میرحامد حسین هندی - رضوان الله علیه - در جزء دوم از جلد دوازدهم کتاب «عقبات الانوار» مفصلاً در پیرامون حدیث اصحابی کالنجوم بحث و مجعولیت آنرا از جهات عدیده اثبات نموده است.<sup>۲</sup>

باری بحث ما در این قسمت از کتاب فقط راجع به تفسیر آیه اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ و اثبات امامت امیرالمؤمنین عليه السلام از این آیه مبارکه بود و لذا به روایات وارده در این موضوع اکتفا شد و گرنه روایاتی که به مضامین مختلفه دلالت بر امامت آن حضرت دارد و رسول خدا بیان فرموده و در جوامع شیعه و سنی مضبوط است از حد احصاء خارج و ما در ابحاث این کتاب به بعضی از آنها اشاره کرده و خواهیم کرد.

شاعر اهل بیت سید اسماعیل حمیری گوید:

هُمَا أَحْوَانُ ذَا هَادٍ إِلَى ذَا	وَذَا فِينَا لِأُمَّتِهِ نَذِيرٌ
فَأَحْمَدُ مُنْذِرٌ وَأَخُوهُ هَادٍ	دَلِيلٌ لَا يُضِلُّ وَلَا يَحِيرُ
كَسَابِقِ حَلْبَةِ وَلَهُ مَظَلٌّ	أَمَامَ الْخَيْلِ حَيْثُ يَرَى الْبَصِيرُ <sup>۳</sup>

می‌گوید: «آن دو (یعنی رسول خدا و علی بن ابیطالب) دو برادرند که آن هدایت می‌کند مردم را به دین این و این در میان ما برای انذار امت خود آمده است. احمد منذر و دعوت کننده، و برادر او هادی و رهبر است، رهبر و راهنمائی است که ابداً خود در راه متحیر نمی‌شود و کسی را گمراه نمی‌کند. مانند اسب سواری که از

۱- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶ و ص ۷۷.

۲- «عقبات الانوار» جلد دوازدهم جزء دوم قسمت اول و دوم و سوم طبع اصفهان مؤسسه نشر کتب مخطوط اصفهان.

۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۸، و «دیوان حمیری» ص ۲۰۰.

همگان گوی سبقت را ربوده در پیشاپیش سواران در سایه بان خود به منزل مقصود رسیده و در آنجا آرمیده است.»

و نیز حمیری گوید:

يَا أَحْمَدُ الْخَيْرُ الَّذِي إِذَا مَا	كَانَ عَلَيْنَا رَحْمَةً تُنْشَرُ
حَمْزَةً وَ الطَّيَّارُ فِي جَنَّةٍ	فَحَيْثُ مَا شَاءَ دَعَا جَعْفَرُ
مِنْهُمْ وَ هَادِيْنَا الَّذِي نَحْنُ مِنْ	بَعْدِ عَمَّا فِيهِ نُسْتَبْصِرُ
لَمَّا دَجَا الدِّينُ وَ رَقَّ الْهُدَى	وَ جَارَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ اسْتَكْبَرُوا
ذَاكَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ	ذَاكَ الَّذِي دَأَّتْ لَهُ حَيْبَرُ <sup>۱</sup>

«پیغمبر خدا، احمد کانون خیری است که رحمت خدا به وسیله او بر ما افاضه می شود. و حمزه و جعفر طیار در بهشتند و جعفر هر جا را که بخواهد همانجا برای اوست. و از آنها است راهبر و هادی ما، آن کسی که به نور ولایت او دیدگان ما بعد از کوری و نابینائی شفا پیدا کرد و راه حق و صراط مستقیم را در وقتی که تاریکی عمیق، دین خدا را پوشیده و هدایت ضعیف شده و تمام مردم روی زمین به ستم و ظلم قیام و استکبار می ورزیدند پیدا کردیم و از جهالت بازگشتیم و امامت او را پذیرفتیم، اوست علی بن ابیطالب همان کسی است که خیبر با آن قلاع آهنین و مردان جنگی در مقابل او سست و پست و خاضع شد.»

و نیز حمیری گوید:

مَنْ كَانَ فِي الدِّينِ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ	وَ كَانَ مِنْ جَهْلَهَا بِالْعِلْمِ شَافِيهَا
كَانَ النَّبِيُّ بُوْحَى اللَّهِ مُنْذِرَهَا	وَ كَانَ ذَا بَعْدَهُ لَا شَكَّ هَادِيهَا <sup>۲</sup>

«علی بن ابیطالب آن کسی است که در دین الهی کانونی است از نور که تمام مردم از او استضاء می کنند و نور می گیرند و مردم را از مرض جهل شفا می بخشد و به دانش و علم، روح آنها را زنده می کند. پیغمبر خدا با وحی الهی مقام انذار را داشته و دعوت به دین خدا می کرده است، و بدون شک و تردید علی بن ابیطالب پس از او

۱- «دیوان حمیری» ص ۲۰۶. و بیت سوم و چهارم را در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۹

آورده و بجای لفظ منهم لفظ علی را آورده است.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۶۸.

هادی به سوی دین اوست و راهنما به سوی شریعت او.»

ابن ابی الحديد معتزلی در قصیده هفتم از قصائد هفتگانه خود درباره اوصاف

عجیبه و مقامات عالیة امیر المؤمنین علیه السلام گوید:

الصَّبْرُ لَا فِي فِرَاقِكَ يُحْمَلُ  
يَا ظَالِمًا حَكَمْتَهُ فِي مُهْجَتِي  
أَفَقْتُ عُمْرِي فِي هَوَاكَ تَكْرُمًا  
إِنْ تَرَمَ قَلْبِي تَصْمِ نَفْسَكَ إِنَّهُ  
أَتَّظُنُّ أَيُّ بِالْإِسَاءَةِ مُقْبِلِعُ  
أَعْرَضَ وَصَدَّوَجْرُ فَحُبُّكَ ثَابِتُ  
وَاللَّهِ لَا أَسْلُوكَ حَتَّى أُنْطَوِي  
مَنْ لِي بِأَهْيَفَ قَدْ أَقَامَ قِيَامَتِي

تا آنکه می گوید:

وَلَا هَتِكَنَّ عَلَى الْهَوَى سِثْرَ الْحَيَا  
يَصْفَرُّ وَجْهِي حِينَ أَنْظُرُ وَجْهَهُ  
وَأَنْجَاكَ مِثْرًا مِثْرًا مِثْرًا

و تا آنجا که می گوید:

لَا تُنْكِرُوا فَيْضَ الدُّمُوعِ فَإِنَّهَا  
هِيَ مُهْجَتِي تَحَلَّلُ بِالْبُكَاءِ  
وَأَنْجَاكَ مِثْرًا مِثْرًا مِثْرًا

و تا آنکه می گوید:

يَا رَاكِبًا تَهْوَى بِهِ شَدِيدِيَّةُ  
هُوَ جَاءُ تَقَطَّعُ جَوْزَ تَيَّارِ الْفَلَاحِ  
عَجُّ بِالْعَرَى عَلَى ضَرِيحِ حَوْلَهُ  
فَمَسِيحٌ وَمُقَدَّسٌ وَمُمَجَّدٌ  
وَأَنْتُمْ تَرَاهُ الْمِسْكَ طَيِّبًا وَأَسْتَلِمُ  
وَأَنْظُرُ إِلَى الدَّعَوَاتِ تَصْعَدُ عِنْدَهُ  
وَالثُّورُ يَلْمَعُ وَالنَّوَاطِرُ شَخَّصُ  
وَأَغْضُضُ وَغَضُّ فَتَمَّ سِرٌّ أَعْجَمُ  
وَقَلَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَى الْوَرَى  
حَرْفٌ كَمَا تَهْوَى حَصَاةً مِنْ عَلٍ  
حَتَّى تَبُوصَ عَلَى يَدَيْهَا الْأَرْجُلُ  
نَادِ لِأَمْلَاكِ السَّمَاءِ وَمَحْفِلُ  
وَمُعْظِمٌ وَمُكَبَّرٌ وَمُهَلَّلُ  
عِيدَانُهُ قُبْلًا فَهِنَّ الْمُنْدَلُ  
وَجُنُودِ وَحَى اللَّهُ كَيْفَ تَنْزَلُ  
وَاللَّسُنُ حُرْسٌ وَالْبَصَائِرُ ذَهَلُ  
دَقَّتْ مَعَانِيهِ وَأَمْرٌ مُشْكِلُ  
نَصًّا بِهِ نَطَقَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ



وَخَلَاقَةً مَا لِنَ لَهَا لَوْ لَمْ تَكُنْ

مَنْصُوصَةً عَنِ جَدِيدِ مَجْدِكَ مَعْدِلٌ

و تا آنجا که می گوید:

عَجِبًا لِهَدْيِ الْأَرْضِ يُضْمِرُ ثُرَيْبَهَا

أَطْوَادَ مَجْدِكَ كَيْفَ لَا تَتَزَلُّزَلُ

عَجِبًا لِأَمْلَاقِ السَّمَاءِ يَفْوُئُهَا

نَظْرًا لَوَجْهِكَ كَيْفَ لَا تَتَهَيَّلُ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ فَمُهْتَدٍ

فِي حُبِّهِ وَغَوَاةُ قَوْمٍ جُهَلٌ

يَا أَيُّهَا النَّارُ الَّتِي شَبَّ السَّنَا

مِنْهَا لِمُوسَى وَالظَّلَامُ مَجَلَّلٌ

يَا فُلُكُ نُوحٍ حَيْثُ كُلُّ بَسِيطَةٍ

بَحْرٌ يَمُورُ وَكُلُّ بَحْرٍ جَدُولٌ

يَا وَارِثَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَ

الْقُرْآنِ وَالْحِكْمِ الَّتِي لَا تُعْقَلُ

لَوْ لَاكَ مَا خُلِقَ الزَّمَانُ وَلَا دَجِي

غِبَّ ابْتِلَاجَ الْفَجْرِ لَيْلُ الْيَلِ

و تا آنجا که می گوید:

إِنْ كَانَ دَيْنٌ مُحَمَّدٍ فِيهِ الْهُدَى

حَقًّا فَحُبُّكَ بَابُهُ وَالْمَدُّ خُلُّ

و تا آنجا که می گوید:

صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مِنْ مُتَسَرِّبِلٍ

قُمْصًا بَهَنَ سِوَاكَ لَا يَتَسَرَّبِلُ

وَجَزَاكَ خَيْرًا عَنِ نُبِيِّكَ إِنَّهُ

أَلْفَاكَ نَاصِرَهُ الَّذِي لَا يَخْذُلُ

سَمْعًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَصَائِدًا

يَعْتُولُهَا بَشْرٌ وَيَخْضَعُ جَرُولٌ

أَلْدَرُّ مِنْ أَلْفَاظِهَا لِكِنَّتِهِ

دَرُّ لَهُ إِنَّهُ الْحَدِيدُ يُفْصَلُ

هِيَ دُونَ مَدْحِ اللَّهِ فِيكَ وَفَوْقَ مَا

مُدْحُ الْوَرَى وَعَلَاقَ مِنْهَا أَكْمَلُ

در این قصیده ابن ابی الحدید به روش شاعر غزل سرا که به عشق معشوق مبتلا و در آتش هجران او در سوز و گداز، و محبوب را در برابر عشق سوزان و ذوق گدازان خود کم مهر و بی التفات دیده به طوری که اجازه ورود عاشق مسکین را به هیچ وجه به حرم سرای منیع خود نمی دهد و حتی از تکلم و التفات و نگاهی که چون مرهم بر دل خسته اوست دریغ می کند سخن خود را با امیرالمؤمنین علیه السلام از در شکوه و گلایه باز کرده و می گوید:

۱- این قصیده با قصائد دیگر ابن ابی الحدید که به «قصائد سبع علویات» معروف است در ضمن کتاب «معلقات سبع» به طبع رسیده است.

«صبر و شکیبائی قابل تحمل است مگر در فراق تو، و سختیها و شدائد آسان است مگر از ملال تو.

ای جفا پیشه‌ای که من ترا در ریختن خونم فرمانفرما ساختم و مهر تو را به جان خریدهام تا کی توجّهی به دل شکسته من نمی‌کنی و دست از بیدادگری بر نمی‌داری و در صراط عدالت قدمی نمی‌نهی.

من تمام عمر خود را در عشق تو بر باد دادم و نقد حیات خود را در نرد تو باختام و به جهت عزّ و وصول به اندک نگاهی خشنودم لیکن تو از آن هم دریغ می‌کنی و به شیوه بخیلان مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت زده گذارده‌ای.

بدان که اگر دل رمیده مرا به تیر محبّت شکافتی و شکار سر به آستان نهاده خود را به مژگان کینت آغشته به خون نمودی خودت را کُشته‌ای چون دل من تنها منزل و مأوای توست.

آیا گمان می‌کنی که با جفا و بیداد دست از محبّت تو می‌شویم و دامان خود را از عشق تو تُهی می‌کنم؟ این گونه علاج‌ها و دواها برای من که شهید راه محبّت و کشته عشق تو شده‌ام به چه کار آید؟

روی از من بگردان، مرا از حریمت منع کن، و جور و جفا پیشه ساز اما بدان که مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با اینکارها دگرگون نمی‌شود.

سوگند به خدا که ابداً چاره‌ای برای درد عشق تو نیافته‌ام و آرامش در خود نمی‌بینم تا زمانی که در زیر خاک پنهان شوم و سنگ سنگین قبر جثّه مرا در برگردد.

کیست که مرا رهبری کند به آن محبوب کمر باریک معتدل اندامی که قیامت مرا بر پا نموده است، آن محبوبی که آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سُرْمه مشکین در چشمانش هویداست. سوگند به خدا که باید من پرده حیا را در محبّت او پاره کنم و دیوانه‌وار فریاد برآورده کار به رسوائی کشم، چون فضیحت و رسوائی در عالم عشق پسندیده‌تر است.

اما مقام جلال او به پایه‌ای است که چون در رخسارش بنگرم از شدت خوف سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته شرمگین گردد.

اشکهای ریزان مرا بر من خُرده مگیرید، این اشکها جان من است که آتش عشق فروزان، آنرا از بدن من بالا می‌برد.

این اشکها روح من است که گاهی به اشک حسرت و گاهی به ناله جانسوز تبدیل و رفته رفته از بین می‌رود.

ای سواری که بر شتر لاغر تندرو یمانی مانند ریگی که از بلندی با سرعتی هر چه بیشتر به زمین افتد در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابانهای پهناور چون امواج دریا می‌گذری.

با آن ناقه سریعی که گوئی از شدت سرعت پاهایش بر دست‌هایش سبقت می‌گیرند به زمین نجف فرود آ، و در کنار ضریحی که فرشتگان سماوی در اطراف آن دائماً به ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تعظیم و تکبیر و تهلیل، محفل آنسی دارند قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدس که چون عطر بر مشام جان روح پرور است بزن. و چوبهای ضریحش را که گوئی مانند عود مشک و بخور معطر است با دست نیاز استلام کن و بوسه زن.

و تماشا کن که چگونه دعاهای مستجاب از آن حرم به آسمان بالا می‌رود و چگونه ملائکه وحی خدا به آنجا از آسمان پائین می‌آیند. و چگونه امواج نور در لمعان، و دیدگان متحیر و مبهوت، و زبانها لال و عقلها از سر پریده و به وادی حیرت افتاده است.

تو نیز صدای خود را کوتاه کن و چشم خود را به زیر انداز چون در اینجا سرّی عجیب و مبهم و معنائی دقیق و امری مشکل است.

و بگو: سلام بر تو ای والی عالم امکان و ای صاحب اختیار خلق که به تصریح رسول خدا و نص کتاب مُنزل حائز خلافتی گشتی که اگر تصریحی نیز در بین نبود غیر از مقام مَجِد و فضل تو کسی را لیاقت آن نبود.

عجیب است از روش زمین که خاکش کوههای مَجِد و عظمت تو را در خود پنهان کرده چگونه متزلزل نمی‌شود.

شگفت است از فرشتگان آسمان که از ادراک لقای تو محروم مانده‌اند چگونه همچون خاک، پراکنده و پاشیده نمی‌شوند!؟

ای نَبأ عظیم که جمعی در محبت تو راه سعادت پیموده و گروهی در غوایت و جهل گمراهی در آمدند.

ای آتشی که به آن موسی بن عمران در شب تار وادی ایمن نور گرفت و شعاع

آن از شجره بالا رفته آن وادی ظلمانی را تبدیل به یک صحنهٔ روشنائی نمود.  
 ای کشتی نوح در آن وقتی که بسیط زمین به دریایی مواج مبدل شد که  
 دریاها نسبت به آن آب پهناور چون نهر کوچکی می‌نمودند.  
 ای وارث تورات و انجیل و قرآن و رموز و حکمت‌های غیر قابل ادراک بشر و ملک.  
 اگر تو نبودی زمان خلق نمی‌شد و تاریکی شب تاریکی صبح  
 صادق نبود.  
 اگر در دین محمد هدایتی باشد حقاً محبت تو در ورود و مدخل آن خواهد  
 بود.

خدا رحمت بی‌پایان خود را بر تو فرستد، جامه‌هایی از فضل و شرف در  
 برکردی که جز تو کسی در بر نکرد.  
 و از ناحیهٔ پیغمبرت تو را جزای خیر دهد آن پیغمبری که تو را برای خود یار و  
 یآوری یافت که هیچ گاه لگهٔ سرافکندگی و شکست خوردگی بر دامنش ننشست.  
 ای امیرالمؤمنین این قصائدی را که در بارهٔ تو سروده‌ام بشنو، قصائدی که از  
 سرودن آن امثال بشر و جرّول (حطیئه شاعر) ناتوانند.  
 از عبارات این اشعار در شاهوار می‌ریزد لیکن درّی که ابن ابی‌الحدید آنرا  
 با سبکی بدیع و نظمی لطیف به رشته درآورده است.  
 این قصائد دربارهٔ تو از مدح خدا پائین‌تر است و بالاتر از مدحی که خلائق  
 به آن ستوده شده‌اند، و در عین حال مقام مجد و عظمت تو بالاتر از این است و باید  
 بهتر از این را دربارهٔ تو سرود.»

و نیز ابن‌فارض عارف مشهور مصری گوید:

دَهَبَ الْعُمْرُ ضِياعاً وَأَنْقَضَى      باطلاً إِذْ لَمْ أَفْزُمِكُمْ بِشَيْءٍ  
 غَيْرَ مَا وُلِّيتُ مِنْ عَقْدٍ وَلَا      عَثْرَةَ الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ قُصَيٍّ<sup>۱</sup>

در مقام مناجات با خدا که این رباعی را به عنوان گلایه و در عین حال  
 شکرانه سروده است می‌گوید: «ای پروردگار! عمر من به باطل گذشت و ضایع شد  
 چون از ذات مقدس تو بهره‌ای نیافتم. مگر بهره‌ای که از عقد ولای عترت

۱- «دیوان ابن‌فارض» ص ۲۵ ضمن یائیه: سائق ایظعان یطوی البیدطی .

محمد ﷺ که از آلِ قُصَیِّ مبعوث به رسالت شده است به من عنایت گردیده است.»

اللهم اجعلنا من رفقاء محمد و آله الطاهرين ﷺ واخلف على عقبنا في الغابرين و ارحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين. هذه بضاعة مزجاة الى باب مدينة العلم و منار الانام و غاية الهدى امير المؤمنين على بن ابي طالب ﷺ که در رمضان سنه یک هزار و سیصد و نود و پنج هجریه قمریه موفّق شدم که به عنوان مواعظ در مسجد برای مردم بگویم. و نیز خدا مرا توفیق داد که در همان رمضان آنرا به رشته تحریر در آوردم.

غرض نقشی است کز ما باز ماند      که هستی را نمی بینم بقائی

مگر صاحب دلی از روی رحمت      کند در حق درویشان دعائی

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ .

و انا العبد الراجی السید محمد حسین الحسینی الطهرانی